



Handwritten notes at the top of the right page, including a date and some illegible text.

Handwritten notes in the upper right quadrant of the right page.

۵	۳	۱			
۵	۳	۶	۲۷		
۵	۳	۵	۶۳		
۵	۳	۹	۲۵		

Handwritten notes below the table on the right page.

Handwritten text	Handwritten text	Handwritten text
Handwritten text	Handwritten text	Handwritten text
Handwritten text	Handwritten text	Handwritten text
Handwritten text	Handwritten text	Handwritten text
Handwritten text	Handwritten text	Handwritten text

Main handwritten text on the left page, starting with 'نقلت از سلمان فرزند...' and continuing with a detailed account.



Handwritten notes at the bottom of the left page, including a signature and date.

بروز از حضرت آنکه معصومین علیهم السلام است در تبر خواب
 که چون بکفر خواب بر بیند باید که بشود که چند روز از ماه فرشته
 بعد از آن از سوره اول قرآن بشمارد و بعد از آن از سوره اول
 آخر این ۹ بشمارد بر آیه که منتهی شود همان آیه تبر خواب باشد

در کتاب روضه الالهیه

محرّمه	صغیر	ربیع المولود
در زربینه	در آینه پند	در آینه روان پند
ربیع الآخر	جمعی الاولی	جمعی الآخر
در آب یوسف پند	در درویشان	در نوره پند
رجب	شعبان	رمضان
در قرآن پند	در زبده و گل پند	در شمشیر پند
سؤال	ذلقعه	ذی الحجه
در جبهه سبز پند	بهر تکفل	در خرم پند

و این شعر نیز باین ترتیب است

محمد زربست و صفایند ربیع تخت آید و بر عینم
 جماد اول بسم سفید چهار دویم بر رخ محترم
 رجب مصفوف و شعبان تکفل مهر روزه تیغ جهانگیرم
 سؤال بزرگه بنقیه طفل بنیکجه دان روزیما صم

مکرم

شاه دوخون عازم سداسه

اسکان ز نو صاحبی
 یا خیر الی فضلین

در وقت سحر بعد از طهارت و نظم قصیده صبا مولی علیه السلام در منقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 تکبیر کرده و در سجده و در عالم ربی دیدم در گذر شط لب بریز زگر ایسیاده ام و در دیگر آن شط
 بصورت حضرت زین العابدین علیه السلام دیدم که از آنکه اندر و جبر و طهارت تعبیه کرده اند و در تقدیر چشمش بزرگ
 بعد از آنکه در آن دلور امین نظر اندازند و آب میکشند که نمیشود در حرکت است بطریق که در بر شدن
 و خاستن و تپیدن از برای او نیست متخیرند که بجز طریق پر میشوند گفتند که کفایتش در میان دو ممت که چون با برود
 او را بپایند چون برین میکنند بعد از آن خود را در میان سراسر دیدم با آن عزیز لایسیده ممد فقط از حق
 که زمین سراسر از یک بود و کویا در این مکان مهران میباشم و چیزی مثل حوا جنبه حبه حبت ام
 او در قدر از او حرفش که نظر انداز ما طریح چه فاست که چه از تکبیر در لغت دیوار شنبه بخاری است
 بنظر رسید که کویا کینا را مکان چه دانسته با او نشنیدم و بعد از آنکه با تکبیر صلوات دیدم لایسیده ممد که رسیدن
 و دلور اندر حق میدان دو مدم ام از آنکه میدان این سراسر او دلور را بپایند با اسلیکت و سراسر بیکر است
 با یکی از دلور که خیر از بالا خود را در میان دلور اندر از آنکه میدان این سراسر او دلور را بپایند با اسلیکت و سراسر بیکر است
 همان دلور را بر کرده بالا او در این بین جناب رسیدم که از آنکه میدان این سراسر او دلور را بپایند با اسلیکت و سراسر بیکر است
 که در در او آب که از آنکه میدان در آن قرار گرفته و در مقام شکر و مغفرت بر آنکه در این طریق که با وجود
 در راه علم و تقیم و تقیم قدم زدم بر شنبه غرضها دیگر ای غرضی که در آید یا از دست جبر و کینه و بطله بفر
 یاد شکر در این حال خود را در سراسر دیدم که از آنکه میدان در آن قرار گرفته و در مقام شکر و مغفرت بر آنکه در این طریق که با وجود
 و مژدم و تبه کرات جناب رسیدم و در وقت میگردم که از آنکه میدان در آن قرار گرفته و در مقام شکر و مغفرت بر آنکه در این طریق که با وجود
 صلوات دیدم که کویا کینا را مکان چه دانسته با او نشنیدم و بعد از آنکه با تکبیر صلوات دیدم لایسیده ممد که رسیدن
 حال متغیر و ضایع شده است و در وقت میگردم که از آنکه میدان در آن قرار گرفته و در مقام شکر و مغفرت بر آنکه در این طریق که با وجود
 و او غرق شود با بنفشه و شام در آمد و در وقت میگردم که از آنکه میدان در آن قرار گرفته و در مقام شکر و مغفرت بر آنکه در این طریق که با وجود
 با قرین بزرگ نظر در آمد و کسر سفره آورد و در وقت میگردم که از آنکه میدان در آن قرار گرفته و در مقام شکر و مغفرت بر آنکه در این طریق که با وجود
 بنامم که چون در طرف که این وقت در دست نرسیده است و نظر کردم در حضرت را دیدم در بالا سراسر بار دار

بجای آن بود که است لکن از او چه درشت تر است گویند گفت از این پس چنین جمله رسیدت بیاورم بچیدن بیخ
 میزند که در این معنی در پیش او دره بسیار عمیق دیدم در آن سمت دره کوه بسیار بلند و از آن کرد صحرای
 در آن کوه میگویند و نیز دیدم که در آن دره در آن دره صحرای بسیار بلند و از آن کرد صحرای بسیار بلند
 که در آن صحرای این بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 و بعد از آن مقام روانه شدیم در میان این باقی میماند باز در کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 دیدیم رفیق بقدر کوه چون نظر کردم در پاهای کوه که در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 که از آن دره ای بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 بهمان استقامت بدست بر آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 نظر آوردم میگویند صحت بر آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 که هر دو صحنه در دره ای بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 و از بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 که هم غرق شده بود و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 که با هم در میان صحرای بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 میگویند حقیر بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 که میگویند هر دو صحنه در دره ای بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 دادند از این معنی قدر بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند و در آن کوه بسیار بلند
 محمد بن عبد الله

۶	۷	۲
۱	۵	
۸	۳	۴

۲	۷	۶
	۵	۱
۴	۳	۱

۱	۱	۶
۳	۵	۷
۴		۲

چون ضداد از خدا ترس
 ترس از خدا میجوید که
 لیکن ترس چه نرسد خدا
 همه وقت از او میجوید که

۱	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳		۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

صورتی که عیادت
 زبده المحققین
 ادوم الله جل جلاله
 حسابات در سینه الله جل جلاله
 تاریخ وصول سینه مبارک
 یا حفظ عیادت
 عرض تسلیات
 بعد بلیه الحمد بعد خروضا
 و الاضطرار بلیه
 که در این باب
 و الاضطرار بلیه
 که در این باب
 و الاضطرار بلیه
 که در این باب

والله اعلم
 و الله اعلم
 و الله اعلم

و نزل جنة
 من القرآن هو شفاء
 فالجیناه
 والذین معه برحمة منا
 کذلک حقا علینا نبی
 المؤمنین

و نزل جنة
 من القرآن هو شفاء
 فالجیناه
 والذین معه برحمة منا
 کذلک حقا علینا نبی
 المؤمنین

و نزل جنة
 من القرآن هو شفاء
 فالجیناه
 والذین معه برحمة منا
 کذلک حقا علینا نبی
 المؤمنین

التثنية ان الخلافة كالنبوة دأبهما ^{والله يعطي من يشاء ويختار}
 والله لا يعطي الخلافة للذي جعل النبي لها ^{من يقدر}
 من كان يظلم آل بيت محمد فله هوان والعذاب الأكبر
 الله صفيكم واذهب عنكم ^{الاجاس طهركم بطهر اظهروا}
 بعد العلي وصيته الحسين الزكي ^{سبط الرسول هو الامام الازهر}
 ثم الحسين السبط بعد الحسين ^{يا ليتني كنت لديه معقرا}
 ثم العباس بن الحسين امامنا ^{ثم الذي علم المهديين}
 ثم ابنه مولى البراء جعفر طوبى لمن في دينه يتحضر
 ثم ابنه موسى الكاظم المقدم ^{ثم الرضا الرضا اظهور}
 ثم التقي محمد ثم النقي ^{الهادي في النظلمات من يتخير}
 ثم ابنه الحسن الذي في العسك

روى في الصدقة زيد فضله

حديث لست انساه وقد ما كنت اهواه
 شفاء الصدر من غل دواء القلب من داه
 نجم عند الاستهاد رسول الله اوصاه
 فقال مشعر الناس حديث لست افلاه
 اني جبريل من ربي بوحى كان او حله
 ائت منكم نفسا بجز منكم او لا
 الا من كنت موكاه على كان مولاه
 فقالوا قدر صيناها على ما انت ترصاه
 فباعوا عن اقا صيهم من الاعدا وموكاه
 فنجف ابن خطاب واوتوا في تولا
 فلما غاب نور الله فيما فيه شوا
 فاولنا قضا دار فاياك وايا

ع

يا ايها الذين يتلون العبر
 احبركم بنورا عجايبا ظهر
 من باطن الائمة الاثني عشر
 فاسنوا والله يجزي من شكر
 اقوام بزرا باد الشمس
 في يوم عاشوراء بالدم
 حزنا لقتل سبط سيد
 ومن بكى الشمس عليه والقم
 حزننا لقتل بايا النظر
 بعينهم تفيض دموعا كالمطر
 بمشهد حقا يا يا النظر
 تار حجة مثل الخطواتنا
 خطا عليه الدم عندنا
 يا عين مالك لا تبكين
 يا الله عبيدنا
 لقتل سبط رسول الله ذي
 وقد بكته بقاء الارض دامية
 واحمر افق فلا ينقل ذنرا
 وكيف لا وعميون الدهر
 كفة والشمس كاسفة بالخرق
 فخذ الساعة العظمى قد قربت
 وجاء اشراطها والادو
 ولو ترى مارات عيني قد نظرت
 الى السماء بعاشوراء في
 خفت عليه خطوطا كان عدتها
 كما عين بالعصا فاضت
 جوارق زرين مثل الفضة
 ما صفتها في رويد بارى من
 وضع واقعة الرويا التي صدقت
 قلب النبي وقد جاءت على قدي
 بدولت الملك السامى فانه
 باسم الحسين سمر الخلق والسير
 فصد به البحر والعليا مركبه
 وكفه الميزان والافضل
 بعهره ظهر الاعجاز مشهورا
 كفى به مفخر افي يوم مفخر
 ارخت بالواحد القويم ريته
 دم الحسين مدا فور من

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد

سلام دائم إثر السلام عليكم يا كريم بنى كريم سلامي لا يلقى بك عليكم
 سلام الله من أركى السلام وبعد عبيدكم ليشكو لثيبا من آياتهم والحنن العظام
 يد الآيام يوما بعد يوم تجر عنى من الغصن النخام واجبيني الغم صفا قلبي
 كحجب الشمس من غم النخام صوف الدهر يغزى بعمر وطار بنى من الحرب العظام
 ويهدنى القسي من المنايا باوتار البلايا بالسهام وسهل كل ذاك وليس سهلا
 نويكم باليقين والامام نويكم ببنك عسير علينا تسرت ريت المقام
 ويوم البين كان كالف عام لكم يا ميتينى كانت جهيننا زيارة سيدى العالى النخام
 ابي الحسن الامير يوم تمام الدين في دين تمام غيات في الخطوب لمن عاه
 وناصر من توفى في النخام جود لم تجود الفوادي كوشحه جوده حين السيام
 تمام في السخا ومكرات وفيها غير غير التمام وكم بطل كفى في العار ك
 الجهم هوانا بالنجام واوضح في الوفا في المولى لدى حصف الاعادي بالجسام
 وقيد بالسلاسل اسود يد الابطال من الرخصام ولا العى القناه بكف بحر
 تاج في دنار بالنظام صقور سهامه صار ياحد نفسا من اعاده الكعام
 وقد عام الحمام على عده بمقصص قصبه قبل الحمام مترك والعالله حبا
 نجاته المعيل المستيقا وقاع الحرة قعت قلبيا وفاق خير ذات اللعام
 وقد وقعت ولادته في الله في البيت الحرام وفيه على قد انزل الله
 كذا في اهله الوافي الصيام وكمن آية تترك بطرس الكتاب فيه من في السيام
 قسيم الله هوبين النعيم وبين النار في يوم القيام هو الهادي مخلوق الله عطا
 وبار الله مفتاح الكلام ومرات عليه الشمس وجهه كالمته بالكلام
 هو النجم المشتعق في هواه مبهوى حاره شوى الحرام هو النور المقدس كيف اطفى
 بافواه النخيت من اللثام هو الاول يا ابراهيم بعد النبي لاه الهادي الهام

و صفاك المهيم واصطفاك كصفوة خلقه خير الانام
 بنورك قد اضاء الشمس لكان الشمس في غسق الظلام
 ومن من الاله بحكم به به من من المنع الجسمام
 اذ امتت بحكم افوز بحكم لدى محي العظام
 بحكم افوز بيوم حسنة وفاز الفاتون لدى القيام
 بحكم نمر على الصراط لساق به الى دار السلام
 ما ترك النجوم وكيف حصي النجوم ففكر في يا ذا المقام
 ولم يبلغ تمام مديح مرده واتناه الذي فوق التمام
 فالله طريق الحق هذا فيا قومي ارمقن عن المنام
 هو الجبل المنين لمن تمسك واوثق عروة عند الانام
 بحبل الله فاعتصموا جميعا فحبل الله لم يك بالفضام
 الهى بالنبي وبالوصى وبالزهر وولد هم الكرام
 اذ قنا شربة عسلا مصفى بكف على العالى الهام
 باولنا ترحم يا الهى لاخرنا تفضل بالتمام
 ايام مولى قد النبوت عيدا بذكر كم يعين على الدوام
 وانزلت الكتاب على سواه ولم تسره فيه بالكلام
 هو الراجى بلطفك يا جابى لذكر من زيارات الامام
 ويحرك الاله من البلايا ومن كل الملمات الهوام

كتابه
 حضرت سلطان القرا
 بر ۱۳۶۵



علم

بر راضع دل لطف بیک آرزو
 کلمه الهی رقم
 زال فلک جمع کل در کشید
 اشفت کسب ان سپید اشید
 بر حیس اعمار مشکین شب فقا
 از فرق و همچو مائین زهره موبید
 بوم سپید بر لب ام کوشید
 زاغی سیاه از سر خلس قوی پرید
 از لوش در عقد جواهر فرو کسید
 از چشم جیح اشک که الی فرو جلید
 از دیده صید خون شفق بخت کسید
 چندان مافق زوجه اشکش بخون ظید
 در خطا بر جیح که الی قیام کسید
 دیم ابرو رخ بارخ افروخته دمید
 لقمه چه در دهان بخون کسید
 گفت
 کائنات صباغ روز محرم بکسید
 در دشت کربلا شب لب شفقان کسید
 عین ضیا و مظهر نور فروع عین
 تابنده شمع دوده عمر و عدل حسین
 کلش

با این غزایست شقایق خضیب ^{بندهم} در کون فلک نار عنایت ^{بندهم} چیست
 آشفته نمود خمر ز فرا بخیر تم زلف بنفطره سنبلیت ^{بندهم} چیست
 آگاه الکنه از عطش کوهکان و عی این قطره اشک چشم ^{بندهم} چیست
 نادیه حیحی پیر از شرب طعمه لالکون با قامت حمیده ^{بندهم} چیست
 ارمه ماه رایت اورنه این اقباس نور تو از اقباس ^{بندهم} چیست
 ارفاق ^{بندهم} چه او گز نه نکلون غلگاه آسمان ز تو زین ^{بندهم} چیست
 آراستمان به پیش این جبار ترا در حیرت ^{بندهم} که در صفت ^{بندهم} چیست
 آرد در خزان و مینداز تو بحجاب این خصم تو با بس ^{بندهم} چیست
 صد سیم صفه کشیده ^{بندهم} چه بیدان از حیرت ^{بندهم} دیوشام و سلمان ^{بندهم} کربلا
 پشت نبی ^{بندهم} در جهان سینه از حیرت ^{بندهم} تا در جهان سینه از حیرت ^{بندهم} است
 بر کینه ^{بندهم} ز رش و ذلت مخالف از هر طرف خند ^{بندهم} خلیل و سنان ^{بندهم} شکست
 بس ^{بندهم} چه خورشید ^{بندهم} جلوه برید بس ^{بندهم} شکست ^{بندهم} سیر عدو ^{بندهم} استخوان ^{بندهم} شکست
 از هر حال در قه ^{بندهم} شمع ^{بندهم} بیست ^{بندهم} جام ^{بندهم} شکست ^{بندهم} طرد ^{بندهم} کف ^{بندهم} بر ^{بندهم} صول ^{بندهم} شکست
 در باغ ^{بندهم} دین ^{بندهم} زهر ^{بندهم} سپهر ^{بندهم} زهر ^{بندهم} کنی ^{بندهم} آمد ^{بندهم} شکست ^{بندهم} هر ^{بندهم} کل ^{بندهم} در ^{بندهم} استخوان ^{بندهم} شکست
 تا ^{بندهم} هر ^{بندهم} کب ^{بندهم} لاله ^{بندهم} از ^{بندهم} نفس ^{بندهم} کرم ^{بندهم} بر ^{بندهم} کف ^{بندهم} شکست ^{بندهم} شکست ^{بندهم} شکست ^{بندهم} شکست
 آمد ^{بندهم} شکست ^{بندهم} کین ^{بندهم} سپهر ^{بندهم} تم ^{بندهم} قرین ^{بندهم} بر ^{بندهم} بال ^{بندهم} طیران ^{بندهم} بله ^{بندهم} استخوان ^{بندهم} شکست
 همان ^{بندهم} شکست ^{بندهم} بر ^{بندهم} پر ^{بندهم} آن ^{بندهم} طیران ^{بندهم} بال ^{بندهم} در ^{بندهم} پلای ^{بندهم} هفت ^{بندهم} آسمان ^{بندهم} شکست

آمد بر دوا ^{بندهم} حرم ^{بندهم} بس ^{بندهم} کج ^{بندهم} گاه ^{بندهم} گفت ^{بندهم} آن ^{بندهم} پناه ^{بندهم} دین ^{بندهم} پتیر ^{بندهم} چند ^{بندهم} سرب ^{بندهم} پناه ^{بندهم} است
 اسکن ^{بندهم} جو ^{بندهم} جانب ^{بندهم} یثرب ^{بندهم} کند ^{بندهم} کند ^{بندهم} اول ^{بندهم} لذت ^{بندهم} تربت ^{بندهم} خیر ^{بندهم} بر ^{بندهم} کنیز ^{بندهم} کنیز
 کرب ^{بندهم} چشمه ^{بندهم} تن ^{بندهم} که ^{بندهم} از ^{بندهم} دلی ^{بندهم} من ^{بندهم} از ^{بندهم} خاک ^{بندهم} پاک ^{بندهم} او ^{بندهم} همه ^{بندهم} کل ^{بندهم} با ^{بندهم} کنیز ^{بندهم} کنیز
 تا ^{بندهم} حرم ^{بندهم} آن ^{بندهم} رخ ^{بندهم} چون ^{بندهم} نید ^{بندهم} پاره ^{بندهم} پاره ^{بندهم} بر ^{بندهم} بر ^{بندهم} ده ^{بندهم} شکوه ^{بندهم} از ^{بندهم} فلک ^{بندهم} بر ^{بندهم} ده ^{بندهم} کنیز ^{بندهم} کنیز
 این ^{بندهم} تن ^{بندهم} که ^{بندهم} سوخت ^{بندهم} جان ^{بندهم} هر ^{بندهم} که ^{بندهم} نتر ^{بندهم} مرا ^{بندهم} غناب ^{بندهم} اگر ^{بندهم} نه ^{بندهم} چاره ^{بندهم} کون ^{بندهم} حک ^{بندهم} کنیز ^{بندهم} کنیز
 خار ^{بندهم} بر ^{بندهم} زمین ^{بندهم} شکند ^{بندهم} چند ^{بندهم} بی ^{بندهم} بیان ^{بندهم} تده ^{بندهم} بر ^{بندهم} آن ^{بندهم} ز راه ^{بندهم} دل ^{بندهم} یک ^{بندهم} که ^{بندهم} کنیز ^{بندهم} کنیز
 خوانند ^{بندهم} با ^{بندهم} بال ^{بندهم} ستوم ^{بندهم} جو ^{بندهم} این ^{بندهم} مکان ^{بندهم} از ^{بندهم} سبک ^{بندهم} آه ^{بندهم} شیر ^{بندهم} خرد ^{بندهم} را ^{بندهم} خبر ^{بندهم} کنیز ^{بندهم} کنیز
 در ^{بندهم} آن ^{بندهم} حرم ^{بندهم} مقام ^{بندهم} بوی ^{بندهم} زنه ^{بندهم} مان ^{بندهم} و ^{بندهم} هند ^{بندهم} چون ^{بندهم} حقه ^{بندهم} بر ^{بندهم} شهادت ^{بندهم} هم ^{بندهم} تو ^{بندهم} کنیز ^{بندهم} کنیز
 نوز ^{بندهم} هر ^{بندهم} که ^{بندهم} قهر ^{بندهم} ز ^{بندهم} لب ^{بندهم} خوش ^{بندهم} کوار ^{بندهم} بر ^{بندهم} خند ^{بندهم} کار ^{بندهم} شده ^{بندهم} ا دیده ^{بندهم} تر ^{بندهم} کنیز ^{بندهم} کنیز
 زین ^{بندهم} بد ^{بندهم} ستر ^{بندهم} اصغر ^{بندهم} لب ^{بندهم} شده ^{بندهم} نشین ^{بندهم} نشین ^{بندهم} گفت ^{بندهم} بان ^{بندهم} قوم ^{بندهم} سیه ^{بندهم} سیه
 کار ^{بندهم} کوفیان ^{بندهم} بال ^{بندهم} بسم ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} بر ^{بندهم} کوه ^{بندهم} ز ^{بندهم} جرعه ^{بندهم} آب ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت
 از ^{بندهم} کمر ^{بندهم} آن ^{بندهم} نظاره ^{بندهم} بظلال ^{بندهم} اشک ^{بندهم} اشک ^{بندهم} این ^{بندهم} طفل ^{بندهم} را ^{بندهم} بقطره ^{بندهم} آبر ^{بندهم} حد ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت
 دیگر ^{بندهم} نبود ^{بندهم} از ^{بندهم} عطش ^{بندهم} کش ^{بندهم} که ^{بندهم} آب ^{بندهم} چشم ^{بندهم} چشم ^{بندهم} می ^{بندهم} کرد ^{بندهم} اگر ^{بندهم} ز ^{بندهم} دیده ^{بندهم} با ^{بندهم} حشر ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت
 تا ^{بندهم} کرده ^{بندهم} تر ^{بندهم} ز ^{بندهم} لکه ^{بندهم} قطره ^{بندهم} آبر ^{بندهم} کل ^{بندهم} که ^{بندهم} کرد ^{بندهم} کرد ^{بندهم} سقا ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت
 سپهر ^{بندهم} آینه ^{بندهم} چه ^{بندهم} بود ^{بندهم} در ^{بندهم} پیکان ^{بندهم} ابد ^{بندهم} ابد ^{بندهم} بر ^{بندهم} اختیار ^{بندهم} بر ^{بندهم} لب ^{بندهم} آمد ^{بندهم} شکایت ^{بندهم} شکایت
 کار ^{بندهم} قوم ^{بندهم} تا ^{بندهم} بگذرد ^{بندهم} آخر ^{بندهم} بر ^{بندهم} روز ^{بندهم} کار ^{بندهم} کار ^{بندهم} دارد ^{بندهم} صفا ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت
 این ^{بندهم} طفل ^{بندهم} سیر ^{بندهم} خورده ^{بندهم} خورده ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت
 جرم ^{بندهم}ش ^{بندهم} کدام ^{بندهم} بود ^{بندهم} که ^{بندهم} امر ^{بندهم}ش ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت ^{بندهم} رعایت

بر خازن خط که طویلی از خنجر است
 باشد به پیکان این کوه که این است
 باشد که آه تری در خنجر است
 آمد سها جلوه که آفتاب و ماه
 جمع نوبت شادت سار این رسید
 منظم سوکار این الامین رسید
 بر سجد گاه قبله اهل یقین رسید
 بر سجد گاه قبله اهل یقین رسید
 ران یک خنجر که صیغه فرس جاندار
 صندم از این خنجر به بنیاد رسید
 جمع نوبت شادت شکر لعلی رسید
 آمد از این سید سعادت رسید
 بر خنجرش که آه زانم بر دیده
 بر خنجرش که آه زانم بر دیده
 سید خنجرش که آه زانم بر دیده
 سید خنجرش که آه زانم بر دیده
 از خنجرش که آه زانم بر دیده
 نوبت باب کوزه، معین رسید
 جان در صواب رحمت جان افروز رسید
 هم بر لبش آه تنم و هم بر کفش جانم
 آمد ز دود آه اسیران فلک سیه
 چند لنگ که آهش ز نلب از کوفه سیه
 کفتر شهاب مطلع خورشید گشت
 در نیز با جلوه سروران دین
 از سوز سینه خنجران تشنگان نظر
 از سوز سینه خنجران تشنگان نظر
 چندان که برق فضل باران رسید
 چندان که برق فضل باران رسید
 دست

سید

بند

دست که بسته بود با خیمه عهد
 از سوت کشتن تباران خیمه گاه
 مردم سینه کشته ز زینت جناح جوئی
 از زینت آرزو بخونید کس بناه
 نه بر لب سینه بخور جان جنت
 نه بر زبان فاطمه جزوا محمد آه
 دست که بیع کین بنیز از خلیل
 نیدرگان بیار امام علیل زد
 چنبره اش با بقیعتن ز غم فدا
 کسعه زینت فخر تو اشرف فدا
 مرغان بال بسته صیاد دیده را
 نظاره بر صنوبر و سرو سکن فدا
 هر جا ز غم بلبل دستن سرا
 هر جا ز غم بلبل دستن سرا
 کلنوم بر جرات عباس موفق
 یاد عمر که از غزال خنجر فدا
 با آه و ناله عترت آل رسول را
 بر کرد کشتگان ستم بخرم فدا
 زان آنجور جوهر لعل عقول اهل بیت
 چشمش چشم یوسف کل بر منم فدا
 آمد ز دل کشید طبر سوز گاشتی
 بر خرم سکون زمین و زمزم فدا
 کار آسمان بنویز ز طلسم قمار
 آه نه که کشته ز بر کفن فدا
 آورد در و بر نیز چشم بر کرد
 بناله بس سید بطحا خطاب مدغم
 کاین شهر یاد کشته خنجر حسین
 و این پاوشه بر سر و او حسین است
 این لاله کون قبا که کشتن زانمن
 از کشته فاطمه معجز حسین است
 این عینین کلاله که بهارش برده جو
 در خلد کسوا معجز حسین است
 این بسمل که است بر کس از غم
 ز غم دلیل کرم اجر حسین است

این گشته که خیل ملک تیره پیل
ایمن پاک و بیخ که بگفتن مانده در زمین
ایمن گشته که حقه لعاش ز زخم تیر
این ناصدا گشتی دین که سفید است
این گشته لب که گشت ز بار فرات دست
نیم ماهه پر ز شور و توفان ماه کلف
کای طاعت و دامن است دست روزگار
در ان مقام شهیدان گشته کام
جمع و دختران تو بر گشت گشتگان
از موی خفته گشته لب با فوج کوفیان
پیکان آید در مکیه بجای گشته
با آب دیده از رخ غایب شود
انگام که بر محمد زینب در حد
این سوار نامه عریان بجز تم
دل را تهر شکوه جو با تو تراب کرد
کز با فقه و سه و فرامان فاطمه

بر جسم پاره پاره اسرار جبین گشت
بر او رخ که جسم مظهر حسین گشت
آمد تهر ز گشته که در حسین گشت
در بحر خفته کینه لنگه حسین گشت
سیراب شده ز چشمه خضر حسین گشت
اورد در او بر تربت من موی کلف
دستر بر او خواهد از استن برابر
چشم امید بود جز بند و انفکار
بر او در لاله زار که دیده بنفشه زار
نعل ستور گشته زنده فعل ابدار
اشیر حق نظاره باین فضل شیر خوار
در یتیم و انکه اقمه در رعنا
تن زیر بار ناله صدای بافتی زار
کز بختیا صبح چو انگه سحر
با صده اش خدی که بر خطاب کرد
بزم مرده گشته غنی خندان فاطمه
مردم

مردم رفانه ز زنده گشت گشت
ترسم گشته در او بجان آید از
این گشته که خنجر بیدار بود
خاموش شد ز فرخ بیدار کوفیان
از جبه لب رشوه قتل برادرش
کام مهر با غم غایب گشته
مارا که افتاب سر ز فرشتگان
در خوان ز تا آیدش برف نه بین
آن طره که تاب کجوه بنفشه داد
آن سینه که مهبط الهام غیب بود
این پیکان که بسیل باغ رسالت
طاق رو اقمه از غم ز دون دون نگر
از جو بسته کردیم از زبیرمان نگر
با مادرش چو طرس سخن در بقیع کرد
کار گشته بزم اعدا در برادر
سوزدم ز سوسه الهامی سوسه بود

در دست او ز طارک با خفاطم
در این غزا تو باش نگهبان فاطمه
عطر کفن ز تالیه مویان فاطمه
شمع فروغ بخش گشت فاطمه
صلبت و گشودن شکایت با درش بیدار مردم
نکام و ما امید لطم زمانه بین
صبر آفتاب فرخ بر استانه بین
ان دیده که طوب ز چشم غزال بر
صد عقده اش بدل ز تمنتش بین
چندین هزار تیر باران نه بین
شیر پر کشیده جوش از ترانه بین
شمع و شام از توف آه شبانه بین
از کین گشته بیکم از تارینه بین
بس و بس گشته رسم نفع کرد بیدار مردم
در خاک و خنجر صلیب برادر بر برام
کاینک فکرت شاره بخانه ز خنجرم

در تمام تو از زهرم بکام بود
 با شد در این غزافند خنجر بزم
 دیدم سرش به نینزه روان تشنگی جان
 دیدم تنش بجای طمان خاک بر کام
 نامحرمان از او کشودند بر قدم
 پهلوانان ز رفیق رو بودند مجرم
 طرز نماند میکنند از کینه استمن
 داند فدا و عدا و صلحش بخشم
 سیراب کرد خار چای با خنجر
 لب نشسته شد شهید بجای بر بزم
 بر صهره خال اشک انداخته خون
 نادیده دیده همچو سپند بر آفرم
 بیچاره فارغ ز شکوه شد چو سحر موم مبتلا
 باریه گفت با تو معلوم کرد بلا
 بر او تا بنابر تو خورد در ظلام باد
 بر لعل تو بختی نبستم حرام باد
 محراب مصطفی صوته از تو مقتدا
 این پس قعود جری بدین بقیم باد
 در خاک تیره او تو تا روز ستیز
 رخ صبح تیره تر از زلفش باد
 با در ارضه همچو تو شرم بریم
 گویم از فک ز سر انتقام باد
 از پشت جناح چو شد از تو گنج
 این خنجر کج طرام کشید لگام باد
 که در لبش از چو سپند است تو را
 این طشت از فتنه اس از طرف باد
 ماه رخت فدا چو در عقده گرفت
 که در زنجیر زبده ماه تمام باد
 در این بزم بر او لغش برادر چو شد بر پیش
 کلنوم آمدش ز قفا نوبت خروش
 کاخ خورشید که رفته بنوک کناز است
 از تاب آفتاب بر سینه اش است

ارطیر

ارطیر خجسته با هم حرم کشید
 سنگ کلام سنگدل آید چون پست
 در حرم که کشید از بر خنجر جرات
 کز تیر و نیزه آمده چمن پشته بی امان
 بود دست بجای که خاک بود بر
 چون کرد چاک خنجر کین پاک خنجر است
 معذرت در از شکر شرم آمان نداد
 تا زیر تیغ بر سر از خونم سر است
 در حرم چو نم جلونه کنیم بر روزگار
 این انفعال دیده بدیدار ما در است
 دست بر روی آید بگردانیا دردم
 جان برادر آه ز دوست برادر است
 عیاش را در این سفر آید چو در دست
 کرد دست داد یار غنچه حواهر است
 کردند آن سینه شواخ نا بلا
 بار در بنا و عینش از سوار نیش زده ام
 روزی که اهل بیت پیمبر است شد
 یکباره صبح شام مبتلا است شد
 زان بوم شوم از بر نظاره مردون
 این یک سبز بر زن آمد آن یک سبز است
 از لیل که بخت خیر دیده باز نشان
 تا بر سالکها رسول انام شد
 کای بر لب از چو باغ از فتنه دردم
 کای این آمو از فتنه است که کینه کشت
 بستند بان سزای قدر سریع مصطفی
 صید کبوتران حرم که حرام شد
 تا با خبر گشت شهیدش به نینزه اس
 مشهور خواهد آمد و منظور عام شد
 در فتنه آن که سکه با هم نیر کشت
 در طعنه این که خطبه بنام امام شد
 با هم بمرده که اسرار سپاه ما
 کاخ امیر بزرگین و غلام شد
 ما شد جقد نوحه کیش چو صبح شام
 در شام تا مقیم بود بر این مقام

بر این قید تو چه سزا بر من بود
 خونخواهی من بعهده رب جلیل بود
 زین کج حرام نماند چه بطحا و نزار
 کومندم حریم حرمم از پیش پای
 در تاب افتاب حکم کوشه رسول
 شرمندگزان بی بخش خلیل بود
 در بحر ضمیر عزیز چه جو غوطه دور
 کوی سفر فدا ده بداریا بر نیل بود
 حیرت کزین کشتی هستی چو تنه
 عورتم از زمانه زمان جلیل بود
 با کلاه در دناک چو خیز زار رضال
 بر لب شفا شش ز امام طلیل بود
 در عین صطحاب چو ضو اندازد
 روز جزا رسول امینش وکیل بود
 خلق چو نشسته کام در آن سترخیز
 از کوشش تمنع از سسبیل بود
 آرایش ز صده صفت چو بر تنش
 طوبی و سدره یزید بر سبیلش

بسم الله الرحمن الرحيم

اصبح سینه چاک ترا از سینه سحر
 کاند اختر بر نوزاد نوزاد سحر
 زین موج خون که اوج گرفت از کف تو
 سینه در روز تیره و دامن دهر تو
 زانده بحر کسبت که افزود خورشید
 زهر فراق کسبت که بکشد اخمیت حک
 این آه و حسرت بیزبان
 و این خون جاری از جگر و ناله
 باز این جو غلفه است در این کینه
 باز این جو و لوله است در ارکان کینه
 آه این چو ماتم که در غمش و فراق
 زهر فراق و سوخت جهان سیک کینه
 در نار و دوزخ خلق خدار است شوم
 آن ماتم حبیب خدا با شوم کینه
 محبوب هر که کون شهنش است
 کلکون سوار موکر با حسین

شهر که لایله نیست کسب شد
 درش نه او نشون سرش محمد است
 نیر و کفر و شصت محمد نمودش
 آن نخل مورا همه نوش محمد است
 عرض خدا محمد و اعدا علیش کوش
 است که کوش کوشا در کوش محمد است
 در ماتم که کون و کالست در فغان
 جوش جهان ز جوش خورش محمد است
 جویند خون کسب کجا هر کس
 و این جوش خون ز جوش جوش محمد است
 زین آفتاب سوخته هر جا است
 چون جوش هویت از جوش محمد است
 جو پر گرفت عزت آن شهید شد
 شهر که زینت برهانش محمد است
 تا شد ز جوارح حسین عا شهید

دوران بدل بغیر غم بگردان ندید

برآمد رفت تو کل بسنج از نظر
خواهی گشت شمع شمع
کلید ازین کلین ایما فرود
چون نیت بلبل بکشد از نظر
بیداد جف می که از اطفال
دیر نریزید گشت دست از نظر
ز اهل تا پیاله بدستان نگر که چون
مسرت میروند بدستان از نظر
و اندر میدان با ده پرستان
خواهوش طوطی شکر شکر از نظر
و استرا که دشته شوایم
ینها شکرین رستان از نظر
دو نام در پس که چو در دایم از نظر
خوردند شیر شمع ز پرستان از نظر

شماره کمال خود فرود در غوغا شدند
اگر بیا از آنک زوان لاله گویند

در دوا خزان رسید بنبور فاطمه
یک کل مانند جلوه کر کوثر فاطمه
سیلاب فتنه ز ابر حوالت پدید
طوفان نمود گشت روان از سوز فاطمه
باد مراد این ز یاد پدید گشت
خاکستر زمانه بکسیوس فاطمه
وز آه اهل سبت بر افروخت عالی
افق نمود موی بر ابرو فاطمه
کوران کوفه که چه بند درین
آیا شدند منفصل از روز فاطمه

گشتند نوردیده زهران را
گشتند خار چشم جهان بخور فاطمه
کردند هوشیار بر روز شادمان
از گشت گشته شود مور فاطمه
آه از دور که شاه شهیدان گریزند

شوق شهادتش سوز میدان کبیر گریزند

گشتند لب سوز شهیدان بر آید
آه از گمان کین شده بر سر از نظر
ام نوردیده اش علی اگر بچون خاک
آه باره باره بکریان برادر از نظر
یکسو فتاده قاسم داماد بر زمین
یکسو مانده در بغل خاک از نظر
کوران کوفه که مظلوم بود
یاران بجزم بزم عروس و دخترش
آنسوز بسته راه بر آفرات
داینسوز شکر موی از نظر
کوه و کمر بکل نه چو دامان بر گمان
بجز و شجر بچون نه چو جنبان از نظر
وز اینم ج قلم قهار حق او
در بند بند قوم نه پر در دیگرش

آمد بوجه شاه شهادت جوان امام
حجت تمام کرد بر آن زمره انام

گفت منم سراج هر ستمش بر حقین
بخدمت است ختم رسد فخر عالمین
من شنبل نظر علم شکر ادا
کوبشت شرع آمده در بدر حنین
در تابان از شکوه فاطمه
هم که احسن بحقیقت بدون همین
و اندر ز جیب خیمه از زینت
داند رطین هم چو طینیم کی جبین
ششم سبت است به زورم
انکو کیم که شمس و قمر الت نور عین
ار ذال پس که در عدد زاده نایک
ابنوه گشته اند می گشتن حسین
بر خون من حریص هم چون
زان کافر که کافر بود ز کافورین

چون حجت خدا بر این ایام آمد
شعیرت ابر بر بدن از نیام آمد

آنست همبزدین که از لوج هم پرید
 بر زان کوفه کوفت کفتم و برید
 چو از دست دستم بر ز کوفه کردم
 تا پشته پشته سر زین کوفت با پرید
 عازم ماندن بران قوم تا قبول
 خاک طاعت بخت بران زمره مرید
 ان شیردل که زاده شیر خدای بود
 در خونبها خود ز خدا عالم حریف
 تا سرخ روز خون شهادت بر خیزد
 او را بود شفاعت هر عاقل طریقه
 چون شد شهید در ره دین آن امام
 خورد و بزرگ و مرد زینت هر امریه
 درد شهید گشت لایم که مثل او
 خود آفرید کار عالم بیافرید
 چون شد شهید در لیل شفا از حسین
 آمد ز آسمان درین کربلا حضرت علی
 افتاد زین عزرا بدل و هر طالب
 دوران دون زرد و درون شد در انقلاب
 صبح از فلق باه و فغان کرد سپید
 شام از شفق نمود جهان را چون خضاب
 آمد ز آسمان ملک پیکران بنزیر
 شد چشمه چشمه خاک ز خون دل خراب
 بارید خون ز دین ایچم خونبها
 افتاد چون خزان همه دستار شمع در شب
 و اندر زمانه زیند و کلثوم خون
 و اندر حیوان خدیجه و زهر ایچ و تاب
 مرسل رسول از بی شمع آینه
 روح الامین روان مضمیت بر آرز
 در جلوه

در جلوه دیو کادمی افتاد در کلاک
 حق را تجلی و کرا ز بهر اتقیاب
 جوشش و خروشش من که فرود قرار
 اندوه بین که شرح هموار فرود
 زین ماجرا سپهر برین را گشت
 آری گشت گشت و ازین نه گشت
 سر رشته نظام کواکب هم گشت
 تیغ و دریا هم شمشیر و گشت
 در موج فوج غلغله در بحر افتاد
 و در دریا بیکران دل زین در گشت
 طوفان آه و ناله خیل ملک سید
 در صدمه سم سم سر جن و گشت
 آردین عرشین بر باغ غنچه
 لرزید کعبه زین عم و بر خود گشت
 آن قلم بدست قدر زین عزرا پرید
 آن از دهن درین قلم هم گشت
 یکباره کارخانه ایمان خراب شد
 دلت و فایسینه دین این گشت
 کاخر شهید آل رسول امین شدند
 الاله اسیر کرده عین شدند
 کردند ظلم و جور بر این بیکر حسین
 رفت از و فرقت هم از میمان
 گشتند صیقل خلق بر آل رسول
 آمد بر اهل بیت ز مروانیا زین
 در کوفه خوار و زار دین خرابیم
 بر نیز نای جور کس و روان روان

در سحر ارباب جو کج از خزانه بی آفتاب بگوشی آفتاب خزان
 ای وای کاهل بیت بجز برون نشد وز بی هجوم آه چو باد خزان وزان
 پر بگریز ز شمشیر دشمنان بگرفته در دودون رست و دشمنان عدنان
 آن یک در القاسم کین ز اهل بیت با حیرانان کشوده بگزار گران جهان
 ال رسول و سر ز لش و دشمنان دین
 پاهل آل حرب ز کفار و مشرکین
 از شمع من بیار جو باران نوهار و ز خون دل بگیر نگاه بر دور کار
 بر حسین تشنه و نو جوان او بر او و سر بزین کف اندوه بقیار
 بر اهل بیت بی پروا و بی باور از گریه اشک حرمت و ناله زار
 از ناله سینه و فریاد عطش بر سینه زن قراس از این کسوف
 هر جا تو بتعبیه ماتم سر ای کن ای تکیه بند دهر تو نشسته بر او
 باز از زبان هر یک از اهل بیت بر سر شهید ندبه چو بر کل هزار
 ای ذوالجناح آه چو در حسین من از مرگ محبت کجا ماند آن سوار

سیاه فتنه بین که ز صد بیان که نشت
 بی محمد جفا و جور بران بیکان که نشت
 ای

ای صبح سپردت جفایت هر بدید از دهر دون بدین خدانای غدا
 از کشتن دل ستم بد خود کینه خوبی از بی جفا وجود جفایا غدا
 از هم بخت سلسله نسل فاطمه یکباره نسل خندف مر جانم شد یاد
 ال رسول در بدین آگوشه بین هرگز بدست دیو سیاهان نکون مباد
 بدعت فرارفت جهانرا ستم سنت ز دولت رفت نواروی
 از کشته ال محمد تیر زمین هر پایت از عمارت کمر گرفته دین مباد
 در دهر نشد تهر و نمود میان کرده است بار نشد تهر آوا شد یاد

بر ذوق پناهی با همه طول اقامه است
 حاکم خدا در حکومت قیامت است

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله الطيبين

هذا ما افاده جناب مولانا علامته العلماء ونحرير الفضلاء
 جامع فنون العقول والنقول سيما الفقه والاصول
 طائفه سيد الله الحرام الحاج محمد تقيا ادام الله تعالى
 ظله العالي مدام يحيى محمد والله الكرام في تسقيق متق الايام

فقال متق الدنيا على اربع دعائم

البليّة المصيبة الزهريّة المقاساة

البليّة على اربع شعب

الظّم والغم والكرب والكا به
 كما للحسين عليها السلام

المصيبة على اربع شعب

القتل و التّب والاسير
 كما سكينه عليها السلام

الزهريّة على اربع شعب

الدّوق والايين والبكاء والندبه
 كما لزينب عليها السلام

المقاساة على اربع شعب

الصبر والحلم والحكمة والقصّة
 كما كان لعلي بن الحسين عليه السلام

صطفى قلوبنا
 الرّفق كهدوء كوكب الخفاق
 ميدان ابراهيم كاره بجزاير ميدان فقه در ايش ملازمه
 زخم غمده ليدار چون اورا زخم باره بجا به طر كور با به سلامه
 بهان رنور سابق هاشم رفته ليدار به باره با زخم غمده در ايش ملازمه
 در ميدان او كذا نشسته بافتن شود بدر او سيم امين مجده بافتد است كذا ميدان بنا شده
 بعد از ايكل بوطه كرفته خن خن غمده كره مناصفه تا به ايد انتمكم
 نشن خبر من چه خبر غمده در ميدان نشسته در ايش كذا نشسته تا به وقت بهر
 چون كره تمام نذار كنجم چون قدر عو شيد ايك را رفته خن كرده
 سلامه غمده با خن مشهور سرتيب غمده بطراين س بن و مجذوب يا مود دفع

الضد ارضيه
 معتبره
 سر مشال كور در اير او غمده

الحمد لله الذي جعل في الآيات بعد عرض الزرقم ابن نورته است كما في البدر وحرف است
ممد من العلم الامم والنعم بفتح الهم الضلع والفاضل المطلق فرتة الآيات والدمور وحيد الايمان والصوره
والسدين منش الاحكام للعالمين مبطل قواعد الكفره الضعيفان محرم السلم الدين والامان فطه الاضطر
وسلب الاضطر كمنه الامم وفتحهم الله استه الاستبه وسند الاستبه من الهم الى ان يفتح ادم الله
افضاله وكثر اصابه وشده اركانه وخصه فضله وفضله الموعود عليه مذكور عاجل في غير الغاب
مفخر الحى وكفهم الحى في حجب ما من خلاصه صور الرجوع دعاء من غير حجب خصوص الحقوق ارضيه والدم
مرصود عنها اللعنه ابراً عود في قدر صبح من حصة معده مقدرة فخرانه مرصوده مسكونه
مشخصه ويرا بعقد مشبه عليه صبر مستقل مشبه اليه بمفهوم في ذلك الصبح وبعده تقربا
الى الله تعالى وفضلته الله بمصدق آية نبيهم كرمه قرآنيه ان حسنتم حسنتم لانفكم وللا
دبيه الخيرة على كل شمس بخر اوقم الجسد من نور الشمس من انوار من نور الله
من نور الشمس الماتة انتم حرافة الشمس في العجب النبوي صلى الله عليه واله
سبحان صاحب

الحمد لله الذي جعل في الآيات بعد عرض الزرقم ابن نورته است كما في البدر وحرف است
ممد من العلم الامم والنعم بفتح الهم الضلع والفاضل المطلق فرتة الآيات والدمور وحيد الايمان والصوره
والسدين منش الاحكام للعالمين مبطل قواعد الكفره الضعيفان محرم السلم الدين والامان فطه الاضطر
وسلب الاضطر كمنه الامم وفتحهم الله استه الاستبه وسند الاستبه من الهم الى ان يفتح ادم الله
افضاله وكثر اصابه وشده اركانه وخصه فضله وفضله الموعود عليه مذكور عاجل في غير الغاب
مفخر الحى وكفهم الحى في حجب ما من خلاصه صور الرجوع دعاء من غير حجب خصوص الحقوق ارضيه والدم
مرصود عنها اللعنه ابراً عود في قدر صبح من حصة معده مقدرة فخرانه مرصوده مسكونه
مشخصه ويرا بعقد مشبه عليه صبر مستقل مشبه اليه بمفهوم في ذلك الصبح وبعده تقربا
الى الله تعالى وفضلته الله بمصدق آية نبيهم كرمه قرآنيه ان حسنتم حسنتم لانفكم وللا
دبيه الخيرة على كل شمس بخر اوقم الجسد من نور الشمس من انوار من نور الله
من نور الشمس الماتة انتم حرافة الشمس في العجب النبوي صلى الله عليه واله
سبحان صاحب

سبحان الرحمن والصلوة والسلام على من لا نبي بعده
الحمد لله الذي جعل في الآيات بعد عرض الزرقم ابن نورته است كما في البدر وحرف است
ممد من العلم الامم والنعم بفتح الهم الضلع والفاضل المطلق فرتة الآيات والدمور وحيد الايمان والصوره
والسدين منش الاحكام للعالمين مبطل قواعد الكفره الضعيفان محرم السلم الدين والامان فطه الاضطر
وسلب الاضطر كمنه الامم وفتحهم الله استه الاستبه وسند الاستبه من الهم الى ان يفتح ادم الله
افضاله وكثر اصابه وشده اركانه وخصه فضله وفضله الموعود عليه مذكور عاجل في غير الغاب
مفخر الحى وكفهم الحى في حجب ما من خلاصه صور الرجوع دعاء من غير حجب خصوص الحقوق ارضيه والدم
مرصود عنها اللعنه ابراً عود في قدر صبح من حصة معده مقدرة فخرانه مرصوده مسكونه
مشخصه ويرا بعقد مشبه عليه صبر مستقل مشبه اليه بمفهوم في ذلك الصبح وبعده تقربا
الى الله تعالى وفضلته الله بمصدق آية نبيهم كرمه قرآنيه ان حسنتم حسنتم لانفكم وللا
دبيه الخيرة على كل شمس بخر اوقم الجسد من نور الشمس من انوار من نور الله
من نور الشمس الماتة انتم حرافة الشمس في العجب النبوي صلى الله عليه واله
سبحان صاحب

بمقام قری طبع لواج
پی تعظیم درگاه ولایت

کران زرد بزل عشق آرز
تعالی شأنه الله اکبر

توسر عشق مجنون
کامد به الدجی بل صا الهی
تعجب کل نوز من سناه
به نزل السلام بکل داع

ایوان العزیز خیر جوهر
کاشمس الضحی بل صا النور
فما من سامر لبواه آسمر
فسبع ثم هلل ثمر کبر

نهار مسترة الاقبال صحی
ویوم الدین فی الدنیای
وفانر بذاک ناد بر کل عصر
بدلک قاح التوفیق اوی
وقام مؤذن التامیح فیہ
بمذنة الهداة علی اولاه

علی خیر التجلی والدعی مر
یدوم بقاؤه واللیل ادب
وخیر الخیر فی الایجاد اند
بذلک افق الصبح النضر اسفر
یؤذن وهو للاعلام ابر
ینادی امر بجا الله اکبر

مرا کتر بران کردید روزی
روان در شوق مولود مبارک
ضیل آسا با سمدیل در حق

که دادان بارم از دکاه این بر
کز استفتح آن آمد مذکر
شدمت کرمو محل ارشده و شکر

کرانم هدیه که مراد او
کنون از شوق سلطان
همیشه درستان زین و مرم

شدارش هجف اینم ز اختر
بشهرزاده حسینم با و زیور
همیشه و شمنان ملعون امیر

بنور قائم آل محمد
همیشه عالم عدنان شوق
در العقده شمس
بسم الله الرحمن الرحیم
سپس دستارش هزاران هزار
که ایات کون و مکان افرید
رسول خدارا بدین مبین
بنور رسول بال رسول
بطاعت جهات ترا از نور
بشکر ربوبیته کرد کار
ربوبیته حق نماید تمام
عمل پرورد آمد عنایت از ان
عذیبه چو در بنده بسید
چو اندر محمد بن آن مبری

جهان افرین را برون از شمار
حدود زمین در زمان افرید
فرستاد بر دم و اسبین
همه خلق را در قرب و قبول
ز کفر اهل اسلام را دور کرد
شمار عبودیت آمد شمار
عبودیت بنده از خاص عام
تو را از عنایت با ایمان امن
کرامت پیایی نمود ارشد
بود معجز از نشان پیغمبری

چو اندر امامت بود نشان
 عزیت بلطف حق آمد بدید
 چو لطف حق آمد تمهید راه
 چو شد لطف غالب بتانید او
 چو او حسن تقدیر و تدبیر داد
 لطافت ز لطافتی است
 چو غالب شود حق در اید بین
 چو دین اله شود اشکار
 شد چون نو بگردد زین قوم
 چو شد شیوه نو همه فقه دین
 چو در فقه دین آمد سر فراز
 بسی سر فرازان دین اله
 چو دره نزارند در ترس بکف
 چو دره در ازان در پناش
 بنابر نیاز گرفته حجاب
 نظار نظارین سرافرازین

تو را بابت معجز نظمش شمار
 که حکم فی لطف الرحمن ندید
 تو توفیق دایش بر شتابه
 نماید از ان دل تشنگه او
 بتبیین و تشریح بخشه مراد
 عمو لطف بس انگاه بر داشت
 که غیر کرم الت مومن باین
 رسد فضل بسیار بروردگار
 تو در دین حق آمد مستقیم
 بنور یقین اش امین معین
 در راز حق شد بر تو باز
 نوشتند فقه حق بر ده راه
 که انرا شرفها بود از خجف
 چو ان نقش نقشی ز نقاش نیست
 بر رخ نازنین وی در نقاب
 بر آراسته با هزاران تمیز

مقدم

مقدم روان از جان لیسش آید
 بصد جلوه در زینو بر نین
 بشیرین ز نامیش و اوم بیان
 بجز خوشی امنک و عالی توان
 بشیر و کون بر سر از من داد
 در ان منتهی را بس جهتم
 چو در دل در اید بان دین
 دل پاک خدای در دین
 چو جبار شود ز آب زین

شدم عالم را با در منمون
 بارش بیازم او زمین
 بس فخر است یزین زمان
 باو ای ان یاوه ادای بی
 بیاز که دارد هزاران عمر
 وزان مبتدیان است قصر الود
 دل دین بان در باید سبق
 ز دین در دل پاک بر یقین
 بیارو بیاران رحمة روان

بسم الله الرحمن الرحیم

گشودم زبان لبت
 چو او خیر منم در انعام
 درو روان بر بنبر کرم
 بال کرامت درود و سلام
 چو علمت معراج بر منتهی
 بود فقه زانها چو بد منیر
 بس از خدایان زلفان

بگشودم خداوند منکر کنی
 بود شکر جبار بانعام او
 که آمد بابت روف و رحیم
 بعصمت نطق بر خلاق امام
 رسید به افلاک ان باها
 شب تاریک لطف از ان مستنیر
 که آمد حصول معارف روان

با هزار است سراسر این
در آن نظم نثر از زبان
در این فن نیست منظوم
بان حکم آمد قوانین آن
چو در نجف از نجف با شرف
برآمده زان لؤلؤ لؤلؤ نام
ز رز ز یوران بهارش قرین
بتاریخ باغچه این درودان
با کت اسیدم ز پروردگار
خدا را الت کر فغان در جهان
بلطف خفرا ن لطیف و ظریف
اطعام آبها مختلفه
بود آب آبر که آن مطلق است
نمرد و پدید آن حکم قضا
بتغییر رنگ و تغیر بو
نه از رو تقدیر و مانع آن

فروزان و تابان بنویسن
که هر دو در تر استراکت
که از رو مودفقه دین را ظام
معاصر حفظ جانس روان
فروزان شد از بزه و کج نجف
نهار خرد چون لک در تمام
چو با بریز ز او نیزه نازنین
بزرگ است در آخرت احسان
هم رفیع و ز زمین از روزگار
نماید جهان را خریداران
نماید بی نام حق مستنیر
ز با کرب فضل حقش رونق است
در آن کربلید نکرد قضا
بتغییر طعم از بیابان در او
چون بود مغیرند او ز میان

کم از در چو شد با بید قرین
چو در در بران ز آب کمرنگ
چو مافوق وارد نکرد پدید
چو جار است چون کربقوت قرین
زاق جار است جار که آن
وزانها است چشمه در شب
چو رستم که دارد ز قوه اشتر
چو زانرا که تیه آمد عبد
چو شسته جمع آب نرود غمد
چو بارانت جار شد از آستان
ز باران بود چون در هوا
چو بارید آن رباران مسین
ولی که مسان بران دران

ز آرایش آن پدید است
چو مگر بهر تظهير الحق بر
کسی ز آب او اندید
توانرا کم از کتر و ارا که مین
بود چشمه لکن بنبع نهان
که دارد در آن از غز از شیب
ندارد بعضی که پس ضرر
تو نترد شد گو ندر در میان
همان کتر آمد که شد معتمد
بیا کیت حکمش بغایت عین
شود آب بران چو غیث از سما
اگر چه شود آب پیش از زمین
بدان برف باشد چو باران

اصل هذه القصيدة لابن الاذري ويلقبها مولانا الفاضل
الغزير الكامل المكنى للشيخ الجامع السيد السندي الحاج سيد مهدي

سده الله تعالى
هي المعالم البلهاء يد الغير
داهي الصراوة لم يقع لصا
يا سعد دغ عنك دعوى الحيتا
وخلتي سؤل الارسم الدر
ابن العلي كان اشرف الزمان
بها تطلع شمس محمد مسرقة
جار الزمان عليهم غير ملترت
يجوز لظلم من غير الفتور مدى
ولم تداعب بالامجاد حادثة
ابن لامجداني قول قول
وان قيل منك مفيد فلما عجب
كل المنكاريه حاوت شخصها
وكيف تأمن من ملر الزمان بد
فلن تعان يد العدو ان ر
افدى القروم العلي تسركا بهم
قد شرردوا بالبلايا وحى قائم
فاستبكت بالبنايا وحى الغير
وصارم الدر لا ينفك ا
ولا ترى حجب لذي العز
دعني وذكر الوداد اذ ما بدت
غابوا فحابت بنو الان في
اشراق ناحية الاكام بالهز
جور من الجائر الظلام مقصد
واي من عليه الدر لم حبر
كانهم اهل لعب بالهوى المن
كاملت الغبان بالاك
بمورد الغم من بلوى بلا كفر
هل ابن ادم الاعرضه لخط
لا هت بجل العلي من مفر العير
خانت ال على حرة الحرس
تسبي حرمهم في القتل والا
والموت خلفهم تسرع على الاشر
ما برقت

ما برقت في الخوي مناسيو
رياض مصر ومة الاشجار من
تاروا ولو اقصا الله مسنهم
وانهم اذ فنت افلاك عالمها
لله من في فياني كبرياء نوى
وانه مقسم الامكان امره
سل كرسلا كهوت فيها هلال
فيها شهور وقمارها غرت
لم انس حامية الاسلام مفردا
مجرد الطوفان له عضد
لوى قنا الدين من بعد استقامته
والمله انقصت اذ قامت قباها
فقام مجمع شملا غير مجمع
بحوضة جمعت الجبر فالتست
لم النسبه وهو خواص عجا
عرق اللوام في خرق الفجاج
لم طغنة تلظي من نامله
كالصقر جديهم والاسد مخضهم
وضربة تتجلى من بوارقه
الاستقت بدم الاجار وجر
الاوقاض تحاب الهام المطر
يقدون كل اناث الاول الذر
لم يبر لو البني سقيان من انز
بالرب والتم في البلوى مصطر
وعنده علم ما يجري من القدر
هل انها مغرب الشمس والقر
كانها فلك للاج رحصر
قليف هدى بها خامن التبر
صفر الانامل من حام منصر
بر اسهار اسديان مشتهم
مغرون وعليها صدع منكر
وليت مجمع من صا ومن
منهار يجبر كسر غير مجبر
وفي تر المهافي فلك منقعر
يسوق بالسيف منها سورة السور
من سيفه السطى الهام حبر
كالبرق يفتح من عود الحضر
مؤبلا برؤس الهام كالندر

واشرفت في ظلام الدهر شيا
 اذ انضى بريدة التشكيل منه
 بالقدس مسوس ذات منه
 ما مسه الخط الامس محتر
 وما ملاؤه الاقابر
 فاقبل النصير شعري نحو مجلد
 لانه سارع نحو الله سعي
 يا من تساق المنايا طواع
 كل الانام بلا امر العام يوم
 لله رحك اذ ناجى نفوسهم
 من طغية الدغسي طارت
 وما الفضائل والعرفان مجتمعا
 يا بئير اراق مرارة ونظرة
 منك لانام معان حلتى شرفا
 فاصدر النضر ليطعم موده
 انبصر حنغته ما قام قائمه
 والاحكام والفرقان حضر
 يا ايها النبيين ما للعالم من وطن

كالشمس طالع في جانبي نهر
 وجه الاله جمال الله ذو الف
 لاهوت قدس نردى كالمشعر
 وليس مسوسه شينا سوس
 فبارى منه الاشر والخر
 فرده في الوغى فضل بمنصهر
 مسعى غلام الى مولاه مبتد
 له العوالم في الضراء بمومر
 موقوفه بين قوليه خودى
 وفي الوغى بالقضا مجرى
 بصادق الطعن دون الكاشر
 الالدنيك ما للعالم من وطن
 فانظر الى من هو محتاج بالنظر
 فكان للدهر مله السمع والنصر
 وخاب منصور ولاضار بالهد
 فعاد حيران تعجب من الورد
 وما الفضائل والعرفان
 وما الاحكام والفرقان حضر

واصل هذه القصيدة لابي طالب بن عبد المطلب عليه السلام
 ولما رايت القوم لا وديهم
 ولا حب بل هم عن حبيب غافل
 وليس لهم شان سوى البعض
 الم تعلموا ان ابنا ملاك
 هو الصادق الداعي الى الحق
 وابيض يستسق الغمام بوجهه
 ملاذ الورد عوث العوا في
 يطوف به الهلاك من ال
 لعمرى لقد كلفت وجد
 حراسة محبوب حبيب
 وجدت بنفسى ونة و
 ببر وجر في نهاري وليلى
 فلان في الدنيا جلالا حلها
 وللجاهدين العاد خزي حلة
 حلما رشيدا جاز ما غير طاب
 وليا وودودا بالحقوق قيا
 فآيته رب العباد ينصره
 والامن لهم الخليل منصب
 من القوم امر عاهدوه وتكلمت

واصل هذه القصيدة
 ولما رايت القوم لا وديهم
 ولا حب بل هم عن حبيب غافل
 وليس لهم شان سوى البعض
 الم تعلموا ان ابنا ملاك
 هو الصادق الداعي الى الحق
 وابيض يستسق الغمام بوجهه
 ملاذ الورد عوث العوا في
 يطوف به الهلاك من ال
 لعمرى لقد كلفت وجد
 حراسة محبوب حبيب
 وجدت بنفسى ونة و
 ببر وجر في نهاري وليلى
 فلان في الدنيا جلالا حلها
 وللجاهدين العاد خزي حلة
 حلما رشيدا جاز ما غير طاب
 وليا وودودا بالحقوق قيا
 فآيته رب العباد ينصره
 والامن لهم الخليل منصب
 من القوم امر عاهدوه وتكلمت

سلطان
 ١٣٦٥

وصاروا حليفا واختموا
وفيهما في امر الصحيفة عبرة
وقد جاء مولنا البشير محبة
محي الله منها كفرهم وعقوقهم
حمى الله حامى دينه وهو صانع
واصبح ما قالوا من الاما باطل
طغات الوري طاغوا بشركهم
وامسى ابن عبد الله فينا مصادقا
واخرى عند الله في خزي كفره
ولا تحسبونا مسلمين محمدا
وليس له امر يا يدى رجالنا
ستمعه متايد هاشميه
وفي موكب الجيد الجلال

مترجم

وشعب العصا من قومك المتعجب
صحيفة ملعونين بالذود مخرب
متى ما تجبر غائب القوم تعجب
وشر شقاق العار بالحق تسلب
وما نفعوا من ناطق الخمر عرب
وتاسا لما قالوا به وتكلم
ومن يخلف ما ليس له يترك
واصبح صديقا عن الحق يخطب
على سخط من قوسنا وهو معتب
افمناه في مالنا فهو منصب
لدى غيرة منا ولا نتعجب
بطوع لامر الله بالفضل يصعب
ومركبه في الناس بالجدير كعب

سؤال في امارة لها جعل صحيح البعوليه امكن من نفسها زوجها كما طلع
العقل رضى الدين فوطها من عمر حج عليه ولا عليها في
ذلك البعل المقدم ذكره كاره لذلك كراهة الطباع
راض به من جهة الشر رضاء الاختيار **جواب**
هذه امارة نزع اليها زوجها فاعتدت وتزوجت برحلا
مسما فوطها بالنكاح الشرع لا حرج عليه ولا عليها فيه وبلغ
المنع اليه ذلك ففرم من جهة الطباع ورضيه من جهة
التسليم شرع الاسلام وهذا الجواب على قول الكل وعليه الاجماع
سؤال في امارة حرمة مسلمة وطها حنة ازواج مسلمون
احرار مسلمون في يوم واحد من غير حرج عليهم ولا عليها
في ذلك ولا ثم **جواب** هذه امارة كبر السن المحض
فليس لها عدة تجسها بعد الطلاق عن الازواج بلا فصل
وكانت صالحة معا كالاول ثم تزوجها ثلث ورابع وخامس
على ما وصفتنا والقول بسقوط العدة عن الازواج من المحض
يردى عن ال محمد عليه وعليهم السلام وهو منسب حنة كثره من
شيعةهم الفقهاء **سؤال** وهي مسند سيده ابي جعفر محمد بن
علي بن موسى الرضا مع يحيى بن ابي ابي جعفر الامون
فلم يجب عنها فظهر عليه الانقطاع ومر رجل نظر اول النها

الى امراة وكان نظره اليها حراما فلما ارتفع النهار صلت له فلما
زالت الشمس حرمت عليه فلما كان وقت العصر قلت فلما غربت الشمس
حرمت عليه فلما وجبت العتمة الا فرغ صلت له فلما انقصف الليل حرمت
عليه فلما اصبح صلت له فلما ارتفع النهار حرمت عليه فلما وجبت الظهر
صلت له **جواب** هذا رجل فصر في اول النهار الى امته ليقوم
وهم لذلك لا يرون او نظرا اليها بغير شهوة ثم نظر بعد لكان نظره
حراما عليه فلما ارتفع النهار ابتاعها من القوم فحلت له بالملك فلما زلت
الشمس اعتقها لوجه الله فحرمت عليه بالعتق فلما كان وقت العصر تكلمت
فحلت له بالنكاح فلما كان وقت المغرب ظم منها فحرمت عليه بالنكاح
فلما كان وقت العشاء وكفر عن يمينه فحلت له بالنكاح فلما كان
انقصف الليل طلقها بغير تطليقة واصح فحرمت عليه فلما كان
عند الفجر راجعها فحلت له فلما ارتفع النهار دخلها فحرمت عليه
فلما وجبت الظهر استأنف العقد عليها بالنكاح فحلت له والقول
في هذه المسئلة مع ما شرهناه **سؤال** رجل عقد على
امراة فحلت له بالعقد ساعة من النهار ثم حرمت عليه بعد ذلك
الى الممات من غير كفر احدته ولا احدثة ولا يجوز وقوع منها ما
جواب هذا رجل كانت له امراة ففروج بائنا وهو لا يعلم انها
امته فحلت له بالعقد على الظاهر فلما كان بعد ساعت من النهار
عرف النسب بينهما فانفسح النكاح بغير طلاق ولم تحل له ابدا وهذا
القول اجماع **سؤال** في رجلين كانا يمشيان فقط على احداهما

جدار فقتله فحرمت على الاضرفي الحال زوجته **جواب** هذا رجل
زوج عبدة ابنته وضربا يمينا فسقط على المولى الجدار وضرب عبده
بذلك ميراثا للبنت فحرمت عليه في الحال وهذا مسلم بالاجماع ووجه
الحظر وهو ان يكون الرضوان جميعا حرين ففروج احداهما امته
الاضرفي فقط الجدار على صاحب الامه فحلت وصارت الامه ميراثا
فحرمت على المولى بانتقال الملك الى غير الذي زوجه وفي هذا الجواب
خلاف **سؤال** في رجل فاب عن زوجته ثلثة ايام فكتبت اليه
الزوج انني قد تزوجت بعدك وانا محتاجة الى نفقة فانفذت الي
ما انفق على نفسي وزوج فزوجت عليه ولم يكن منه جرح **جواب** هذه امراة
زوجه ابونا عبدا له اعطاه مالا واذن له في السفر والتميرة
بالمال ففوج العبد قبل ان يدخلها ففاد على يومين من البلد
ما تسيده ففاد ميراثا لابنته التي كان زوجها وانفذت الي
العبد بان يحل اليها من تركتها اليها ما في يده ما تصرف فيما تشاء
فوجب ذلك عليه بلا خلاف **سؤال** في رجل كانت له امراة
يطام ففروج عليها بجمرة وعلت معها ثمة ثم طلقها فحرمت
عليه امته بطلاق امراته ولم تبين الزوج منه لطلاقها
جواب هذا رجل عاهد الله عز وجل ان لا تقرب معصية
ولا يخالف شيئا من احكام الشريعة ولا يعدل عن السنة ولا
في وقت العهدة متى نوقضت اعمق ما يملك كفاؤه يمينه لصنيعة
وجعل محل العتق وقت خلاف العهد في ضم زوجته وبدر لطلاقها

ورجل ينفق وكان مبهما فيما صنع عاصيا لله تعالى فيما ارتكب ولم يقع
 منه مطلق لزوجته خلاف السنة وعقدت عليه امته بمقارنة البدعي
 على شرطه في نذره وفي بعض الجواب اتفق من الامة وفي بعضه
سؤال في مسألة امه ثمان عشرة شهرا جواب هذه امارة
 ثمانية تحيض في كل ثلثة اشهر او اربع اشهر جديدة ترى بنفسها ثلثة
 اطراف ان مضت سنة ولم يجعل لها فيها الاقرا ترى ثلثة اشهر بعد
 ذلك وهذا هو اترعه الاخبار عن امه الهدي **سؤال** في رجل اجابته
 بملكه وصد لاملك لها غيره ووطنها محرم عليه مع ذلك حتى يطهر
 غيره **جواب** هذا رجل كان نكح هذه الجارية بعد طهره ثم طهرها
 واسترانا بعد ذلك من سيدة فاعلم له حتى تنكح زوجها غيره بظلم القرآن
 وفي هذه المسئلة خلاف ووافق **سؤال** في رجل حر كامل وجب عليه
 في يوم واحد الحد كاملا ونصف الحد وبعض الحد وربع الحد وثمن الحد
جواب هذا رجل زنا وهو بكر في يوم من شهر رمضان ثم تزوج بعد ساعة
 امرأه واكرهها على الجماع ثم اتى بهيمة ثم عاد الى امرأته وقد ضنت
 فجمعا فوجب عليه للزنا جلد مائة وحرمة شهر رمضان لعزيم بعض الحد
 والاكره امرأته على الجماع في نهار رمضان ونصف الحد والايان البهيمه
 خمس وعشرون سوط والايان امرأته في الحيض اثني عشر سوط ونصف
 بالاشتر عن ال حجة عليه عليهم السلام **سؤال** في ثلثة فوجب عليه الارب
 ثم عاد فوجب عليه الارب ثمانية ثم عاد ووه ثلثة فوجب عليه القتل **جواب**
 هذا رجل اكل الربا بعد البينة فادب ثم عاد اليه ثمانية فادب ايضا ثمانية

ثم عاد

ثم عاد ثلثة فوجب عليه القتل على جارية الاثر عن امه الهدي عليهم السلام
سؤال رجل اقرق ثامنا فوجب الحكم لاجل ذلك ذبح البقرة وتحريقها بالنار
جواب هذا رجل وطأ هذه البقرة فوجب عليها التعزير وعزم ثمنها لصاحبها
 وذبحها وتحريقها بالنار لئلا ياكل احد من لحمها على ما جاز به الاثر عن ال حجة عليه السلام
سؤال في امرأة جامعته ست نفر في يوم واحد فوجب على احد هم القتل وعلى
 الناصر الريم وعلى الثالث الجلد وعلى الرابع نصف الحد وعلى الخامس التعزير و
 لم يجب على اب وسبى **جواب** هذا الفسقة كان احد هم ذميا فوجب
 عليه القتل والاخر حصن فوجب عليه الريم والاخر كبر فوجب عليه الجلد والاربع
 عبد فوجب عليه نصف الجلد والاخر صب فوجب عليه التعزير والاخر مجنون فليس عليه
سؤال في امرأة ولدت على فراش بعدد بيغداد فخلق نسبه رجل بهيمة
 ولفردون صاحب الفرائش من عمران يكون ثلث هذه المرأة او عرضها او
 عقة عليها او وطنها صلاحا او **جواب** هذا امرأة بكر وقتت عليها
 امرأة يثبت فصال قد قامت فيها من جماع زوجها فحلت نطفة الرجل
 الى فرجها فحلت منه ومطهر ذلك تسعة اشهر فوجب البكر فاض النسخ
 برجل وحلت عليه في ليلة العدة عليها فولدت على فراشه ولدا ياتا
 فانكر الزوج ذلك وقرأ على صنعتهما فانكرت بما ذكرناه واقرت
 الفاعل ايضا فخلق الولود بصاحب النطفة على ما حكم الحسن بن علي عليه السلام
 في اثره **سؤال** في باقلا في كان له قدر فيها باقلا فموت بقدر
 غنم مع راعيها فادعت احد الغنم راسها في القدر لتاكل منها ثم
 ذهبت لتخرجه فلم يخرج فتزاع الباقلا في الراعي في كسر القدر

خاللا للاخر لانه اخواتم الاخر واة عن الذن من يقول شخصين تزوج احداهما
بم الاخر ثم تولد لكل منهما ابن فكل واحد منهما يكون عم للاخر لانه اخاويه

الثقة وفي وجهها يستم العذر فما الحكم في ذلك **جواب** ان كانت العذر
في طريق البس لمفعلي البس ففاني كثر وتخصيص الة منها وان كانت في ملكه
وسكنه فعلى صاحب الة فيجبها سيم العذر وفي معنى هذا الحكم الى انتم تتول
مسئله في الاقرار بحق اذا قال له عندي كذا درهم ولم يبين فقد اقر
بثلثة دراهم على يقظة لئلا تن فان قال كذا درهم فاحصه عشر درهما
فان قال كذا او كذا درهم فاحصه عشرون درهما فان قال كذا او كذا درهم
فدهم **سؤال** في رجل باع اباه في مهر امته وصح البيع كيف يتصور
جواب اب امراه تزوجت لعبده وولدت منه ابنا ثم طلقها فانقضت عدتها
ثم تزوج سيدة العبد بهذه المرأة على ان يكون هذا العبد مهرنا وصار العبد
ملكها فوكلت الابن في بيع ابيه وصح البيع **سؤال** في رجل باع
درت ك رابع نسوة بنكاح صحيح فالواحد منهن تزوجت وتام المهر والثانية
تزوجت والامهر لها والثالثة تام المهر والاميراث لها والرابعة لامهر لها ولا
جواب هذا عبد رجل تزوج منه مولاة امتين ثم اعتق العبد وزوج مولاة
مسلمة وزميمة ثم اعتق مولاة احد الامتين ثم ماتت الزوج تزوجت للمسلمة
وتام المهر والاميراث لها من المهر والميراث والفل من الباقين واحصتهما قبل
سؤال في اى صورة يكون فيها شخصان بحيث يكون كل منهما خالا للاخر
وفي اى صورة يكون كل من الشخصين عم للاخر **جواب** اما عن الاول
بان يقول شخص تزوج ابنته للاخر وتزوج هو بنته فلك الاخر ثم تولد
للأول من بنت الابن ولد وللثمن من بنت الاول آخر فان الولد من يكون
خالا

رسالة في المنسوخ اسم الله الرحمن الرحيم والمنسوخ لما نسخ الوفاق به الله بن محمد

المد لفة مكافاة لافضاله وصواته على محمد واله **وبه** فمذو رساله في علم الناس
والمنسوخ فان ذلك اول ما يجب ان يبدا به من علوم القرآن فقد روى
عن امير المؤمنين عليه السلام انه دخل مسجد الكوفة ابن دراج صاحب ابي موسى
اشعري قد حلق الناس عليه لونه فقال اعرف الناس من المنسوخ
قال لا قال بكت واهلكت واخذ اذنه ففتها وقال لا تقض فرس يد باعه
اي قلت الناس هو الذي يرفع حكم المنسوخ والمنسوخ ثلثة ارض منه
ما نسخ خطه وحكمه ومنه ما نسخ خطه وبقي حكمه ومنه ما نسخ حكمه وبقي خطه
فاما ما نسخ خطه وحكمه فاردى عن انس قال كان لفرق عا عمده رسول الله صلى الله عليه
سورة تعدها بسورة التوبة ما حفظ منها غير آية وهو لوان لابن ادم
وادين من ذهب وفضته لا يتعنى الدنيا ولوان لثالث لا يتعنى اليه
اربعه ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب يتوب اليه على من تاب روى عن
ابن مسعود قال اقرن رسول الله صلى الله عليه وآله حافظة كتبت في كتاب
الليل جعلت في حفظي فلم اجده منها شيئا فعدت الى المصحف فاذا الورق
بيضا فاخرت رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك فقال رفعت واما ما
خطه وبقي حكمه فاردى من قول الشيخ والشيخ اذ اني فارحوا بالبنة
لها من الله والله عزيز حكيم واما ما نسخ حكمه وبقي خطه فهو في ثلثة
وستين سورة مثل الصلوة الى البيت المقدس والظوم الاول والصفحة

عن الاعراب

عن المشركين الا ارض عن البيهقي واما السور التي لم يدها نسخ والمنسوخ
فهي ثلث واربعون سورة وهمام الكتاب سورة يوسف يس الحجر
سورة لقمان سورة الحديد الصف سورة الجمعة التحريم الملك الى قته
سورة نوح سورة الجن المرسات النبأ النازعات الانفطار
المطففين الانشقاق البروج الفجر البلد الشمس الليل الضحى
الم نوح القلم القدر لم يكن الزلزلة العاديات القارعة التكاثر
الهمزة الفيل قرش الدين الكوثر النصر تبت الاخلاص الفلق الكسوف
وامة السورة التي فيها نسخ وليس منسوخ فست سورة الفتح سورة
الشمس سورة المذيقين سورة التغابن سورة الطلاق سورة الاعلى
وامة السور التي دخلها المنسوخ ولم يدها نسخ فاربعون سورة
الافات ثم الاعراف ثم يونس ثم هود ثم الرعد ثم الحجر ثم النحل ثم ابي اسر
ثم الكهف ثم طه ثم المؤمنون ثم النمل والفصص والروم والانبيا
والزمر والفتح والسمو والمائدة والصفحات وص والزمر والميدان
والزخرف والذخا والشمس والاحقاف وسورة محمد ته والبرقعات
والقمر والامحان ولون والمعارج والقيمة الاسن وعيس الطاق
والنار والذين والافزون امة التي دخلها نسخ والمنسوخ ثلثة
وعشرون سورة البقرة وال عمران ذنر والمائدة والانفال
والنور والبراهيم وعريم والانبياء والحج والنور والفرقان الشعراء
والاحزاب وسبا والمومن والشورى والذاريات والطور والرحم
والمجادل والزمل والمشر والتكاثر والعصر **واعلم** ان المنسوخ

لا يدخل الاعلى الامر والنهي لان خبر الله على هو عليه وقال الضحاك بن مزاحم
على يدخل ايضا على الاضمار التي معنا الامر والنهي مثل قوله الزاوي في
الازانية او مشكوكه ومعناه لا تنكحوا زانية ولا مشكوكه ومثل قوله تزيحون
سبع سنين ومعناه ازرعوا ومن زعم انه يدخل على الاضمار مطلقا
فقد اخطأ وقيل ليس في القرآن نسخ ولا منسوخ وهذا قول قوم
الحق صدقوا وبالحكم على الله ردوا **باب** المنسوخ على نظم القرآن
ليس في ام الكتاب شي وركبته واسورة البقرة مني مدينة وفيها سورة
موضع **اول** ان الذين امنوا والذين يادوا الية وفيها قولان فعند
والضحاك عن مزاحم انها محكية وتقديره ان الذين امنوا ومن امن الذين
يادوا وقال الباقون هي منسوخة وناسخها ومن يتبع غير الاسلام وينافق
يقبل منه **الثانية** قوله تعالى وقولوا للذين آمنوا ان البقرة وعطابن ساج
هي محكية فقال البقرة معناها وقولوا لاهل مكة رسول الله صلى الله عليه وآله
وقالوا لهم ما تجتوبون ان يقال لكم وقولت الجماعة هي منسوخة بقول اقلوا
المشركين حيث وجدتموهم **الثالثة** فاعفوا واصحوا نسختها فالتواصوا الذين
لا يؤمنون **الرابعة** فاني ما تولاوا فتم وجه الله منسوخ بقوله وحينما كنتم
قولوا وجوبكم شطرا **الخامسة** قوله الذين يكتمون ما انزلنا الية نسختها
قوله الا الذين تابوا الية قيل من ورع العلم ان يتكلم ومن ورع الية
ان يسكت **سب** قوله انما حرم عليكم الميتة والدم فسخ بعض الميتة
وبعض الدم بقوله صلى الله عليه وآله احبت لنا ميتتان ودمان يعني

والجراد

والجراد والكبد والقلب وفي هذا نظر وقاله واهل لغزاته ثم خصص للمفسر
اذا كان غير باغ ولا عاصي **قوله** يا ايها الذين امنوا كتب عليكم القصاص
في القتل الحزب الحزب والعبد بالعبد والانثى بالانثى وفي الية محكمة اجمع المفسرون
على نسخ هذه الية واختلفوا في نسخها قيل نسخها قوله وكتب عليهم فيها ان
النفس بالنفس الية وقيل نسخها قوله ومن قتل مظلوما الية وقيل الحزب بالعبد
وكذا قتل المؤمن بالكافر **الثانية** قوله كتب اذا حضر احدكم الموت ان ترك
خير الوصية للموالدين قالوا نسخت الوصية للموالدين بانية الميراث يوم
في اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين وفي هذا نظر لان هذه الية لا تنسخ
تمك ويؤيد ذلك روى عن الضحاك انه قال لمن لم يوص لقربته فتم عمل
بمعصيته وقال الحسن وقده وطاوس والاعراب زيد ومسلم
هي محكية غير منسوخة وهذا هو الحق **سورة** قوله يا ايها الذين امنوا
عليكم الصيام الية قيل ان ربنا لك الى الاعم الما ضية فانه تقرا
ما بعث نبي الا فرض عليه صيام شهر رمضان فامنت بهذه الية
كفرت بالاعم الى ليرة من هذا نظر وقيل ان ربنا لك الى الرضا
وذلك انهم كانوا اذا افطروا افطروا اكلوا او اشربوا وجعوا
مالم يصلوا العتق الاخرة او يناموا قبل ذلك فلم يرل امرهم كذلك
حتى وقع اربعون رجلا في خلاف الامر فاجسوا انهم بعد النوم
مهم عن الخطاب واكلوا بعد فسخ بقوله اصل لكم ليل الصيام
الرفث التي انكم الية **الثالثة** وفي الذين يطيقونه فدية
طعام مسكين وهذه الية نصفها منسوخ ونصفها محكم وكان

الرجل اذا است اضر او اطمع مسكين ثم قال نعم فمن قطع خيرا فاطم مسكين فهو حليله
 فسخ بقوله فمن شهدتم الشبه فليصمه بقدره فمن شهدتم الشبه حيا فاحيا صحيحا فلا
 بائنا فيه صم **العشرون** قوله فلا تعدوا ان الله لا يكتب المعتدين فسخ بقوله فمن
 اعتدى عليكم الابنة وفي نظر **العشرون** والاقه علوم عند المسجد الحرام نسختها بقوله فان قالوا لم
 فاقولهم **العشرون** فان انتهوا فان الله عفو رحيم هذا من الاحزاب التي معنى بالار
 وتاويله فاعفوا عنهم واغفروا لهم ثم صار العفو مسوقا بآية السيف **العشرون** ولا يكفوا
 رسلكم حتى تبلغ الهدى ثم استثنى فمن كان منك مريضا او بواى من راسه
 فهدية الآية **العشرون** لو نكحوا ما يتفقون الآية هذا قبل ان يفرض الصلوة
 فسخ بقوله انما الصدقات للفقراء الآية **العشرون** لو نكحوا من الحرم والميسرة
 الحرام كل ما من العقل فقطاه والميسرة التي رتبها الحرام والميسرة والارحام
 من عمل الشيطان فان جهنوه اى فتركوه وقيل موضع التحريم فهل انتم منهون معناه
 انتهوا **العشرون** لو نكحوا من الشبه الحرام قتال فيه الآية نسخت بقوله اقولوا لا يكن
 حيث وجدتموه **العشرون** ولو نكحوا ما ينفقون قل العفو اى الفضل من
 اموالكم وكان الرجل اذا كان من اهل الالمك الف درهم وصدق بابى
 وقيل كان **العشرون** ثلثه وان كان من اهل عمارة الارض امك بقوته
 سنة وصدق بابى وان كان ممن يعمل سببه امك يقويه يومه وصدق
 بابى فشق ذلك عليهم فانزل الله خذ من اموالهم صدقة الآية والصدقة
 هنا الزكاة **العشرون** ولا تقبلوا الشركات حتى تؤمنوا وذلك ان الشركة
 يعلم المكتوبات فقط ثم نسخت ذلك بقوله والمحصات من الذين اوتوا الكتاب

الركعة

بقي

يعنى اليهوديات والنصرانيات مع مشط ابا حبه عفتهم وفي الكل نظر **العشرون**
 والمصقات يتربصن باليه كلها حكم الاقوله ويجوز لهن الحق برؤسهن في ذلك
 فان الرجل يطلق المرأة وهو حلال وكان محيرا في مراجعتها لم تصنع فسخها
 بالطلاق الثلث فقال الطلاق مرتان قيل وقعت الثالثة عند قوله
 فامسك بحروف او تسبح بحسان وقيل وقعت الثالثة عند قوله
 فان طلقها فلا تحل له الآية وفي الحل نظر **العشرون** ولا يحل لكم
 ان تآخذوا مما آتيتكم من شئنا ثم استثنى بقوله الا ان يجانبا
 الا ليقبها حدود الله **العشرون** والوالدات يرضعن الا ليطه
 ثم استثنى فان ارادوا فضلا لذلك سجن للمحولين **العشرون** والذين
 يتوفون منكم ويذرون ازواجهم وصيته لازوا جهنم الآية وذلك
 ان الرجل اذا مات لم تمت امراته بعد عدتها حولا فاذا انقضت
 الحول اخذت بعرة ورمت بها في وجهه فخرج ذلك من
 عدتها غير انه ينفق عليها من مال زوجها مدة ولا يكون لها ميراث
 وهو تفسير قوله ميتا الى الحول اى نفقة عليها من مال زوجها فسخ
 الله الحول بالاربعه الاشهر والعشرون ايام في الآية التي
 قبلها في النظم وليس في كتاب الله آية تقدم باسمها على
 منسوخها في النظم الا هذه الآية وآية اخرى وهي ان صلنا
 لك الزوجك هذه نسختها والمنسوخ قوله لا تحل لك النساء
 ونسختها بربع او ثمن فقال والذين يتوفون منكم

م

ويذرون ازواجهم الى قوله يرتبون بانفسهم **الرابعة** عشر عشر **الاربعون** ولا اكره في
في الدين نسبه بآية السيف **الخامسة** عشر واشهدوا اذا تابعتم ثم نسخ بقوله
فان آمن بعضكم ببعض **والسورة** في السماوات وما في الارض وان تبدوا
ما في انفسكم او تخفوه بما سبكم به الله فشق نزولها عليهم ثم نسخ بقوله لا يكلف الله
نفس الا وسعها والمنسوخ قوله او تخفوه **سورة** **القرآن** مدنية وفيها نبت آيات
منسوخات **الاولى** قوله تعالى فان تولوا فاعلم انك البلاغ **الخامسة** عشر
الثانية كيف يهدى الله قوما الى قوله ولا ينظرون فمذه نبت آيات نزلت
في ستة رحط ارتدوا ثم استثنى منهم واحد الا الذين تابوا واسمهم سويد الصمات
مضار الحكم فيه وفي غيره الى يوم القيمة وفيه نظر **الثالثة** ان قوله حق لقائه
فقلوا يا رسول الله ما حق لقائه فقال ان يطاع فلا يعصى وان يذكر
فلا ينسى وان يشكر فلا يكفر فالواو من يطيق ذلك فنسخ قوله فقلوا
ما استطعتم **سورة** **الف** مدنية كوى على اربع وعشرين آية **الاولى** واذا
حضر القسمة الآية نسخت بآية المواريث بوصيكم الله **الثانية** ولجش الذين
لو تركوا الآية وذلك بان الله امر الاوصياء بامضاء الوصية ولا يغيرون ما تم
نسخ ذلك بالجور والحيف لقوله فمن خاف الآية **الثالثة** ان الذين ياكلون
اموال اليتامى الآية نسخت بقوله لب لولاك عن اليتامى قول صلحهم
خير الى قوله ومن كان غنيا الآية **الرابعة** واللائي ياتين الفاحشة من نسك

الايه

كانت المرأة اذ ازننت ومحصنة جلبت في بيت فلا يخرج منه حتى
تموت فقل رسول الله صلى الله عليه واله من سبيل النبي بائنا بجم
والبكر بالبكر حله **الخامسة** عشر عام فمذه الآية منسوخة باستناده وكيفية
بذكر التاب وعن ذكر التاب والرجال **الخامسة** عشر والذان ياتينها الآية
كان البكر اذا نزل في غير فمذه الآية منسوخة في سورة النور
المرانية والزنا الآية **السادسة** انما التوبة على الله للذين يعملون
السوء جهالة الآية قال النبي صلى الله عليه واله من تاب قبل موته بق
قبل الله الكريم توبته ثم قال وان اتى عتة لكثير من تاب قبل ان يغير عتة
ثم تلا هذه الآية ثم يتوبون من قريب فقال ما كان قبل الموت
فهو قريب **السابعة** يا ايها الذين امنوا لا تأكلوا اموالكم ان تفرقوا
التي ذكرها الى قوله لقد هموا ببعض ما يتيمون ويستثنى الا الذين
ياتين بالفاحشة مبينة **الثامنة** ولا تأكلوا اموالكم الآية
قبل من محكمه وقيل استثنى ما قد سلف فانه قد عفا عنه **التاسعة**
وان تجعوا بين الاختين ثم استثنى ما قد سلف **العاشرة**
فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجور من وذلك ان رسول الله
صلى الله عليه واله قال استمتعوا من الت فمذه ذلك ثلثة ايام
ثم صرفها وقال الت في موضع تحريمها في سورة المؤمنون وهو
قوله والذين هم لفروجهم حفظون الآية واقول ان الخبر لم يثبت

وان كل من است فني ضعيف لان المتبع بها زوجة لان الزوج
 قسنا دم وموت لاجل معلوم فالصحيح ان الآية محكية غير منسوخة
العاشرة لا تأكلوا مما لم يذكر لكم بالكتاب الاية لسبب ليس الاصحح الا
 اي ليس من بكل مع الاصحح واللاصحح والمرضي جميع **العشر** والذين عاهد
 اي انكم فانتم نصيبهم الاية نسختها اولوا الارحام بوضعهم اول **بعض الثالث عشر**
 فاعرض عنهم وعرضهم نسخ بآية **اليف الرابع عشر** قوله تعالى ولو انهم اذ ظلموا
 انفسهم حادوك فلا تستعذروا فان تتعذرتم سبعين مرة فلن يغفر الله
 لهم فقال لا يزيدن على السبعين فماتل سواهم عليهم استغفرت لهم ام لم اهم الاية
العشر قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اعدوا ضدوا حدركم فانفروا الاية نسخها
 كان المؤمنون لينفروا كافة **العشرون** ومن تولى فما رسلك عليكم حفيفا
 نسخها آية **اليف** **العشرون** فاعرض عنهم نسخ الاعراض بآية **اليف** **الثامن**
 الا الذين يصلون الى قوم بينكم وبينهم ميثاق نسخها آية **اليف** **العشرون**
 سجدون اضرب الاية نسخها آية **اليف** **الثامن** فان كان من قوم عدو لكم
 الاية نسخها بآية من الله ورسوله **العشرون** هو من قبل موثنا متعمدا وذلك
 ان مقيس بن ضبة قتل ابيه بعد اخذ الدية ثم ارته كافر او حتى يملكه فزلت
 اجمع المفسرون انها منسوخة غير ان عباس بن عمر واهل حجاز بن الوعيد نفروا فيها
 بالجمعة نسخها قوله ان الله لا يعفران يشرك بالاية ويقوله الذين لا يدعون الاية
الله **الثامن** ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار نسخها قوله الا الذين تابوا واصلحوا
 في نظر

وفي نظر **الثامن** وفيكم في المنافقين نسخها آية **اليف** **الثامن** نسخها على سعة
 منسوخة **الاولى** يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا شعائر الله التي يقولون
 فضدان ربهم ورضوانا الى مهنا منسوخ وبقيها محكية نسخها آية **اليف**
الثانية فاعف عنهم واصفح نزلت في اليهود ثم نسخت بقوله قالوا الذين
 لا يؤمنون بالآية ولا باليوم الآخر **الثانية** اتما جزاء الذين يكرهون الله
 الاية نسخها بقيها وهو قوله الا الذين تابوا الاية **الرابعة** فان جاءوك فاحكم
 قال الحسن والشعير والخمر محكية خبر بين الاعراض والحكم وقال مجاهد نسخها آية
 التي بعدنا وان احكم بينهم بما انزل الله **الخامسة** ما على الرسول الا البلاغ
 نسخها آية **اليف** **الرابعة** يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم نسخها
 اولها قال ابو عبيد الله ليس كآية الله اية جمعت النسخ والمنسوخة
 وفي موضع المنسوخ منها قوله لا يضركم من ضلوا والنسخ قوله اذا
 اهتديتم والهدى امر بالمعروف والنهي عن المنكر **الثانية** يا ايها
 الذين آمنوا شهدوا بينكم الاية اجاز الله شهادة الداعين في
 السفر ثم نسخ ذلك بآية التي في الطلاق وهو قوله واسمها
 فزوى عدل منكم وفيه نظر لان الحق انها غير منسوخة وهو اصل منسوخ
 البيت هذا اذا لم يوجد غيرهم **الثانية** فان عشر الاية نسخها آية
 التي دوى عدل منكم والعدالة لا يكون مع الشرك **الثانية** ذلك
 ادنى ان يكون يا توب بشهادة على وجهها اي على حقيقتها او

او كني فوان ترد ايمان بعد ايمانهم الى منها مسوخا وبقيهم حكم وفيه نظر سورة الانعام
سحتوى على عشر آيات منسوخة **الاولى** انى اخاف ان عصيت ربى عذاب
يوم عظيم لم يسخف بقوله لعن الله المتكبرين من ذنوبهم ما كانوا يحذرون لان
الحق انى غير منسوخة **الثانية** وكذب بر قومك وهو الحق هذا الحكم قلست عليكم بوكيل هذا
منسوخة بآية السيف **الثالثة** الله واذا رايت الذين يخوضون فى اياتنا فاعرض
عنهم الالية نسخ بقوله ولا تعقدوا معهم الالية **الرابعة** ودر الذين انكروا ربهم الالية نزلت
فى اليهود والنصارى نسخ بقوله قاتلوا الذين لا يؤمنون الالية **الخامسة** ثم ذرهم فى قلوبهم
سخت بآية السيف **السادس** فمن البصر فخذف ومن غمى فعليها سخت بآية السيف **السابع**
قوله فاعرض عن المشركين منسوخة بآية السيف **الثامنة** وما جعلناك عليهم حفيظا وما
عليهم بوكيل ولو ان الله اشتهر كوا الالية نسخ بآية السيف **التاسعة** ولا تسبوا الذين
الالية نسخ بآية السيف **العاشرة** وكذا لكانت نيا لكل آية علمهم فذرهم وما يفترون نسخ بآية السيف
الحادية عشر قالوا قولوا لا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه نسختها اليوم اصل لكم الطيبات
الالية يعنى الذبيح لا غير وهذا بعيد والحق انه حكمه ويريد باطعام من افيض طعام
والا فالتخريف والخمراخل فيه وهذه القضية مما تصدق جزئه وكلامه **الثانية عشر** ما يقوم
اعلموا على مخالفتهم الالية نسخ بآية السيف **الثالثة عشر** فذرهم وما يفترون سخت
بآية السيف **الرابعة عشر** قل انتظروا انا منتظرون سخت بآية السيف **الخامسة عشر**
ان الذين فرقوا دينهم فسخت بآية السيف **سورة الاحقاف** فيها آية واحدة منسوخة
وهي من اعجب المنسوخ لان اولها منسوخ ووسطها حكم واخرها منسوخ فاولها
فقوله

سورة الاحقاف
سورة الاحقاف

فقوله هذا العفو وقد تقدم نسخها فخر من اموالهم صدقة الالية وقوله وامر
بالمعروف ونهى عن المنكر وقوله واعرض عن المشركين منسوخة بآية السيف وقال بعض
المفسرين ليس ميناه هذا العفو من اللذ ولكن لما نزلت هذه الالية قال امر كل
جنسك محمد من ركب بمكارم الاخلاق صلوا من قطعك واعطوا من حرمتك واغض
عن ظمك قال ابن الزبير انه انما ياضد العفو من اطلاق الذنوس
سورة الانفال فيها سبع آيات منسوخات **الاولى** لو نكحنا الانفال
سخت بقوله واعلموا انما غنمتم الالية وفيه نظر **الثانية** وما كان الله ليعذبكم
وانت فيهم سخت بقوله لهم الا يعذبهم الله وفيه نظر **الثالثة** قل الذين
كفروا ان يفتنوا بغفلهم ما قد سفحناهم بقوله قاتلوا من اتى منكم حتى لا تكون فتنة
الرابعة وان جنحو اليكم فاصبر لهما هذا كله قران يؤمر بقتل اليهود ثم
سخت بقوله قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الاخر **الخامسة** ان يكن
منكم عشرون الالية نسخ ذلك بقوله الان خفف الله عنكم **السادس** والذين آمنوا
ولم يهاجروا نسخ بقوله براءة من الله **السابعة** والذين كفروا بربهم اولياء
لبعض نسخ بقوله واوولوا الارحام الالية **الثامنة** والذين كفروا بربهم اولياء
القران وفيها تسعة آيات منسوخات **الاولى** قوله براءة من الله
الى قوله فيسبحوا فى الارض اربعة اشهر ثم قال فاذا نسخ الاستسبح الحرم
فيل تعين الحرم وحده وهو ضعيف وفى الكل نظر **الثانية** قاتلوا
المشركين من حيث وجدتموهم واستثنى من هذه الالية قوله فان تابوا
وان موالىكم وهدى الالية من عجب القران لانها سخت بآية
واربوعشرين آية ثم نسخها ثم استثنى من نسخها فليس نسخ بقوله

ايات منسوخات متصداً بنسختها ايات متصداً المنسوخة انكم وما تعبدون الى قوله
 وهم فيها لا يسمعون نسختها ان الذين سبقتم اممنا الحسنى الى قوله كنتم توعدون ونظير
سورة الحج وهي من اجيب القرآن لان فيها تك وفيها مدنى وفيها حصى وفيها غوى
 وفيها حرفى وفيها سلمى وفيها ليلى وفيها نهارى وفيها ناسخ وفيها منسوخ فالمنسوخ منها
 ثلث ايات **الاولى** قل يا ايها الناس انما انكم تنذرون نسختها معنى النذارة بآية **السيف الثانية**
 وان جادوك الالية نسختها بآية **السيف الثالثة** وجادوا في الله حتى جهادهم بقوله
 ما استطعتم **سورة الممتحنة** ملكية فيها آيات منسوخة **الاولى** فذرهم في غيرهم نسختها بآية
الله اوقع بالتي هي احسن نسختها بآية **السيف سورة الممتحنة** مدنية فيها سبع ايات منسوخة
الاولى والذين يرمون المحصنات نسخت بقوله الا الذين تابوا **الثانية** الزانية لانها الالية
 نسخت بقوله واكلموا الايامي منكم وفيه نظر **الثالثة** والذين يرمون ازواجهم الايات وذلك
 ان الله امر باللعون في ذلك **الرابعة** لانه خلوا بهيوت نسخت بقوله ليس جناح ان تردوا الاله
 والى قول المؤمنين ان يعرضن الالية نسختها بقوله والقواعد من النار **الايهات**
 فانما عليه عمل نسختها بآية **السيف سورة البقرة** يستادكم الذين ملكت ايما كنتم نسختها بقوله واذا
 بلغ الاطفال الالية **سورة القدر** ملكية فيها آيات منسوخة متلاصقان وهما والذين
 لا يدعون مع الله الها اخر الى منها ثم استثنى الامن قال **سورة الزمر** ملكية فيها آية
 واحدة وهي قوله والشعراء الى اخرها ثم استثنى الا الذين آمنوا شعراء الاسلام
 وصدرا الاستثنى ناسخا لما قبله **سورة النمل** ملكية فيها آية منسوخة ومرفوع احسب
 فانما يهتدى لنفسه الالية نسختها بآية **السيف سورة القصص** ملكية ومهمكة الا قوله واذا

سموا القواعد عنوا عنه الالية نسختها بآية **السيف سورة التوبة** فيها آيات
 منسوخة **الاولى** ولا تجادلوا اهل الكتاب نسختها قاتلوا الذين لا يؤمنون
 بالاله الالية **الثانية** وقالوا لولا انزل علينا آية الى نذير مبين فانه منسوخة بآية
السيف سورة الزمر فيها آية واحدة بقوله فاصران وعد الله حق نسختها
 بآية **السيف سورة الاحزاب** ملكية فيها آيات منسوخة **الاولى** ودع اذا م
 نسختها بآية **السيف الثانية** لا يكمل لك النساء الالية نسخت بقوله انا اخلصناك
 ازواجك الالية وهي من عمى المنسوخ لانها بعد النسخة **سورة سبا** ملكية فيها آية
 منسوخة وهي قلات لكون عمى اجرمنا الالية نسختها بآية **السيف** وفيها
 آية منسوخة وهي قوله انا ارسلناك بالحق بشيرا ونذيرا نسختها بالالفظة
 بآية **السيف سورة المائدة** ملكية قوله فلا تخزنك نسختها بآية **السيف سورة الصافات**
 ملكية كلها محكم الارباع ايات قوله فتول عنهم حتى حين والبصر لهم ف
 يبصرون نسختها بالارباع بآية **السيف سورة مريم** ملكية وفيها آيات منسوخة
الاولى قل انما انا نذير وقوله انما انا نذير مبين نسختها عن النذارة بآية **السيف الثانية**
 ولتعلن بياه بعد حين نسختها بآية **السيف** وفيه نظر **سورة الزمر** فيها سبع
 ايات منسوخة **الاولى** ان الله يحكم بينهم فيما هم يختلفون آية **السيف**
الثانية في قوله تعالى اذ اخاف ان عصيت الى عذاب يوم عظيم ثم نسخت
 حكم خوف الوقوع في المعصية لقوله تعالى ليعرفنك الله ما تقدم الالية **الثانية**
 فاعبدوا ما شئتم من دون الله نسختها بآية **السيف سورة البس** ملكية بلطف عبده

في قوله تعالى انما انا نذير مبين
 في قوله تعالى انما انا نذير مبين
 في قوله تعالى انما انا نذير مبين
 في قوله تعالى انما انا نذير مبين

بغير زوايا تم نسخ الامم من الجزية سيف وتغيره ضل عنهم **الاول** و
قوله يا قوم عملوا على مكانكم الا يتبين نسختها اية **السيف** **ب** قتل اللهم قاتل السموات
والارض نسخ معنا ما اية **السيف** **سورة المؤمن** مكتبة فيها ثلث آيات منسوخة
الاول فاصبرن وعد الله حق نسخ الصبرون الاية اية **السيف** **الثانية** والحكم للذة
العلل الكبرى نسخ معنى الحكم في الدنيا باية **السيف** **الثالث** فاصبرن وعد الله
حق فاما نيزنك بعض الذي بعدهم او توفينك فالينا تر حيون نسخ اولها
واخرها باية **السيف** **سورة المص** فيها اية واحدة منسوفة والاستوى الحسنه
والا سيته ارفع بالتي هي احسن نسختها اية **السيف** **سورة الشورى** مكتبة فيها اية
واحدة منسوفة **الاول** والملائكة يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن في الارض
نسخ ذلك بقوله ويستغفرون للذين آمنوا **الثانية** واما انت عليهم بوكيل نسختها اية
السيف **الثالث** فلذلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اموالهم وقل امننت بما نزل
الله الى قوله وربك يحكم والباقي منسوخ بقوله فانك لا يؤمنون بالله
والايام الاخر **الاول** من كان يريد جرح الاخرة نزل في حشره نسخ يقولين
كان يريد العاجلة عجلنا لاما انت لمن تريد **الحادي عشر** والذين اذا اصابهم البغي
هم ينتصرون والحق عليهم والحق عليهم والحق عليهم نسخ **الاول** بقوله لمن انتصر به
ظلمه فاولئك عليهم من يسيل ثم قال انما اليسل على الذين يظلمون الناس نسخ
ذلك بقوله لمن صبر وغفر الاية **الاول** فان عرضوا فما رسدك عليهم حفيضا الا
نسختها اية **السيف** **سورة الزخرف** مكتبة وفيها من المنسوخة ثلث آيات **الاول**
فاما تهنين

فاما تهنين بك فانما منهم منسوخون نسختها اية **السيف** **الثانية** فانسوخ عنهم
وقل سلام منسوخ اية **السيف** **الثالث** فذمهم بخوضوا ولبعضوا نسختها اية
سورة الاحزاب مكتبة فيها اية واحدة منسوفة وهي قوله فانقلب انهم منقلبون
اي ينتظرون بهم العذاب فانهم منتظرون موتك **سورة الحاشية** مكتبة فيها
من المنسوخ اية واحدة وهي قول للذين امنوا بغفروا للذين لا يرجون
ايام الله ثم نسخ معنا لا لفظها باية **السيف** **سورة الاحزاب** مكتبة وفيها من المنسوخ
آيات **الاول** ادرى ما يفصل بي ولا يكمن لي بانافتن لك بقوله وبشر
المؤمنين بان لهم من الله فضلا كبيرا وبقوله ليدخل المؤمنون الجنة
جنات تجري من تحتها الانهار **الثاني** واصبر كما صبروا نسخ الصبرية **السيف** **سورة**
صلى الله قال السدي والصفيك نزلت بمكة وقال مجاهد بالمدينة ولما
انزلت بالمدينة لانه امر بالقتال فيها وفيها من المنسوخ آيات **الاول**
فاذالقيتم الذين كفروا فاضرب رقاب الاية نسخت بقوله اذ هو حي كتب
الى الملائكة اني معكم **الثانية** ولا يستلمكم اموالكم نسختها اذ لم تكونوا تعلمكم
تبعوا الاية **سورة الفتح** ليس فيها منسوخة ولكن فيها نسخ وهي انزل
بالمدينة **سورة الحرا** مكتبة ليس فيها نسخ ولا منسوخ **سورة البقرة** مكتبة وفيها
من المنسوخ آيات **الاول** فاصبر على ما يقولون نسخ معنى الصبرية اية **السيف**
الثانية واما انت عليهم كجباري مسط نسختها اية **السيف** **سورة الاحزاب** مكتبة وفيها
من المنسوخ آيات **الاول** فتقول عنهم فما انت بعلوم نسختها اية التي
يليهما وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين **الثانية** في اموالهم حق للسائل

والمحروم نسختها آية الزكوة مكية وفيها من المنسوخ آيات
فتول عنهم فماتت بلوم نسخت بالآية التي يليها وذكر فان الذكرى تنفع
المؤمنين في اموالهم حق للذليل والمحروم نسختها آية الزكوة
سورة مكية وفيها من المنسوخ آيات **الاد** واصبر حكيم ربك نسخت معنى الصبر
بآية **السيف** **انزل** ترهبوا فاني معكم من المتبصرين نسخت بآية **اليف**
سورة النجم مكية وفيها من المنسوخ آيات **الاد** فاعرض عمن تولى عن ذكرنا
نسخت معنى الاعراض بآية **السيف** **الذم** وان ليس للانسان الا ما سعى
نسخت ذلك بقوله والذين امنوا واتبعنا هم ذرية نبيهم **سورة القمر** مكية وفيها
من المنسوخ آية واحدة فتول عنهم منسوخ بآية **السيف** **سورة الرحمن**
مكية ليس فيها نسخ ولا منسوخ **سورة الواقعة** سورة الواجب المفسر ان
المنسوخ فيها الا مقاتل بن سليمان فانه قال قوله ثمة من الاولين
وقليل من الآخرين نسخها قوله ثمة من الاولين وثمة من الآخرين **سورة الطه**
مدنية ليس فيها نسخ ولا منسوخ **سورة المجادلة** مدنية فيها من المنسوخ آية
واحدة وهي اذا ناجيتم الرسول الآية نسخت بقوله **اشفقتم** الآية
سورة النثر مدنية ليس فيها منسوخ بل نسخ وهو ما افاد الله الآية نسخت
بقوله يا لوليت عن الافعال **سورة الممتحنة** مدنية فيها منسوخ ثلثة آيات **الاد**
لا ينهيكم الله لم تقاتلواكم نسخت نسخت الآية بليها ونسخت معنى الايتين بآية
انشأ اذا جاءكم المؤمنات مهاجرات نسخت بقوله برأوه من الآية **الشم** قوله ون
فانم

فانكم نسيت الآية وذلك ان ام حكيم بنت ابي سفيان كانت تحت
عازر بن عثمان فهرب ولحقت بكم فامر الله المسلمين ان يعطوا
ازواجهن من الغنم بقدر ما قايها من المهر نسخت بقوله برأوه
من الله **سورة الصف** لم يجر ليس فيها نسخ ولا منسوخ **سورة الممتحنين**
مدنية فيها نسخ وليس فيها منسوخ سواء عليهم استغفرت
نسخت قوله ان تستغفرا الآية **سورة التغابن** ليس فيها منسوخ وكذا
سورة الحديد **سورة الحديد** ليس فيها نسخ ولا منسوخ **سورة**
مكية فيها من المنسوخ آيات **الاد** فاصبر صبرا جميلا نسخت بآية **اليف**
الذم فذرهم يخوضوا ويلعبوا نسخت بآية **السيف** **سورة نوح** ليس فيها
نسخ ولا منسوخ **سورة المل** مكية فيها ثلث آيات منسوخات
الاد يا ايها المرسل الا نسخت بقوله ان ربك تعلم انك الآية **الثانية**
والمجرم مجرا جميلا نسخت بآية **السيف** **الثانية** قوله فماتت ونسخت الى
رب يسيرا نسخت بقوله ماتت اذن الآية وفيه نظر **سورة الممتحنة** مكية فيها آية
واحدة منسوخة وهو في ومن خلقت الآية نسخت بآية **السيف**
سورة القم مكية فيها آية منسوخة وهو لا تحرك بس لك لتعجل به نسخت
بقوله سنقرئك فلا تنسى **سورة الان** مدنية وفيها ثلثة آيات
منسوخات **الاد** ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيسرنا
محكم واسير يعني من المشركين وهذه منسوخ بآية **السيف**
الثانية فاصبر حكيم ربك نسخت الصبر بآية **السيف** **الثانية** ان هذا

تذکره نسخ بقوله ومات وون الایة **سوره المائد** **بیر** الی اخر الذوات
 لیس فیها نسخ ولامنوع **سوره عبس** علیہ و فیها ایة منسوخة فنسخ
 ذکره نسخ بقوله ومات وون الایة **سوره تکلور** فیها ایة لمنش
 منکم ان یستقیم تحت بقوله ومات وون الایة **سوره لفظ** الی اخر
سوره لیس فیها نسخ ولامنوع **سوره الفکر** فیها ایة منسوخة وای
 فصل الکفرین الایة لست بایة الی **سوره الاعلی** لیس فیها منسوخ
سوره فیها ایة منسوخة وهرست علیهم بحسب نسخ بایة **سوره**
سوره الی اخر **سوره** لیس فیها نسخ ولامنوع **سوره الشوری** فیها ایة منسوخة
 وهر السیلة یا حکم الی کین نسخ معنا بایة **سوره القلم**
 الی **سوره التکاثر** لیس فیها نسخ ولامنوع **سوره العصر** فیها ایة واحدة منسوخة
 وای ان الالف لفی خبر نسخ بالاستثناء الالذین امنوا **سوره البقره**
 الی **سوره البقره** لیس فیها نسخ ولامنوع **سوره الفاتحه** فیها ایة واحدة وای لکم دینکم
 ولی دین لیس بایة **سوره النضر** الی اخر **سوره** لیس فیها نسخ ولامنوع
 فمذہ ما اردنا ذکره فرغ من تویید ما جامعها الفقیر الی الیہ الغنی منصرفین
 مرحوم سنی محسن حرره العبد الی محمد بن محمد بن مرصوم صاحب فرس
 شرر سنه ۱۲۵۹

رساله ملا صیغی . بسم الله الرحمن الرحیم **در اشتراک لفظ وجود**
 الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه تحذیرا لجمعی
 بدانکه این نوشته مشتمل است بر مقدمه و پنج مطلب و خاتمه **مقدمه**
 در بیان معنی وجود و معنی اشتراک لفظی و معنوی در این مقام و ای
 جامعی که قلند با نیله اشتراک لفظ وجود و موجود میان واجب
 و ممکن اشتراک لفظیست **مطلب اول** در اثبات واجب الوجود با لفظ
مطلب دوم در اثبات احدیت واجب الوجود بذات معنی در نفی تکلیف
مطلب سوم در اثبات واحدیت واجب الوجود بذات معنی در نفی شریک
 بر سبیل اجمال **مطلب چهارم** در بیان آنکه صفت عین ذات است **مطلب پنجم**
مطلب ششم در بیان آنکه اشتراک لفظ وجود میان واجب تعالی و ممکنات
 اشتراک لفظیست نه معنوی **خاتمه** در بیان احدی و شریک است **مطلب هفتم**
 بر این **مطلب اخر مقدمه** بیاید دانست که معنی لفظ وجود
 موجود بدیهی آنکه استی و جزئی است و ار است و اصحیح است
 ندانند بلکه ممکن نیست تعریف آنها چنانکه حکما و متفکرین در اول
 کتبهای خود تصریح بنا کرده اند و از اول اوایل شمرده اند
 و نیز بیاید دانست که اشتراک چند چیز در لفظی از لفظ
 یا اشتراک در آن لفظ است نه مثل اشتراک لفظ عین بین

افتاب چشم آن اشتراک لفظی و آن لفظ را مشترک لفظی مینامند
در این مقام یا اشتراک چند چیز بلکه در لفظ تنهائیت بلکه معنی
آن لفظ هم در میان آن چند چیز مشترک است آن اشتراک اشتراک
معنوی میماند مثل لفظ حیوان که مشترک است میان انسان
و فرس و معنی آن هم که جسم متحرک الاراده است مشترک میان
و فرس و یک معنی است در هر دو و نیز باید دانست که لفظ وجود
و موجود مشترک اند میان واجب تعالی و ممکن با اشتراک لفظی
و گمان اکثر مردم تا این زمان آن بوده است که کسی قابل این
شده است و اگر شده باشد بواسطه سنیفت این
مذهب با عقاید ایشان نام آن کس در میان علم مشهور
شده و تشیقات بصاحب این مذهب میزده اند با اینکه
بنابر اصول دین و اعتقاد بر تائید پیرو مردم مشهورترین
جمعی از بزرگان که صاحب این مذهب بوده اند و نام ایشان
در خاطر فقیر بوده بین میکنم اقامت اول در اثنو صیفا میفرماید
که والله حدثت اسات الاشیاء و صورها معا یعنی آنرا تعالی اصد
میکنند اثبات اشیا را که وجودهای ایشان باشد و صور آنها را
که ماهیت ایشان باشد با هم پس معلوم شد که وجود اشیا
و ماهیت

و ماهیات آنها همه معلول و آفریده حق تعالی اند پس اگر معنی وجود
در الله تعالی بعینه معنی وجودی باشد که در ممکنات است پس لازم
میرسد که او هم آفریده باشد و نیز میباید که الواحد المحض هو علی
الاشیاء کلها و لیس شی من الاشیاء یعنی واحد محض علت همه چیز است
و نیست تنه چیز از چیز با هم پس باید که وجودش غیر وجود چیز باشد
و الا اینکه چیز خواهد بود و معلوم است در فصول مدنیه بین عبارت بیان
کرده اند که وجوده نقا وجود خارج عن وجود سایر الموجودات
و لایث کر شیا منها فی معنی اصدا بل ان کانت است که فقی
الاسم فقط لانی المعنی المفهوم من ذلك الاسم یعنی وجود الله تعالی
وجودیت بیرون از وجود سایر موجودات یعنی غیر وجود
سایر موجودات است و شریک نیست بیک از ایشان
در معنی اصلا و الرثا یکی باشد در اسم خواهد بود پس
نه در معنی که فهمیده میشود از آن اسم و حکیم مسمی احمد فرمود
تصريحاً یعنی کرده چنین فرموده است که چو دره تعالی وجود
خارج عن وجود سایر الموجودات لایث کر شیا منها
فی معنی اصدا بل ان کانت است که فقی الاسم فقط لانی
المعنی المفهوم من ذلك الاسم و صوفیه رنوزان الله در مقام
تشریح اسم را نیز زاده نداده اند و این عبارت ایشان است

که لاسم و لاسم و لانت و لا وصف و چه خوب فرموده است
 در این مقام عارف شسته که منزله اش از چند وجه و چون
 تعالی است نه عا یقولون و شیخ صدر الدین قونبری در خصوص
 در تفسیر سوره الم نشریح با جمعی کرده است و عبارت لخصوص نیست
 که قوله فیه انه وجود للتفہیم لانه بمعنی الوجود و بعضی از مشایخ خصوص
 تصریح کرده اند که وجود عالم معلول اول است و این موافق به سبب
 بعضی از حکمت است که وجود را معلول میدانند اولاً و جهت را ثانیاً
 و حکم مندر نیز تصریح با این معنی کرده اند و گفته اند که حق تعالی است
 نه هستی **مطلب اول** بیاید در است معنی اسمی اسم وجود منقسم میشود
 بدو قسم از جهت آنکه یا محتاج است بغیر یا محتاج نیست اول را ممکن
 الوجود بالذات منقسم دوم را واجب الوجود بالذات
 و آن قسم که محتاج است بغیر است که محتاج بان قسم است که محتاج
 نیست بغیر که آن واجب الوجود است از جهت آنکه غیر قسم اول
 منقسم است در قسم اول که واجب الوجود بالذات است و وجود قسم
 اول بین است و محتاج به ثابت نیست و وجود قسم دوم بین است
 و محتاج است به ثابت و اثبات وجود او از وجود قسم اول
 پیشتر و که بین است پس میگویم که هرگاه طبیعت ممکن الوجود که

محتاج است

که محتاج نیست موجود است پس واجب الوجود بالذات موجود است
مطلب دوم بیاید در است که واجب الوجود بالذات نمیتواند بود مگر
 که مرکب از اجزای باشد مطلقاً از جهت آنکه اگر مرکب باشد از اجزای
 محتاج خواهد بود بان جزو بود اسط آنکه اگر آن اجزای باشد
 او نخواهد بود و این خلاف فرض است پس واجب الوجود بالذات
 مرکب نباشد **مطلب سوم** بیاید در است که واجب الوجود بالذات
 نمیتواند بود که دو باشد یا زیاده بر دو یا کمتری از اجزای
 مشترک خواهد بود در میان مرد و پس خالی نیست از این که معنی
 عین ذات مرد و خواهد بود یا جزو ذات مرد و یا عارض ذات
 مرد و نمیتواند بود که عین ذات مرد باشد از جهت آنکه
 حال خالی نیست از این که جزوی بود و هیچ شجره است که در
 است یا ضم نشده است اگر ضم شده است پس یکی از اینها
 محتاج خواهد بود بان امر مشترک و بان جزو که ضم شده است
 پس واجب الوجود بالذات نخواهد بود و این خلاف فرض است
 و نمیتواند که جزو ذات مرد باشد از جهت آنکه اگر جزو ذات
 مرد باشد هر آینه مرکب خواهد بود پس واجب الوجود
 نخواهد بود و این خلاف فرض است و نمیتواند بود که عارض ذات

دو نخواهد بود بلکه
 همان که معنی خواهد بود
 و این خلاف فرض است
 و اگر ضم شده است پس

هر دو باشد بواسطه اینکه هر کاه ذوات را حاضر کنیم بی
 آن عارض موصوف بوجوب نخواهد بود پس در وجود و صیغه
 محتاج محتاج خواهند بود بان امر عارض پس هیچکدام واجب الوجود
 بالذات نخواهند بود بلکه واجب الوجود بان امر عارض خواهند بود
 و این خلاف فرض است و دیگر اینکه اگر وجود عارض باشد
 فاعل آن وجود و یا ذات واجب الوجود است که ذات
 واجب الوجود است لازم مآل است که یک چیز هم قابل باشد و هم قابل
 از جهت و این محال است و اگر غیر ذات واجب الوجود است لازم
 محال است که واجب الوجود پیش ازین نتواند بود بنا بر این تقریر
 این گونه متوجه می شود **مطلب چهارم** باید دانست که غرض ازین بود
 که صفت عین باشد پس دلیل اول دلیل نامی که دلیل نفی است
 خواه آن در ذات باشد خواه آن در دو صفت و خواه آن در
 ذات با صفت و این دلیل مشهور است در میان حکما و این است
 که نمیتواند بود که دو چیز نیز نباشند بواسطه اینکه هر دو موجود
 یا یکی موجود است و آن دیگر موجود نیست یا آنکه هیچکدام موجود
 نیستند بلکه ناشی بهم رسیده است اولی که هر دو موجود باشند
 آنرا نخواهند بود بلکه خواهند بود یکی و این خلاف فرض است

که واجب الوجود
 بالذات نباشد
 این خلاف فرض
 است پس نظر شود
 از اینکه بیگانه
 است

اشق

اما شق دوم که یکی موجود باشد و دیگری موجود نباشد باز آنرا نخواهد بود
 از جهت آنکه آن دو موجود با معده معقول نیست اشق سوم که هیچکدام
 از این دو موجود نباشد باز آنرا نخواهد بود بلکه آن دو تا بر طرفین
 و ناشی بهم رسیده است پس اگر محال است هر کاه اتحاد محال باشد صفت
 عین ذات نتواند بود هر هم دلیل خاص و آن نیست که صفت جز ذات
 که در ذات و هیت خود قتیق باشد بموصوف حلول کرده باشد در آن ممکن
 نیست که چیزی که محتاج باشد بچیزی در ذات و ماهیت خود حلول کرده باشد در
 چیزی عین آن باشد پس صفت عین ذات موصوف نتواند بود **مطلب پنجم**
 باید دانست که اشتراک وجود و موجود میان واجب ممکن اشتراک لطیفیت
 نه معنوی بواسطه آنکه اگر معز وجود و موجود که بدیهه تصور است اشتراک
 باشد میان واجب ممکن این معنی عین ذات واجب خواهد بود و چنانچه
 ذات واجب خواهد بود یا عارض ذات پس میگوئیم که غرض ازین بود
 که بدیهه تصور است و صفت ممکن است و محتاج است بذات ممکن
 عین واجب الوجود است باشد اما اولاً بواسطه آنکه این معنی
 بدیهه است و ذات واجب تعالی بدیهه نیست اما ثانیاً بواسطه آنکه
 صفت است و صفت عین ذات نمیتواند بود چنانکه در مطلب
 چهارم که شد چه جای آنکه عین ذات واجب الوجود باشد اما
 ثالثاً بواسطه آنکه محتاج است و محتاج عین ذات واجب الوجود
 نمیتواند بود و دیگر آنکه وجود یا هیت که مقتضای غرض است

یا مقتضی لا عروض است که آن قائم بذات بودن است مقتضی به یکدیگر
 نیست اگر مقتضی عروض است پس در هر جا که یافت شود عرض
 خواهد بود پس لازم مراد است که ذات الله تعالى باشد و این محال است
 و اگر مقتضی لا عروض است پس لازم مراد است که وجود ممکن نیز قائم
 بذات باشد پس وجود ممکن وجود ممکن نخواهد بود و این محال
 فرض است و اگر مقتضی به یکدیگر نیست پس مقتضی عروض و اقتضای
 الاعراض سبب نخواهد بود و معروض وجود پس لازم مراد است که واجب تعالی
 در قدیم بودن بذات محتاج باشد بغیر و این محال است پس
 وجود عین ذات الله تعالی نخواهد بود و نمیتواند بود که وجود
 که وجود جز ذات واجب تعالی باشد بواسطه آنکه بالزوم این
 مفاسد لازم مراد است که وجود مرکب نیز باشد و نمی تواند بود که وجود
 عارضی ذات واجب تعالی باشد بواسطه آنکه فاعل آن وجود است
 که واجب الوجود است یا غیر ذات واجب الوجود محتاج باشد بجز پس
 ممکن الوجود خواهد بود نه واجب الوجود و این خلاف فرض است
 پس ظاهر شده که معروض وجود مشترک میان واجب و ممکن نخواهد
 بود پس مشترک در لفظ وجود خواهد بود نه در معنی که مفهوم
 است از و از آنچه بیان کردیم ظاهر میشود که الله تعالی صفت

است که ذات واجب الوجود است لازم مراد است که فاعل آن
 هم فاعل آن وجود باشد این که است و اگر عزات
 الوجود است لازم مراد است که فاعل آن وجود است

ندارد و اصلاحاتم باید دانست که احدی بشرکت هدند برین
 دو مطلب بسیارند از آنچه کلام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 که در نهج البلاغه فرموده اند که کمال الاخلاص نفی الصفات عنه
 یعنی حال تنزیه و خلص کردن این ذات از صفات است از او
 و دیگر آنکه شیخ ابو جعفر کلین در کمال فرموده اند که کل موصوف مصنوع
 و صانع الاشیاء غیر موصوف یعنی که چیزی که وصف کرده شده است
 مصنوع است و صانع اشیا غیر وصف نموده شده است و دیگر آنکه در خطبه
 ابن بابویه در کتاب توحید از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
 نقل کرده است و هر چه شیعه لازم است که آنها را بهم رسیده و اعتقاد
 خود را بدان پنج درست نماید بلکه در شبانه روز در دست خسته بدان
 مداومت نماید و آنحضرت در خطبه اول فرموده اند که اول عباده الله
 معرفت الله و اصل معرفت الله توحید و نظام توحید الله نفی الصفات
 عنه بشماره العقول ان کل صفة و موصوف مخلوق و شهادت کل مخلوق
 ان لا خالق لیس بصیفة و لا موصوف و بشماره کل صفة و موصوف
 بالاقران و بشماره الاقرا ان بالحدث و بشماره الحدث بالاشتماع من
 الازل المنتفع من الحدث یعنی اول بنده کی کردن الله تعالى شناخت
 اوست و اصل شناخت الله تعالى می دانستن است او را و نظام می دانستن
 الله تعالی نفی کردن صفات است از او بواسطه که او عقول بر این که موصوف
 موصوفی افزیده شده اند و گوهر بر افزیده بر این که از برای افزیده است

که صفت است و نیز موصوف و کواهر دادن در صفت و موصوف و موصوف بر موصوف است
و کواهر دادن مقارنت بحدوث و کواهر دادن حدوث با تجمیع از ازی بود
که متمتع است از حدوث و نیز در این خطبه فرموده اند که کل معرفت بنفسه
مصنوع و کل قائم فی سواه معلول یعنی هر چه حرکت برین بسته بنفس خود مصنوع است
و هر چیزی که قائم باشد بر غیر معلول است و نیز در این خطبه فرموده اند که من و
فقد الخد فی غیر کسی وصف کند الله تعالی را پس برشته است از حق
و نیز در این خطبه واقع شده است که فکل ما فی الخلق لا یوجد فی ضالقه
و کل ما یکن فیہ متمتع من صانعه یعنی هر که حرکت در آفریده یافت
و در آفریننده و چیزی که ممکن است اینکه یافت شود در آفریننده است
اینکه یافت شود در آفریننده و در خطبه دوم فرموده اند که اول
الدیانه معرفت و حال معرفت تو حیده و حال التوحید نفی الصفات
عند شبهه و کل صفت آنها غیر الموصوف و شبهه و الموصوف شبهه
الموصوفی انه غیر للصفه یعنی اول دین دار شناخت الله تعالی است
و حال شناخت یکی دانستن اوست و حال یکی دانستن جبر فرار
صفات است از بود اسط کواهر دادن در صفت است که تحقیق غیر
صفت است و نیز در کتاب توحید از آن حضرت منقول است که فرموده
اند که من شبه الله بخلق فهو شرک یعنی کسی که مانند کرد الله تعالی را
خلق

بخلق او پس او شریک قرار داده است از برای الله تعالی و نیز در کتاب
توحید منقول است از ابی عبد الله ع که فرموده اند که من شبه الله
بخلق فهو شرک ان الله تبارک و تعالی لا یشبه شیئا و لا یشبه
شیئی و کل ما وقع فی الوجود فهو بخلافه یعنی کسی که مانند کرد الله
الله تعالی را بخلق او پس او شریک قرار داده است از برای الله تعالی
بخلق الله تعالی مانند نمیشد چیزی را و مانند نمیشد چیزی را
و هر چیزی که واقع میشود در دهر الله تعالی بخلاف اوست و نیز
در احادیث واقع شده است که من شبه الله بخلق فقد لک
فیه بجز کسی که مانند کرد الله تعالی را بخلق او پس تحقیق که
برگشته است از حق پس او شرک دال اند بر اثبات صفت
از برای الله تعالی مثل علم و قدرت و سایر صفات ما و اند
بتا و یکی که حضرت امام محمد باقر ع فرموده اند که اهل
تسمی عما قادر الاله و هو العلم للعلماء و القدره
للقادرین فکل ما غیر تموه باذناکم فی ارق معانیه
فهو مخلوق مصنوع مثلکم مرود الیکم و الباری تعالی واجب
الحيق و مقدر الموت و لعل النمل الصغار تیموم
ان الله عز و جل یمنی کل ما فانه تصور ان عدمها
نقصان لمن لا یتوان له لکنه احوال العقلا فیما یصفون

الله تعالى يعزها نام برده میشود الله تعالى عالم و قادر مگر بواسطه اینکه
 خشنده است علم را همان و قدرت را باقدران پس هر چه بر آنکه
 که تمیز به همیشه او را بوجه خود در دقیق ترین معانی او پس
 او ازین و سخته شرت یا ازین شسته و ساخته شده است
 مثل شما بنابر نسبه شما در در کرده شده است شما و باقی خشنده
 حیات و موت است شما و امید است که مورچه کوچک تو هم
 کند اینکه تحقیق از برای الله تعالى و شرف است همچنانکه از برای
 او است پس تحقیق که آن مورچه تصور میکند اینکه نبودن اینها
 نقصان است از برای کسی که تدار او انهارا همچنین است
 حال عقلا در چیز که وصف کند الله تعالى را بان چیز پس عالم بودن
 الله تعالى و قادر بودن او بمعنی بخشیدن علم است بعالمان و بخشیدن
 قدرت است بقادران با تاویل دیگر که باز آن صلوات الله علیهم
 کرده اند و فرموده اند که عالم است یعنی جاهل نیست و قادر است
 یعنی جز نیست که اثبات صفات کمال را حمل بسبب مقابل
 آن صفات که طرف نقصان است کرده اند و متقدمین
 از صلی این مذنب ارند و میگویند که هر صفت کمال که نسبت داده
 میشود بذات الله تعالى مراد از آن سلب و وجود میشود مقابل
 آن صفت است که آن طرف نقصان است پس جمیع صفات
 که نسبت

که نسبت داده میشود بذات الله تعالى حتی وجود و وجوب
 سلب طرف نقصان را چه میشود پس اطلاق وجود و الیه
 با بمعنی است که معدوم نیست و اطلاق واجب و با این معنی
 که ممکن نیست بمعنی اینکه معز وجود و وجوب ابدیت عرض
 ذات الله تعالى بمعنی وجود و موجود باشد نیز وجود واجب



فرقت بخطبه الاشباح و هي من جلال الخطاب
 في التوحيد روى مسعود بن صدقه
 عن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام انه
 قال خطب امير المؤمنين عليه السلام بهذه الخطبه
 على منبر الكوفه وذلك ان رجلا اتاه فقال
 يا امير المؤمنين صف لنا ربنا مثل ما نراه عيانا
 لترداد له جتا وبه معرفه فغضب عليه السلام
 ونادى الصلح جامعه فاجمع الناس غصص السجد
 باهله وضعه المنبر وهو مغضب متغير اللون

فحمد الله سبحانه و صلى على النبي صلى الله عليه و آله ثم قال
الحمد لله الذي لا يفره المنع ولا يكديه الاعطاء و الجود
اذ كل معط منتقص سواه و كل مانع مذموم
ما خلاه و هو المنان بفوائد النعم و عوايد
الزهد و القسم عياله الخلاق قد ضمن ارزاقهم
و قدر اقواتهم و انهج سبيل الراغبين اليه و الطالبين
مالديه فليس بما سئل باجود منه بما لم يسئل
الاول الذي لم يكن له قبل فيكون شئ قبله
والاخر الذي ليس له بعد فيكون شئ بعده
و الرادع اناسى الابصار عن ان قتاله او تدركه
ما اختلف عليه دهر فمختلف منه الحال و لا كان
في مكان فيجوز عليه الانتقال و هب ما تنفس
فيه الحال و لا كان في مكان فيجوز عليه الانتقال
ولو و هب ما تنفس عنه معادن الجبال و
ضحكت عنه اصداف البحار من فلز اللجين

و العقيان

و العقيان و نثاره الدر و حصيد المرجان
ما اشر ذلك في جوده و لا افسد سعة ما عنده
و كان عنده دثار الالغام ملا تنفذ مطالب
الانام لانه الجواد الذي لا يغيضه سوال السائلين
و لا يخله الحاج الملحين فانظر ايها السائل
بعقلك فما ذلك عليه القران من صفتيه
فانتم به و استضيئ بنور هدايته و ما كلفك
الشیطان علمه تالمير في الكتاب عليك
فرضه و لا في سنة النبي صلى الله عليه و آله
و ائمة الهدى اثره فكل علمه الى الله سبحانه
فان ذلك منتهى حق الله عليك و اعلم ان الرا
سخين في العلم هم الذين اغناهم عن اقتحام الشد
المضروبه دون الغيوب الاقرار بحجلة ما جهلوا
تفسيره من الغيب المحجوب فمدح الله اعترافهم بها
عن تناول ما لم يحيطوه به علما و سمي تركهم التعمق
فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا فاقصر

على ذلك ولا تقدر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك
فتكون من الهالكين هو القادر الذي اذا ارتمت الالهام
لتدرك منقطع قدرته وحاول الفكر المبرء من خطر الوساوس
ان تقع عليه في عميقات غيوب ملكوته وتولمت القلوب
اليه ليحري في كيفية صفاته وعمضت مداخل العقول
في حيث لا تبلغ الصفات فتال علم ذاته ردعها وهي
تجوب مهاوي سدق الغيوب متحلصة اليه سبحانه
فرجعت اذ جهت معترفة بانها لا يزال بجور الاعتساف
كنه معرفته ولا تخطر بالاول واليات خاطر من تقدير
جلال عزه الذي ابتدع الخلق على مثال امثله ولا
مقدار احتذى عليه من خالق معبود كان قبله
وارانا من ملكوت قدرته وعجائب ما نطقت به
انار حكمته واعتراف الحاجة من الخلق الى ان
يقمها بمسك قوته ماد لنا باضطرار قيام الحجج له
على معرفة وظهرت في البدائع التي احدتها انار صنعته
واعلام حكمته فصار كل ما خلق حجة له ودليلا عليه

الرسول

بمسك

وان كان

وان كان خلقا صامتا وحجته بالتدبير ناطقه ودلالته
على المبدع قائمه فاشهد ان من شئت بك بتباين
اعضاء خلقك وتلاحم حقائق مفاصلهم المحجبة
لتدبير حكمتك لم يعقد غيب ضمير على معرفتك لم
يباشر قلبه اليقين بانه لا ندتك وكانه لم يسمع
تبرء التابعين من المتبوعين اذ يقولون تالله
ان كنا في ضلال مبين اذ نسويكم رب العالمين كذب
العادلون بك اذ شئتوك باصنامهم وخلقوا حلية
المخلوقين باوها مهم وجزاؤك تجزية الجسم
مخواطرهم وقد روك على الحلقة المختلفة القوى بقدر
عقولهم فاشهد ان من ساواك بشي من خلقك
فقد عدل بك والعدل بك كافر بما تشررت به محكمت
اياتك ونطقت به شواهد حج بيناتك فانك انت الله
الذي لم يتناه في العقول فتكون في مهبت فكرها ملكفاد
ولا في رويات خواطرها محدودا مصفا منها قدر ما خلق
فاحكم تقديره ودبره فالطف تديبه ووجهه لوجهه
فلم يتعد حدود منليته ولم يقصر دون الانتهاء الى

ولم يستصعب امر بالفضي على رادته فكيف انما صدر الامر
عن مشيئته للنشئ اجناس الاشياء بلا روية فكل الالهة لا تحية
غيره اضم عليها ولا تحية افادها من جوارث الدهور ولا شريك
اعانه على بداع عجائب الامور فتم خلقه بامر واذ عن لفظه
واجاب الى دعوته لم يعترضه غيره بل على ولا اناة التلكلي
فاقام من الاشياء اودها ونهج حدودها ولا تم بقدرته
متضادها ووصل سببا قرينها وفرقتها اجناسا مختلفات
في الحد ودوالها والفرانز والهيات بدايا خلائق احكم
صنعها وفطرها على ما اراد وابتدعها **منها** في صفة
السماء ونظم بلا تعليق رهوات فرجها ولا حم صدوع الفراجها
ووتجج بينها وبين ارجها واذلال لها بطين بامر والقنا
عدين باعمال خلقه حرونة معارجها وادبها بعد اذ هي
فالتحيت عري اشراجها وفتق بعد الارتفاق صوامت ابوابها
واقام رصدا من الشهب التواقب على نقابها وامسكها من ان
تمور في خرق الهوى بايده وامرها ان تقف مستسلمة لامر
وجعل شمسها اية مبصرة لنهارها وقمرها اية محقة من ليلها
واجراهما في مناقل مجريهما وقدر مسيرهما في مدارج كبريها
ليميز بين النهار والليل بها وليعلم عدد السنين والحساب
بمقاديرها ثم خلق في جوارحها فلكها وناطجها ما ينبتها من حقيقتها

دراريها

دراريها ومصايح كواكبها ورمي مسترق السمع بتواقب شئ بهما
واجراها على اذلال تحنيرها من ثبات ثابتيها ومسيرها
وهبوطها وصعودها ونحوها وسعودها

ثم خلق سبحانه لامساكن سمواته وعمات
الصفح الاعلى من ملكوته خلقا بديعا من ملكوته ملائكة
فروج فجاجها وحشايتهم فتوق اجوائها وبنين فجات
تلك الفروج رجل المستبحين منهم في حظائر القدس و
الحج وسرادق المجد ووراء ذلك الرجيع الذي تستك
منه الاسماء سبحات نور ترده الابصار عن بلوغها
فتقف خاسئة على حدورها انشام على صور مختلفات
واقدار متفاوتات اولى اجنحة تسبح بحمده وجلال عظمة
لا ينتحلون ما ظهر في الخلق من صنعته ولا يدعون
انهم مخلوقون شيئا معه مما الفرخ به بل عباد ملكوت
لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون جعلهم مما هنالك
اهل الامانة على اوجيه وحمليهم الى المسلمين ودايع امره
وكيبه وعصمهم من ريب الشبهات فما فهم زايغ عن
سبيل مرضاة وامدمم بقوايد المعونة واشعر قلوبهم

تواضع اجناب السكينة وقع لهم ابوابا ذللا الى عاجيد
 ونصب لهم سارا واضحة على اعلام توحيدهم لتفكرهم
 مؤخرات الاثام ولم تر تعلم عقب الليالي ولا ايام
 ولم تر من الشكوك بنوار عزمية ايمانهم ولم تعتر
 الظنون على معاقد يقينهم ولا قد حمت قارحه الا من
 فيما بينهم ولا سلبتهم الحيرة باللاق من معرفته رضائهم
 وسكن من عظنته وهيبه جلالة في اشارة صدرهم
 ولم تطع فيهم الوسواس فقترع ربنا على فلكهم
 منهم من هو في خلق الغمام الدخ وفي عظم الجبال الشبخ
 وفي فترة الظلام الايهم وفيهم من قد خرفت اقدارهم
 تحوم الارض السفلى فمن كرايات ينض قد نعدت
 في مخارق الهوى وخبثها ربح هقافة تحسبها على
 حيث انتهت من الحدود المتاهية قد استقر عندهم
 اشغال عبادته ووسلت حقايق الايمان بينهم
 وبين معرفته وقطعهم الايقان به الى الوله اليه
 ولم تجاور رغباتهم ما عنده الى ما عنده غيره قد ذا
 قوا حلاوه معرفته وشربوا بالكاس الروية من محبته
 وتمكنت من سويداء قلوبهم وشيخة خيفته فحنوا بطول
 الطافة اعتدال ظهورهم ولم ينفذ طول الرغبه اليه
 مادة

مادة تضر عنهم ولا اطلو عنهم عظيم الرتبة ربك خشوعهم
 ولم يتولهم لا عجاب فيستكثروا ما سلف منهم ولا تركت لهم
 استكناة الاحلال نصيبا في تعظيم حسناتهم ولم تجر الفترات
 فيهم على طول دؤوبهم ولم تغض رغباتهم فيخالفوا عن
 رجاء ربهم ولم تجت ليطول المناجات اسلات السنتم
 ولا ملكتهم الاشغال فتقطع بهمس الحنين الجوار
 اليه اصواتهم ولم تختلف في مقام الطاعة مناكبتهم
 ولم يشنوا الى راحة التقصير في امره رقابهم ولا نقد
 على غرمة جدهم بلاد الغفلات ولا تنفض في همهم
 خدابع الشهوات قد اتخذوا ذال العرش لهم ذخيرة ليوم
 فاقتمهم ويمموا عند انقطاع الخلق الى المخلوقين برغبتهم
 لا يقطعون امد غاية عبادته ولا يرجع بهم الاستهسا
 بل روم طاعته الى المواد من قلوبهم غير منقطعة من رجاء
 ومخافتهم لم تنقطع اسباب الشفقة منهم فينو في جدهم
 ولم تاسرهم الاطاع فيونروا وشيك السعي على اجتهادهم
 ولم يستعظوا ما مضى من اعمالهم ولوان يستعظوا ذلك

لنسخ الرجاؤ منهم سنفقات وجلهم ولم يختلفوا في ريقهم
باستحواد الشيطان عليهم ولم يفرقهم سنو التقاطع ولا
توقيتهم على التماسد ولا استعقبهم مصارف الريب ولا
اقتسمتهم احياف القم فهم اسراء ايمان لم يفرقهم من ريقه
زيغ ولا عدول ولا وفي ولا قنور وليس في اطاق
السموات موضع اهاب الا وعليه ملك ساجد اوساع
حافدين ادون على طول الطاعة بريقهم علما وترداد
عزرة ريقهم في قلوبهم عظاما في صفة الارض ودورها
على الماء كبر الارض على مودا امواج مستفولة ونج جار
زاحرة تلتطم اذنى امواجها وتصطفق متقارفات
انباها وترغوار يدا كالفول عند هياجها فخص حياح
الماء المتلاطم لنقل حليها وسكن هيج اربانه اذو طنته
كلها وذل مستغنيا اذ تمكلت عليه بلوا هلهامها
بعدا صغنا بامواجه ساجيا مقهورا وفي حكمة
الذل منقاد اسيرا وسكنت الارض مدخوة في حجة
تبارع وردت من نخوة باو واعتلانه وشموخ
انفه وشموع علوانه وكعنته على كظة حريته مهد
بعد

بعد ترقاته ولبد بعد زيفان وثبانه فلما سكن هيج الماء
من تحت الكناها وحمل شواهو الجبال الينخ على التانها
فخرت بايع العيون عراين القومها وقرقها في شهوب تيديها
واخار يدنها وعدل حركاتها بالراسيات من جلا سدا ودوا
الشناخيت التتم من صياخيدها فسكنت من الميدان بين
الجبال في قطع اديمها وتغلظها مستترة في حيويات خياشيمها
وركوبها اعناق سمول الارضين وجراشيمها وفسخ بين الجور
بينها واعد الهواء مئنتسا لسانها واخرج اليها اهلا على
تمام مراتها ثم لم يدع حزنها الارض التي تقصر مياه العيون
عن رواسها ولا تجد جداول الانهار الارض خريجة الى
بلوغها حتى انشاء لها ناشئة سحاب تحمي مواتها وتسرخ
نباتها الف غماما بعد انتراف لمعه وتباين قرعه حتى
اذا تخضت لجة المن فيه والتمع برفه في كفه ولم ينم وميضه
في كهو زيايه ومترام سخابه ارسله سحبا سدا ركا قد
هيد به عرته الجوب درواها ضيبه ورفع شبايبه
فلما اقلت السحاب برك بوانها وبعاع ما استقبلت به
المحول عليها اخرج به من هوامد الارض النبات ومن عرا

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

كيفية

الجبال الاشباب فهي تهب بزينة رياضها وتردها بمالبسته
من رطب اراهيرها وحلية ما شمتت به من فواضلها ^{منها}
وجعل ذلك بلاغا للادنام ورزقا للاغنام وحرث الفجاج
في افاقها واقام المنار السالكين على جوارطها فلما مهدت ^{من الجبلين}
ارضه وافنذ امره اختار ادم عليه السلام خيرة من خلقه و
جعل له اول جبلته واسكنه جنته وارعد فيها الكه والوعور ^{من}
اليه فيما ناه عنه واعلمه ان في الاقدام عليه التعرض
لمعصيته والمخاطرة بمثرتته فاقدم على ما ناه عنه موا
فاة لسابق علمه فاهبط بعد التوبة ليغمر ارضه بسبله
وليفهم الحجة به على عبارته ولم يخلم بعد ان قبضه مما يؤ
كد عليهم حجة ربوبيته ويصل بينهم وبين معرفته بل
تعاهدهم بالتحج على السن الحيرة من ابيانهم ومثجلى ودايج
رسالة قرنا فقرنا حتى تمت ببينا محمد صلى الله عليه واله
حجته وبلغ الملقط عنده وتذوق قدر الارزاق فالتها
وقلها وقسمها في الضيق والسعة فعد بها ليلتي من
اراد عيسورها ومعسورها وليختبر بذلك الشكر والصبر

من

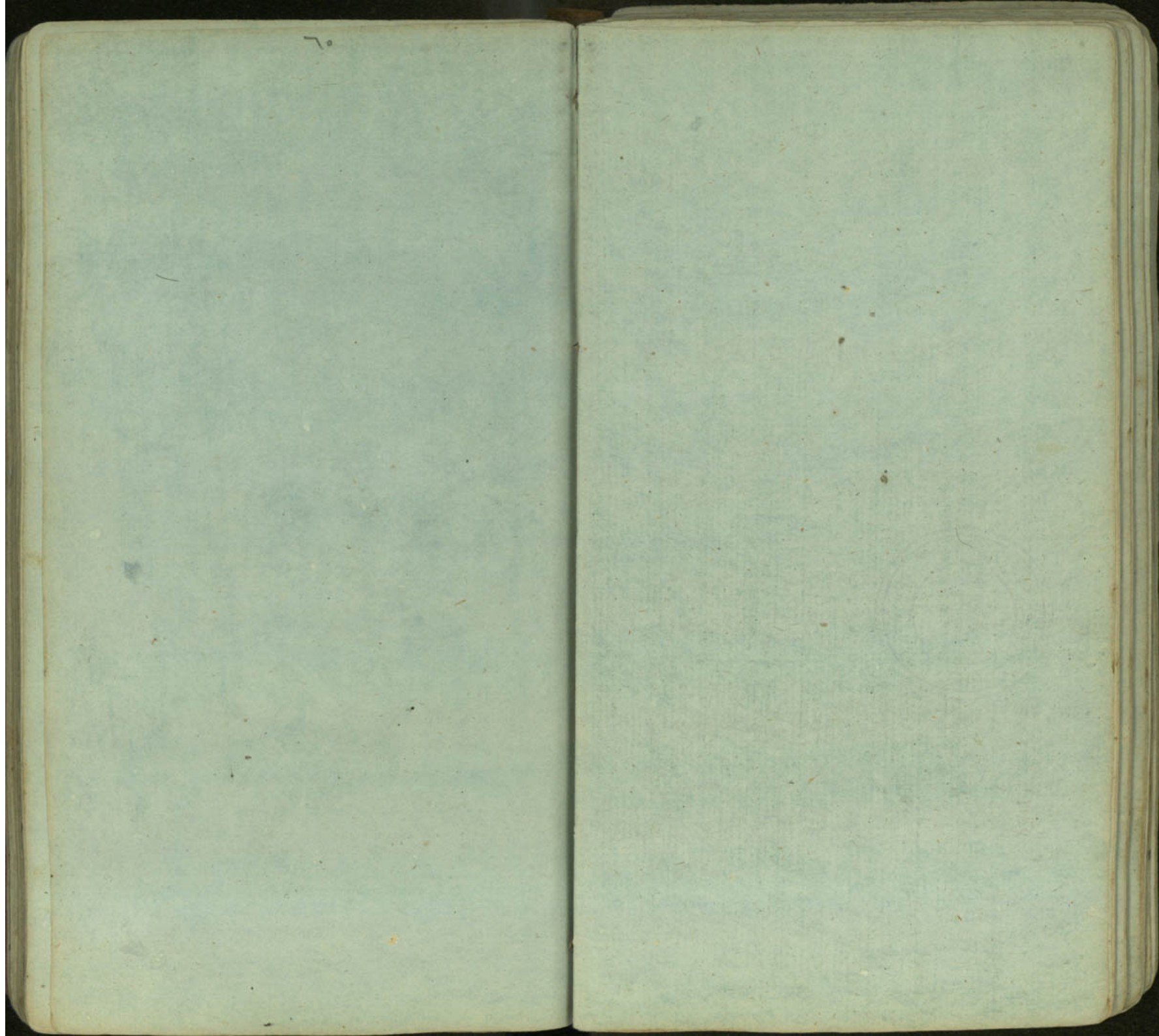
من غنيتها وفقيرها ثم قرن بسبعها عقابيل فاقتها
وليسلا منها طوارق افاقها ورفج افرجها غصص
اترحها وخلق الاجال فاطالها وقصرها وقدماها
واخرتها ووصل بالموت اسبابها وجعله خالجا لاشطها
وقاطع المرائز اقرانها عالم السر من ضمائر المضمير
ونجوى المتخافين وخواطرجم الطون وعقد غيرتها
اليقين ومشارك ايماض الجفون وما ضمنته
النكاح واللوب وغيابات الغيوب وما اضعفت
لاسراقة مصاع الاسماع ومصايف الذرة ومشاقي
الهوام ورجح الحنين من موهبات وهمس الاقدام
ومنفسخ الثمرة من ولايج غلف الاكام ومتقمع
الوحوش من غيران الجبال واوديتها ومختبا
البعوض بين سوق الاشجار والحيثها ومغز
الاوراق من الافنان ومحط الامشاج من
مسارب الاصلاب وناشئة الغيوم ومثلاها

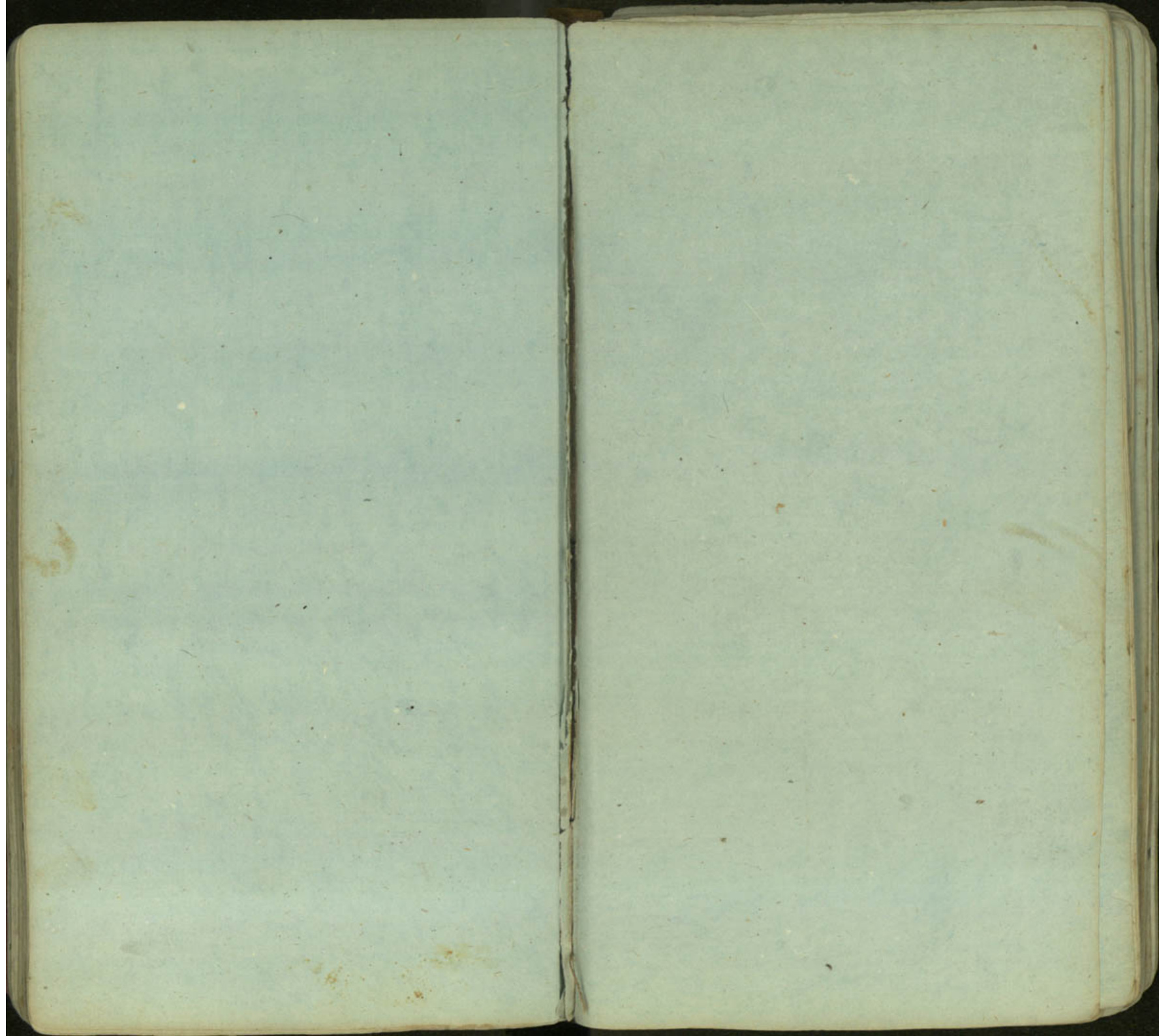
صبر
ودرور قطر السحاب في مترالكها وما تنسفي الاعا
بذبولها ويعفوا لامطار لسبولها وعموم نبات الارض
في كنبان الرمال ومستقر ذوات الاجنحة بذري
شناخيب الجبال وتعريد ذوات المنطق في دياجير
الاوكار وما او عنه الاصاف وحضت عليه امواج
البحار وما غشيتة سدفة ليل او ذرة عليه شارق
نمار وما اعتقت عليه اطباق الدياجير وسبحات
النور وان كل خطوه وحس كل حركة ورجع كل
كله وتحريك كل شفة ومستقر كل نسمة ومثقال
ذرة وهام كل نفس هامة وما عليها من ثمر شجرة
او ساقط ورقة او فرارة لطفة او نقاعة دم او
مضغة او ناشئة خلق وسلالة لم تلحقه في ذلك كلفة
ولا اعترضته في حفظ ما ابتدع من خلقه عارضة ولا
ولا اعتورته في تنفيذ الامور وتدابير المخلوقين ملالة
ولا فترة بل نفذهم علمه واحصاهم عدده ووسعهم
عدله وغمرهم فضله مع تفصيلهم عن كنه ما هو اهل

اللهم

اللهم انت اهل الوصف الجميل والتعداد الكثير
توءمق فخيره ماء مول وترج فخير محو اللهم وقد
بسطت لي فيما لامدح به غيرك ولا انثى به على
احد سواك ولا اوجهه الى معادن الحبيبة وموضع
الريبه وعدلت بلباني عن مدائح الادميين والشاء
على المربوبين المخلوقين اللهم ولكل منث على منثي
عليه مشوبة من جزاء او عارفة من عطاء وقد رجو
دليلا على ذخاير الرحمة وكنوز المغفرة اللهم وهذا







قوله في حديثه عن
 قوله في حديثه عن
 قوله في حديثه عن

قوله في حديثه عن
 قوله في حديثه عن
 قوله في حديثه عن

قوله في حديثه عن
 قوله في حديثه عن
 قوله في حديثه عن

في الحديث

في الحديث



يوم صالح لكل امر وفيه ولد يعقوب ٣ فخرج ولد فيه يكون محزوناً ويصلي العموم وينادي
 منه **اليوم الثاني** قال في يوم صالح لكل امر ومن ولد فيه يكون صلياً ومن
 فرسه اصحابه لا كثيرا ومن مرض فيه برسر لعا ولا يكتب فيه وصية وما أتى فيه
 رجع وجره وانه يوم مبارك صالح لكل حاجة ومع لقاء سلطان والصدقة
 وفضل البر وغير ذلك **اليوم الثامن** قال في يوم جده للبع وشره والفرج
 امن ولد فيه يكون صلياً مباركاً وغير ترمية وميوء خلقه ويرزق رزقا ينع منه وفي
 روايته ويرقع امره ويعيش منه ويكون صديق لسان صاحب وفاع ومن يهرب
 فيه اخذ ومن ضلت له ضالته وجدوا من اقرض فيه ميثا رده مكرها اشهر **هذه**
تكملة العلم في كنه الدن متر داف ان هذه الرواية واخواتها بشك كظمي
 منسوبة الى المشهور العجبية او غير ترمية اذ لم يكن في منسوخها شعار شيبه ولم اجد كلام
 احد يقرب عن كثير الدمارات كانت متعارضة لمد والاش رات متناقضة على
 فقلت اذا نظرت الى اى جانب منها قدمت ارجله واخوت اخوت حتى وجدت بها
 الرواية في كتاب لواج القرمي تصانيف الكمال منسوخة بالمد فقويت به الاعتقاد
 ووجدته في الايام والله العا وان هذا الشهر يراد وابتدته بقرا من بها الظن بزاد
 ويحصل الاعتقاد كاشتهر رواية سما على الساء الايام ادى موضوعه للام كقولهم
 كما هو مشهور في كتب النجوم مطور ومجتمعا بذلك طقة ورايتما في سما ان لث بها
 دكا لرواية المترجمة التروا اما الحق الطور ط ب شره مع ذلك اللام عليه سلم طينة
 ما نعلمه هذا الحد كان مشتركا بينهما والمنسوبات كانت متطابقة فيها وتلك منسوخة في
 يدك كحمرت وكغير ذلك الدمارات فان قلت الطهران لعمرة وانه منسوخة في الايام
 يكونان مرتبطين بالادعاء الفلكية وايام الفوس غير منضبطة بالعبئة اليه لمر
 من لث سنينهم وشهورهم مطولة حتى قد نعلم وهو لها امر ولكن اوجرت النظر وهذا ليس
 لك منسوخة بان كنت هذا الكلام ابراراً وملك ليس للامس كنت فما وانفخص عنها
 لعلم الله والراستون في العلم ليست لثرة لكل وامر به بل الطبع الاوانه لعمدة

و

منه

تخص

في الحديث

الجوا اطلع الشمس قانت اهل ولكن اخرك بجزع ذلك اذ لم تبارك وتقدم
 الاظفار يوم الجمعة وفي يوم الجمعة الروايات ما يحفر انا ما رواه موسى بن بكر بن
 قاسم قلت للابي الحسن ع ما يصح ان يقول اذ لم تبارك والاذن يوم الجمعة
 فصح ان يسهل هذه ان شئت يوم الجمعة وان شئت من بر الليام فليجرب على
 ان الراوي يوم الجمعة يقول ان فعلها للذم في هذا اليوم فزده الامام عليه السلام
 بين اليام في عدم الالزام وعنه ع فيم اظفاره يوم الاربعة فبده بالبحر
 الامين فتم بالبحر الذي كان له انا من الرمد وعنه ع فيم اظفاره يوم
 الخميس وترك راحة اليوم جمعة نفاثة عن الفروع الى الحسن ع في
 خلق عينه الا اولئك ع شير اذا فعلت لم تشك عليك في طرفة عين
 في اظفارك في كل خميس ففعلت فم تشك عن غير ع امير المؤمنين ع في
 اظفاره يوم السبت وقت الدلكة في صباحه ويوم الالذم يذهب البركة ويوم
 الاثنين يصير نظفا وقاريا ويوم لثنا اصاب السلاك ع يوم الالذم يصير
 سير الخلق ويوم الخميس يخرج منه الداء ويوم الجمعة يزيد في العمر وقدم حمزة الثمالين
 للتقديم فله فضل ع الصادق ع من اصبح آخر خميس من الشهر رسل الالذم
 سله وعنه ع ان الالذم يجمع في موضع الجماعة يوم الخميس فاذا ارالت الشمس تفرق
 فخذ حنظل ع الحبيبة قبل الزوال وعنه ع الجرم يوم الالذم فيه شفاء في كل داء ع
 النبوة ع اصبح يوم الثلث سبع عشرة واثم عشرة او اربعة عشر من كان له شفاء
 من داء السنة وعنه ع قار ليعاد اياك والجمعة في اول شهر الالذم نصف
 فطر كل يوم داء وعنه ع ولكن عليك بالجمعة في يوم سبع عشرة الى السلاك ففر

كل يوم

كل يوم شفاء ووبرك غير جماعة الاربعة اسببت فمنها البرص او من صفة وجابنة
 الثلث يوم سبعة عشر كان ذلك شفاء السنة وعنه ع واصبح يوم الالذم
 فاصابه وضع فله يلو من الالذم وعنه ع العرق ففرقت ع الحسن ع
 واصبح يوم الالذم في كبر فقلت ان هذا يوم يقول الناس ع اصبح فيه
 اصابه البرص فقلت انك في ذلك معلقة انه في حينها كبر البرص كان منكم
 مجتبا فليجرب يوم السبت وعنه ع اصبح يوم الاثنين بعد العصر ع الصادق ع مثلها
 ع النبي ع النوم ع سبعة انواع نوم الغفلة ونوم الشفاوة ونوم اللعب
 ونوم العقوبة ونوم الراحة ونوم الرخصة ونوم الحسرة انا نوم الغفلة ففر
 مجلس الذكر ونوم الشفاوة في وقت الصلوة ونوم المعونة في وقت الصبح
 ونوم العقوبة بعد صلوة الفجر ونوم الراحة وقت القبولة ونوم الرخصة
 بعد صلوة العشاء ونوم الحسرة يوم الجمعة وعنه ع الصادق ع في قول الله عز وجل
 المقتات اراقوا المثلثا بغير ان يراقوا ما بين طلوع الفجر الى الطلوع
 الشمس فمن نام بطنها نام ع رزقه وعنه ع ليفا صبيان مثلها وعنه ع النبي ع
 فمن نام بعد العصر فخذ عقله فله يلو من الالذم ع شهاب
 ابن عبد الله قال شئت اله ابر عبد الله ما قرنته الدجاج والجمعة
 ففقر فخذ وتغش ولداكل منها شيت فان فيه من الالذم اما سمعت
 الله يقول لهم برهم بها بكرة وعشبا وعنه ع امير المؤمنين ع عث الله
 بعد العتمة فله يبعوه فان تركت عث خراب البدن وعنه ع الحسن
 الرضا ع فاست اذا التهل الرصد يذبح ان ياكل بالليل شيت فانه اهدر
 للزوم وطيب للشكوة وعنه ع ان في الحبة عرقا في له عشاء لم يزل يدعو
 عليه ذلك العرق الى ان يصبح يقول اني عثت الله كما جعلت في الظلمة
 كما اظنتم فله يبع عث اهدكم عث ولو بقلعة او جزا او شربة فمنا وعنه ع امير المؤمنين

النوم

الالذم

من ترك لعشء ليلة السبت وليدة الاصل من البيت ذاب عنه
قوته فلم يرجع اليه اربعين يوما وعنه طعام المليل الفع من طعام النبا
عجوة عند مناهة^{٤٠} وعنه من الحار سبع فترات فقلن له يدان من لطفه وعنه من التومنين^{٤١}
من اصطلح بالسر عشرين زبينة حراء لم يمرض الا مرض الموت وعنه من الياقوت^{٤٢}
مع اكل رمانه يوم الجمعة على الرق نوزت قلبه اربعين صباحا فان كل رمانتين
فثمانين يوما فان اكل ثمنه فانه عشرين يوما وطردت عنه وكوسه شيطان
طردت عنه وكوسه شيطان لم يضر الله ومن لم يضر الله اذله الجنة بها وقد مر
اكل الجبن في اول شهر
عنه صدق عفاك كان رسول الله اذا
خرج من البيت في نصف يوم الخميس واذا اراد ان يفض في الشتاء في البرد
فصل يوم الجمعة في رداية عن ابن عباس التبر النبر كان يخرج اذا دخل الصيف ليلته
اجعة واذا دخل الشتاء فصل ليلته الجمعة
عنه النبر في قطع النوب يوم
الله الصائم الغم ولم يكن مباركا في قطع يوم الاثنين يكون مباركا في قطع يوم الثمن
سيرة رنق ويغرق ويحرق ذلك النوب من قطع الدرعاء رنق الطول
ولم يبعث الله شفقه ويكون العيش في الرضا من قطع يوم الخميس رزقه الله العيش في
ذلك النوب ويكون مكرما عند الناس من قطع يوم الجمعة يطول عمره ويزداد اذنه
ومن قطع يوم السبت كمنع من عينا ما دام ذلك النوب في بدنه الا ان يسه
عنه النبر ما من امر به يوم الاربعاء الا قد تم وعنه من طهوا العلم يوم
الاثنين فانه يتر لطلبه وقيل بعض العلماء ينبغي للمسلم ان يسكره رسته لجزرك
لا تتر في كورتها وجزر اغدا في طلب العلم فان سئل من ان يبارك لا تتر كورتها
وقال ينبغي ليدان كبد اسباده لوم الخميس في رداية يوم السبت او الخميس
وقد مر عن ربة بعض الايام القديمة لا تبدأ او التعلم فتذكر
عنه الصادق

الله في الشهر

في الشهر

والعلم
اشبه بالعلم

السفر

ح اراد

من اراد ان يفسر قلبه في يوم السبت فلوان حجازا ان من جعل لربه الله الى مكانه
وعنه من قول الله عز وجل فاذا قضيت الصلوة فانشر ذاك الارض واستغوا وفضل الله
قال الصلوة يوم الجمعة والاشرب يوم السبت وعنه من ما فرينه اربعة قبل
صالحا ناداه ملك لا تذك الله وعنه من ما ليس بالخروج في اسف ليلته الجمعة وكنت بعض
البغداديين عن الخروج يوم الاربعاء لا يدرى فكتب من خرج يوم الاربعاء لا يدر
صلافا على اهل الطيرة وقرح كل افة وعنه من كل عامه وقد مر مدنيان في سفر يوم
يوم الاثنين مع بيت عمة فيه اسبيل في جمعها وحرية بعض الياقوت
ونحوه بعضها لسفر وجبر الخبز عنده كان كونه في العرق بعقوب فتذكر في
الاخير خيرا فخرج لغيره فمدهم الحولج التي تلمعت منها كعبت مع الحصور يوم
ويستطاول وقت حواج اخوها قد يرام عما ذكرناه في احوال الدمام كملها
وقع لفظ الحمد في هذا الحديث فليح على العزم لانه لعنه عند اسم المستعمل في
مما در اتمه وما وقع له في تزيين الجبل المشهور المشرف الظاهر خري
سلس وابن سباط اللذين ذكرناهما في باب اختيارات الياقوت القدم عدم
الباس بالوجه الا انه في اليوم المذكور فيه اضطر اليه بشرط الدعاء
والصدق وقد ورد في خصوص هذا الحواج ليعرفوا بان استشعر بدنتك
لما رد عن لسانك في الحجاب ان قلب اقرء آية الكرسي وحجم ارددت شيت
وفي السفر حين سئل عنه ما يمكن السفر في شهر من الياقوت المذكورة الاربعاء
وغيره قال افتح سفوك بالصدق واقراء آية الكرسي اذا بدا لك
ايها الاخوان في الله اياكم تتحروا العمل بهذه العاصيات وامثالها لا
استطع نورها من مطاع البنوة على افق الامم من الجانب القدس والوجه اللطيف
ان يتحروا بها فان تحتها سراير ودقائق تحفة لا يعقلها الا العالمون المتفكرون
في آيات الله واحكامه وعلومه ان الله لم ينزل كتابا الا علموا به والاعلم عليهم

نبيه

تسمير

در سفر

جاسه پوشیدن حرر و صید افکنند نیز که در خست استبداد کار چو چنگ
برداشتن در بجه بنیاد کردن فاضله جزای شوق ماه چو چنگ در لوار
بشد عقد کردن کفایت تخم افکنند بیخ فاضله نبوشن بد دست
خوبتر اید از خواتران و عطر آبخن از قبل بکجتن در فرادین
کر چه شد اید شرکت و بیع بر رویان چین فصد کردن بد بکجا بر رفتن
انچنین جمع فتنه در بر جواز نور جرم ما مهاب بیع ترکان خطاگر
ده که چو چنگ باشد صواب هم توان خواند کن بیدین در راه
هم توان نام نبوشن هم توان اندختیر جاسه پوشیدن لرا باشد سوزان در دست
مالیکتی فاضله چو چنگ فصد و جهمت خطاست ماه چو چنگ در بر جوشش اندک باشد کوه
جاسه پوشیدن سوزان رو باشد در دارم سمد در خوردن عجب در خورده
نام نبوشن چه گویم که نه بهتر بود هر سوز که ما به رفتن سبزدن و لیک
فصد تزویج بنا بر نونان نیک ماه او سبب جرم فصد در جرم سبب
نیک باشد عقد کردن شغل بک رفتن لیر فصد کارش و جهمت زن نام
خوشن و زبر از اجداران روزگشت ارمن بیع ترکان خطاگر اندر دین خطا
لیک بود پوشید و در اسفورد کردن خطاست هر چه از بر جسد اید سبب
بر نامون همش پیشین با فکله نوبزیدن شایسته ازین بهتر کار
فاضله تعلیم و علم و عیسیان را بکار خوب شد بیع ترکان سبب سبب
نیک نبود در کار صاعه عدل و فصد و فصد هر چه در میزان بود کوه که در زمین

اندر

الجوزا

الشرک

الکد

سند

البرکان

هم سواد هم عقد هم جوهر فرخ بر ترس سپید کلاه فاضله بر بانی سماع جان فرخ
لیک چو چنگ بگذرد از زغده و جبهه در عین کار کار کرد و بیستک بدست بخرید
ماه چو چنگ در عقرب اید نیک باشد کسره مانا خوردن دارد و هم در طعام و غرغره
هم جوهر است باشد به هم صاحب حقن با هم شدن کرمانه جسم تراند جانمن
اسب است اید صینت و فاضله فکند مالیک و دیگر کار دارد و در سینه سوسند
ماه چو چنگ در قوس اید نیک باشد کار مانا اولین تزویج و علم آفرین فصد و شکا
هر که بیع جوهر و حیوان کند باشد فاضله فاضله نبوشد ترکان در دست سبب
قرض دادن تخم گشتن سوزان لیر با هر کس سمد خورد و بیستک عدد جویو
چو چنگ در جرد شد که زبک گشتن لیر مانا جاسه پوشیدن جوشش در دست سوزان
عاده در سوزان فاضله بردن پناه مانا میسزد فاضله عطر در کوه نظر باشد ماه
نیک باشد کر او غدر را و فصد را مانا بدو فاضله یارث مانا نیز عقد فصد را
ماه چو چنگ در در لوباش کرده باید صدمه مانا از بر ارگشت کار بستن مینا و جسد
نیک باشد نیک اگر بار در پنهان کت مانا بند و بند و فوینک نشاید ندرخت
حصنها و قطعش اید در کردن مانا مالیک لعل فصد و تزویج در سینه فاضله
چون فصد در جوشش باشد نیک باشد بیستک فصد کردن دست و بیا لعل فاضله
دعوت فصد سبب اید در اثر فاضله و اندر نیک فاضله پوشیدن این جاسه
هم کلاه هم فضا و هم کر هم برهن و آنچه در بر دار از اجد کشتید بیخ
ان نزل الوکام ما کشف لینه لاله الناس با چند فتم فی الاحوال کقطع الاطوار
ولیسها لینه لاله الصقواء و ذوال الاموال فانه کس فاضله و لعلی البروج ان الله لیسفها

التوب

التوب

الدر

الکد

المرت

متر علم

فاضله پوشیدن کلاه فاضله در دست

كثيرا كسده لشقراء يكون اثر ابرهم محفوظ عن الشمس والدمخاء ولكن بعد غيباء واذكر
 الاموال الابدية في حديد او منقشة الاحوال واطالهم هو التغيير والابتداء عوقه
 يختلف بعضها بخلاف القرون لانه ليست له مرجع واحد اعتباري ذاته لدرجات الكسده
 ليس بمعنى هذا الاكثر ان حمله في الميزان بعد ثمانية عشر وهو بالطرف المحترق
 مشترك وقد اشار اليه المحقق الطوسي فها هو فاضر عنه انه لا يجوز
 في اشياء متفرقة بعضها معتمدا عليه بغير ان يلتفت اليه وبعضها مذكور بالاولاد غير
 تجزئة ولا اتمام فخره فليس عليه مرجع وقيل في هذه الاصول ان اشارة العقدة
 وانما هي ليست الا غير الفرض على اليونان الا العقدة والجملة في النصف الاول
 من شهر ربيع العمري مفران للسيدان غاية المبرور في النصف الاول من ايام
 له غاية المنفعة ووضوح هذا الجدول لا يستعمل منقطة مفرقة في كل يوم من ايام
 الشهر تسبيل لطالبه وتوضيحه للتقديم

المطلب

العدد	المضار	المتافع	واقول قدمه
١	بهر العروق	بورث الفرج واليه ط	باب الحجامه
٢	بورث السهر	بورث صفة البدن	الاصح
٣	بعضف الصداع	يقول البدن	يويد ذلك
٤	بورث الصداع	يدفع رشح العين	فد يحمضونه
٥	بورث صفة اللون	بورث الصفة	ومن طرق خضابها
٦	بورث رشح العين	يزيد في قوة القلب	الفصه وانما
٧	بورث رشح العين	يقول القلب	بالسنة الى ارتفع
٨	بورث رشح العين	يدفع صفرة اللون	وهو بلغم الركب
٩	بورث رشح العين	يصغر الحائط	شعره
١٠	بورث رشح العين	يخصص المرصن	الذبح والفتق
١١	بورث رشح العين	يقول القلب	بالرودح قد صكوا
١٢	بورث رشح العين	ليس له حاتم	

بغير

بغير علاج اراد فصد اوج مرتين عضولها يخط ارتفع لسد كمن في ذلك العقب كيد
 بغيره وفي كل يوم من ايام شهر ربيع العمري في عضول الاعضاء يعرف

من هذا الجدول

العدد	المتافع	المضار
١	بورث الفرج	بهر العروق
٢	بورث صفة البدن	بورث السهر
٣	يقول البدن	بعضف الصداع
٤	يدفع رشح العين	بورث الصداع
٥	بورث الصفة	بورث صفة اللون
٦	يزيد في قوة القلب	بورث رشح العين
٧	يقول القلب	بورث رشح العين
٨	يدفع صفرة اللون	بورث رشح العين
٩	يصغر الحائط	بورث رشح العين
١٠	يخصص المرصن	بورث رشح العين
١١	يقول القلب	بورث رشح العين
١٢	ليس له حاتم	بورث رشح العين

ومن طرق اختياره لوصف الامور ليست الا سكر ليدوز وهو بلغم الركب
 ثم يذبح كواكب على هيئة ليعر سكران قد صكوا وهم هو يوم غايته اشنة
 لقطع كل عشرة ايام دورة واحدة بغير علاج اراد ان يرافد اشترع
 في امر او يحم او يخرج الى الحرب او غير ذلك لا يكتفي وجهه ولا يعميه
 سقا به بجملة الرشح فيها فاذا هاد وسقوه تلك جملة
 فتدبر لمن يذهب قلبه الا خلاها ثم يرجع ويوم
 الى المقصود وفي كل يوم من ايام شهر ربيع
 الروم يكون في جهة يوضع هذه الايام



سور المومن گفته خبر
سور آن جو که بر روز شنبه
سور آن جو که در وقت
تا که از طبیعت دون
تا چند روایت نشن تا ز
این علم در کتب توفیق است
نمود که تا چند جو فرمایان
تا چند ز غایت بی وین
اندر بی آن کتب آمده
نه در هر کتب بیست و هفتاد
به بدو علم فروع و اصول
ساقی بدم دوست بهمانه
زان مر که کند سر او کبر
زان مر که اگر ز قضا دور
از صفی فاک رود اثرش
از نده ز مقصد اصلا دور
از علم رسوم چه میجوئد
علم طلب که ترافان
تمام شد شکر شیخ بهاء الدینی

دلیلی

از فضل ابن عبد ربیع که در هر دو است که میگوید و اول ششم را امام و اما در حدیث
موسی ای جعفر علیه السلام از سیدین عرض کردم از سیدین من خواهرش دارم
که در حضور باهر التورثت رقیبه سیدین من را کرده بشم آیا اذن عطا
میفرماید حضرت زکریا علیه السلام که برده چند آوزان و در حدیث
گودند و حرم محترم آن امام اعظم و فقید اعرب و حج در این بوده نشسته
پس فرمود نشد یا فضل یا اولی الله فیک پس من شروع نمودم در این
قصیده که اول آن است کلام تعویذ و یا لقی مریم بعد از آن که رسیدم بقوله
که و وجهه کالتهمین از تطلع ناله باران پس برده شنیدم و آن
بزرگوار هم گریان شدند بعلمت اندک آن سرور بسیار رقیب القدر بر
العبه بودند پس فرمودند انظر این قصیده گفته که است عرض کردم سید سعید
حیدر حضرت فرمودند بر محمد الله پس من عرض کردم که ایا او سیدین من محترم
که سید که در کتاب بسیار مدح و ستایش میگردید حضرت فرمودند بر محمد الله پس
من عرض کردم که من میخواهم که بنده استحقاق غیر از اب میجوید حضرت فرمودند
بر محمد الله انظر خدا و نوار منیت که از برای رحمتان و همان جرم
این او طالب شد بنده را با مرز و فضل میگوید که پس من عرض کردم که لعل
لله علی ولا یتنه و محبت پس قصیده را اول با خود منیت حضرت
عرض کردم آن سولایس و جان گریان بودند و سهل ابن اذینان
فضل قصیده من زوره بدین گونه حکایت و ذکر میفرماید که در بعضی ایام که است
امام جعفر علیه السلام این مولد ازضا علیه التورثه و لثا و اول ششم پیش آن که مدح
از آذینان بر آن بزرگوار داخل گردیده باشد پس حضرت فرمودند که خوش آمد
با این دنیای حال را داده بود که رسوله بجهت احضار بجانب تو ما نور و دروان
فرمودند شیم سپهر سکونید که پس من عرض کردم که خدا از تو شوم که خدا بر تو حضرت زکریا

جبهه خواهد که دلش و نیت و آرام و قرار از من قطع و خواب از سرمی بروده
 سهیل سگیوی که من عرض کردم که خیرا یکنون انشاء الله پس فرمودند که از این
 در خواب دیدم که کویا نزد ما که منتظر یکصد بیست از برای من گذارده شده است
 من بعد از آن زبان صعود نمف سهیل سگیوی که من عرض کردم که کویا از این خواب
 من طول عمر بید که عمر زلف یکصد سال بشود از برای بر یک ل حضرت فرمودند
 ما شاء الله کان و فاهر است که این زبان از جبهه معربین آن زمان در دوزخ
 مخفیین و محیی آن امام سپین بصری نام علیه السلام فرمودند باین زبان
 بعد از آنکه با علاء بن زبان با لار فتم دیدم که کویا در ارض قبه خزانم که ظاهران
 از باطنش دیده میشود و جد امجد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که ای ای و علی الهی و محرم حرم سر از فریب و قبول و مقبول فکوتی که وصل و وصول
 سخت نشی چکه در فرقه تسلط صد کرین ایوان قاب قوسین او اوفی مغرب
 آل ابراهیم مخاطب خطاب و انک لعلی خلق عظیم است در آن قبه
 خضر اجلیس و مکن دیدم در زمین و شمال آن مظهر جمال و جلال و در اعلام بسیار
 خوش صورت که نوزاد صورتها بسیار کیشان تیان و عیان بعد از آن
 بسیار خوش خلق را نیز مشاهده نمودم و در پیش رو آن حضرت شیخ بسیار
 خوش منظر را نشسته مشاهده کردم و در پیش رو آن مرات جمال حق
 و مملد جلال مطلق حبیب محبوب از ان که در مطلوب لم یزال مطلع انوار
 سالی و جلاله مجمع آیات تفضیل و احواله مردی را مشاهده مشاهده نمودم که قصیده
 که اول آن لایم محمد و بالتوی مزیع است میخواند پس بعد از آن که در حیم
 مرادید فرموده بمن مر جیایک یا و که با علی ابی موسی الرضا سلام بریدت فی
 این ابی طالب کن پس بر فارس دین سپیدی و حافظ فریعت جناب سید المرسلین
 حضرت امیر المؤمنین کردم پس فرمود سلام بر او دست فاطمه زهرا کن پس سلام بر سیده
 زنان و خواتون هر جهان فاطمه زهرا کردم پس فرمود سلام کن بر انوی محمد حسن و حسین

پس سلام بر آن بران سیدی سیدین کردم پس فرمود سلام کن بر شاعر و ما و ح در
 دار دنیا سید السید عمر بر سیدم بر سیدم و ششم سید جناب پیغمبر و
 بی بی سیده زهرا کرد انید و فرمود که مشغول شو با آنچه در و بیوم از نیت و قصیده پس
 سیده که در شروع خواندن خود کلام محمد و بالتوی مزیع طامته اعلامها
 بالقع سید جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بکره در آمد و بعد از آن که سید ما و ح رسید
 بقولش و وجهه کالشس از قطع گریان شد جناب رسول خدا و حافظه را
 و جمیع حضار چون سید ما و ح این بیت خواند که قالوا لولیت علیا
 الحسن الفایده و المخرج جناب فاطمه انبیا فرمودند در حالتی که دوست
 بسیار که به بلند کرده بودند که بار آنها کثرت بد برین و برش این بسیار که سخن عظیم
 کردم ایشان که غایت و مزیع علی بن ابی طالب است و ما و ح فرمودید که شیخ
 بی بی سیدین ابی طالب که در پیش رو آن حضرت نشسته بود پس جناب ابی موسی الرضا باین
 و نیان فرمود که بعد از آنکه سید حمیر از نیت و قصیده فارغ گردید اتفاق فرموده
 بزرگوارم بی بی سید و فرموده با علی و موسی الرضا حفظ این قصیده و امر کن شیعیان
 ما را بکفظان و اعلام ایشان که که هر کس از ایشان که این قصیده حفظ نماید
 و در اوست سر قرائت آن نماید من فانی از برای او بر خدا عز و جل پادشاه
 پس جناب علی موسی الرضا فرمود که هر کس بعد از آنکه کلام مکرر این قصیده بخواند
 فرموده نامی از آن سرور حفظ کردم و در این حال از خواب بیدار شدم و تعلیم
 بسیار از اوصیای بسیار خود قصیده فرموده نمودم و قصیده همین قصیده است
 که بعد از چند ورق از این کتاب نوشته شد دست و الهی دعا از حفظ

ای قصیده مدح سید العلم علیه

فائدة لطيفة

بذه السمة وجدنا من كتب السراويل وجدتها بخط الامام رضا
رحمة الله عليه بيده بصوم يوم الاربعاء والجمعة والسبت والاحد
قبل الصوم لغتيل كل يوم الا خلاص الف مرة وليس الدفال وتزليل
استجدة وتبارك الملك كل واحدة مرة فاذا كان العصر من يوم السبت
تغزل عن الناس في بقعة خالصة لطيفة وقصا اربع ركعات بقية في كل
ما تيسر وبعد ما في قطع الاوراق سبعة اقطع كالصكاك وتكتب
في الورقة الاولى قوله هو الذي يحيي ويميت وله هلال البيل واليه
اذا قضى امره فانما يقول له كن فيكون فيكتب في اليوم السابع
العظيم وتكتب في الورقة الثانية قوله ان ربكم الله الذي خلق
السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش لغشى اللبدير
النهار يطيبه حيشا والشمس القمر والنجوم مستورات بامر الاله الخلق
والامر تبارك الله رب العالمين وان طاب لكل شئ عبادا وحصى كل شئ
عددا فيكتب في اليوم السابع العظيم وتكتب في الورقة الثالثة
رسولا النبي اسرائيل الذي قد جعلكم بانيه من ربكم اني اخلق لكم في اليوم
كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيرا باذن الله فيكتب في اليوم السابع
العظيم وتكتب في الورقة الرابعة اذا دعاك دعوة من الارض
اذا نتم تحرجون فيكتب في اليوم السابع العظيم وتكتب في الخامسة
وتفخ في الصوف والاسم من الاجداث الى ربهم ينسلون
من يكتب في

فيكتب في اليوم السابع العظيم وتكتب في السادسة وتفخ في الصدر
السموات ومن في الارض الامن الله ثم تفخ فيه اخر فاذا هم قيام
منظرون فيكتب في اليوم السابع العظيم وتكتب في الورقة السابعة يوم
يخرجون من الاجداث سراعا كما نتم الى نصب يوفضون فيكتب في اليوم
وهو السابع العظيم فاذا كتبت هذه الرقاع فضعها في موضع سجودك بقطة
شعير خيط للمهر ويكون الخيط خيط كان ثم تسميه وقل في سجودك سبحان من ليس
العوى والوقار وقال سبحان من تعطف بكلمة والمجده وتقرم به سبحان من حصي كل
شئ بعين سبحان من لا يغير التبعيح الا له سبحان ما يشاء كان وما لم يشأ لم يكن
سبحان ذي المن والنعيم سبحان ذي العلم والحكم سبحان ذي الطول والفضل
سبحان ذي العرش العظيم والذين ثم ارفع ربك على العرش وقيل اللهم اني استسئلت
بمعقد العرش عرشك في عبيدك بمنزلة الرحمه والبر والسك والاعظم وجه
الاعلى وكلما كتبت النيات ان تسخر لي الجن سبيما صلى الله عليهم في عبادت
منهم حوايج الدنيا فانه يطهر لك سبعة نفوس من جوار الجن فخذ الكتاب الاول
الذي كتبت واحد منهم وقل له انت صاحب هذا العنق من اني يقول
الاسم فاكتبه على قرطاس ثم قل له هل لك فان تعطيتك فانتم في صنع اسمع
مع الخيط الكتان على الورقة المكتوبة اسم وفعل هكذا الى اخر الورقة بالقرآن
كتبت اسمهم والتوقيع كما تهم وبدونك اقرأ العزيمة عليهم عزمت عليهم بما فيها
لا حرجة اذا دعوتكم بالابوة والاعزة ثم قل لهم اني استسئلت من صنع هذه
جديدة معطرة بطيب فلما تحتاج اليه من الهبات والمال وغير ذلك من الكثرة
اخرج واحد من الدوايق وعزم عليها يا نيك صاحب تعظف جنتك من الرق
باذن الله وهي هذه العزيمة عزمت عليكم بما فيها لا حرجة اذا دعوتكم بالابوة والاعزة
ثم اذا دخلت حلبة الصلوة ه ذه السمة اخر فالتبوع عليهم الورقة ثم تقول

که در این
 این مختص
 فرموده اند که در این
 عن تینها است که در این
 و در نواریها که در این
 زادت با اندازه است و در برابر آن عطف است
 عادت به عین است که در این
 و این که در این است که در این
 استعدا آن در این است که در این
 زاده که در این است که در این

اجواب

و از آنجا که حس میزداد است هر چند که در این
 است که در این است که در این
 بلکه اطراف در این است که در این
 حقیقت آن خلاف شریعت است که در این
 عین و در حقیقت است که در این
 عبارات آرایه با در این است که در این
 بعضی مطالب است که در این است که در این
 بنابر اسناد است و در این است که در این
 که در این است که در این است که در این

رسیده

صورتی که در این است که در این
 طبع این است که در این است که در این
 است که در این است که در این
 در خلوات غایتی که در این است که در این
 بقدر عقلانیت و در این است که در این
 طیار است که در این است که در این
 و در این است که در این است که در این
 نمرات ایات و آمارات است که در این است که در این

لَمْ يَمْزِجْ رِيًّا لِلْوَيْ مَرَجٌ طَامِسَةٌ اَعْلَامُهَا بَلَقٌ
 تَرَوْحُ عَنْهَا الطَّيْرُ وَخَشِيَةٌ وَالْاَسَدُ مِنْ خِفَتِهَا نَفْرٌ
 وَدَسَمٌ دَارِ مَا بِهَا مَوْسِسٌ الْاَصِلَالُ فِي التَّرْوِي وَقِعٌ
 يُخَافُ لَمَوْتِ نَفْسَانِهَا رِقْشًا وَالسَّمُ فِي اَنْبِيَاءِهَا مَنَقِعٌ
 مَنِ عَرَفَهَا لَمَّا وَقَفَ لِعَيْسٍ فِي رَسْمِهَا وَالْعَيْنُ فِي عَرْفَانِهَا تَدْمَعٌ
 ذَكَرْتُ مِنْ قَدَمْتِ الْهَوْبِ فِيهِ وَالْقَلْبُ شَجٌّ مَوْجِعٌ
 فِي النَّارِ لَمَّا سَفَنِي كَانَ مِنْ حَيَارِ فِي كَيْدِهَا مَلَكَةٌ
 حَجَبَتْ رِقْوَةَ اتِّوَاحِدًا بِحُطْبَتِهِ لَيْسَ لَهَا مَوْجِعٌ
 قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ عَلِمْنَا الْحَقَّ مِنَ الْغَايَةِ وَالْمَفْرَعُ
 اِذَا تَوَقَّيْتُ وَفَارَقْتَا وَفِيهِ فِي الْمَلِكِ مَنْ يَطْمَعُ
 فَقَالُوا عَلِمْتُمْ مَعْلِنًا كُنْتُمْ عَسَيْتُمْ فَيَدْرَانِ تَصْنَعُ

صَنِيعَ اَهْلِ الْعَجَلِ اِذَا فَرَّقُوا هَرُونَ فَالْتَمَسْتَهُ اَوْدَعُ
 وَفِي اللَّذِي قَالَ بَيَانٌ لِمَنْ كَانَ اِذَا يَعْقِلُ اَوْ لَيْسَ
 ثُمَّ اِنَّهُ بَعْدَ ذَا عَزَمَةٌ مِنْ رِيَّةِ لَيْسَ لَهَا مَدْفَعٌ
 اَبْلَغُ وَاللَّهِ تَكُنْ مَبْلَغًا وَاللَّهُ مِنْهُمْ غَاصِمٌ يَمْنَعُ
 فَعِنْدَهَا قَامَ النَّوَى الَّذِي كَانَ بِهَا يَأْمُرُ بِصَدْعِ
 يُخِطُّبُ مَا مَوْدًا وَفِي كَفْتِهِ كَفَّ عَلَى طَاهِرًا يَلْمَعُ
 مَا فَعَلَهَا الْكِرْمُ بَلْفِ الَّذِي يَرْفَعُ وَالْكَيْفَ الَّذِي تَرْفَعُ
 يَقُولُ وَالْاَمَلُ لَمْ يَرَوْجِحْهُمُ وَاللَّهُ فِيهِمْ شَاهِدٌ لَيْسَ يَمْنَعُ
 مَرَكَبَتِ مَوْلَاهُ فَهَذَا لَهُ مَوْلَى فَلَمْ يَرْضُوا وَلَكِنْ يَتَمَنَعُوا
 فَاتَّقَمُوا وَحَبَّتْ مِنْهُمْ عَلَى خِلَافِ الصَّادِقِ وَالْاَصْلَعُ
 وَضَلَّ قَوْهَ غَاظِهِمْ فَعَلَاهُ كَانَا اِنَا فَهَدَى بَحْدَعُ
 حَتَّى اِذَا وَاوَدُوهُ فِي قَبْرِهِ وَالضَّرْفُ عَنِ دَفْنِهِ صَيَعُوا
 مَا قَالِ الْاَمْسِ اَوْ صَيَعُوا وَاشْرَوْا الضَّرْبَ مَا يَنْفَعُ

وَوَقَعُوا أَرْحَامَهُ بَعْدَهُ فَسَوْفَ يُجْرِمُونَ بِمَا قَطَعُوا
 وَأَنْزِمُوا غَدْرًا مَوْلَاهُمْ تَبَّالِي مَا كَانُوا بِهِ آزِمُوا
 لَا هُمْ عَلَيْهِ يَرُدُّوهُ كَلَّا وَلَا فِيهِمْ عِنْدَ اللَّهِ شَفَعٌ
 حَوْضٌ لَهُ مَا بَيْنَ سَمْعَالِي آيَلَةٌ وَالْعَرْضُ لَهُ أَوْسَعُ
 يُنْصَبُ فِيهِمْ عِلْمٌ لِلْهُدَى وَالْحَوْضُ مِنْ مَاءٍ لَهُ مَرْتَعٌ
 يَقْبِضُ مِنْ رَحْمَتِهِ كَثْرٌ أَيْضًا كَالْفِضَّةِ أَوْ أَنْضَعُ
 حِصَاهُ بِأَقْوَبٍ وَمَرْجَانَةٍ وَلَوْلَا لَهُ تَجْنِبُهُ أَصْبَعُ
 بِطِحَاءٍ وَهُ مَيْسُكَ وَخَافَانَةٌ يَهْتَمُّ مِنْهَا مَوْثِقُ مَرْبَعٌ
 أَخْضَرُ مَا بَيْنَ الْوَرْدِيِّ نَاصِرٌ وَفَاقِعٌ أَصْفَرٌ وَأَنْضَعُ
 فِيهِ أَبَارِقٌ وَقَدْحَاتَةٌ يَدْبُ عَنْهَا أَوْجُلُ الْأَمْلَعُ
 يَدْبُ عَنْهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ ذُبَابُ الْجَرِّ بَابِلِ شَرَّ عِ
 وَالْعَطْرُ وَالرَّيْحَانُ أَنْوَعُهُ ذَلِكَ وَقَدَّهَتْ بِهِ رِخْرِخُ
 رِيحٌ مِنَ الْجَنَّةِ مَا مَوْتَةٌ ذَاهِبَةٌ لَيْسَ لَهَا مَرْجِعُ

إِذَا دَفَنُوهُ لِكَيْ يُشْرَبُوا قَبْلَ لَهْمٍ تَبَّالِي مَا كَانُوا
 دُونَكُمْ فَالْتَمِسُوا مِنْهَا لَوْلَا يَوْمَئِذٍ أَوْ مَطْبَعًا يَشْبَعُ
 هَذَا مِنْ وَالنَّبِيِّ أَحَدٌ وَلَوْلَا يَوْمَئِذٍ يَسْبَعُ
 نَالْفَوْزِ لِيَشَارِبَ مِنْ حَوْضِهِ وَالْوَيْلُ وَالذُّلْمُ مَنْ مَنَعَ
 وَالنَّاسُ يَوْمَ الْحُسْرِ رَايَاتُهُمْ خَمْسٌ فِيهَا هَائِلٌ أَرْبَعُ
 فَرَايِدُ الْعَمَلِ وَفِرْعَوْنِيهَا وَسَامِرِيُّ الْأُمَّةِ الْأَشْتَعُ
 وَرَايَةُ بَقْدِيمِهَا آدَلُهُ عَبْدُ كَيْسٍ الْكَعْبُ الْكَوْعُ
 وَرَايَةُ بَقْدِيمِهَا حَبْرٌ لِلزُّرِّ وَالْبُهْتَانُ مَسْبَدُ
 وَرَايَةُ بَقْدِيمِهَا غُثْلٌ لَهُ بِأَطْبَاقِ اللَّطْفِ مَصْبَعُ
 أَرْبَعَةٌ فِي سَفَرٍ أَوْ دَعْوَى لَيْسَ لَهُمْ مِنْ قَعْرِهَا مَطْلَعُ
 وَرَايَةُ بَقْدِيمِهَا حَيْدٌ وَوَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذَا تَطْلَعُ
 مَوْلَى لَهُ الْجَنَّةُ مَا مَوْتَةٌ وَالنَّارُ مِنْ إِخْلَالِهِ تَفْرُخُ
 إِمَامٌ صِدْقٌ وَلَهُ شَيْعَةٌ يَرَوْنَ وَأَمِنْ الْحَوْضِ وَلَا يَمْنَعُوا
 بِذَلِكَ جَاءَ الْوَحْيُ مِنْ رَبِّنَا يَا سَبْعَةَ الْحَقِّ فَلَا تَجْرَعُوا

وَرَايَةُ بَقْدِيمِهَا حَيْدٌ
 وَرَايَةُ بَقْدِيمِهَا حَيْدٌ
 وَرَايَةُ بَقْدِيمِهَا حَيْدٌ

الْحَبِيرِيُّ مَا دَحْمَ لَهُ تَوَالٍ وَلَوْ تَقَطَّعَ اصْبَعًا اصْبَعًا

وَلَعَدَهُ صَلَوَاتُ عَلِيٍّ الصُّلْفِيِّ وَصِنْوُهُ حَيْدَرَةٌ لِاصْبَعٍ

وَلَعَدَهُ تَزْرِي عَالِي سَادَةٍ لَوْ لَاهُمُ الْأَعْمَالُ مَا تَنْفَعُ

أَعْفَى عَلِيًّا تَمَّ أَوْلَادَهُ حِفْظًا دُونَ اللَّهِ وَالْمَجْعُ

من مناقبات علي بن ابي طالب صلوات الله عليه

لَكَ الْحَمْدُ يَا ذَا الْجُودِ وَالْمَجْدِ وَالْعُلَى

تَبَارَكَتْ تَعْطَى مِنْ تَشَاءُ وَمَنْعُ

الْهِ وَخَلْدِي وَحِرْزِي وَمَوْلِي

الْبَيْتُ لَدَى الْأَعْيَارِ وَالسُّبْحِ

الْهِ لَنْ جَلَّتْ وَحَمَّتْ خَطْبِي

فَعَفْوِكَ عَنِ ذَنْبِي أَجَلٌ وَأَوْسَعُ

الْهِ تَرَى حَالِي وَفَقْرِي وَفَاقِي

وَأَنْتَ مَنْ جَانِي الْخَضْبَةَ تَسْمَعُ

الْهِ لَنْ أَعْطَيْتَ نَفْسِي سُؤْلًا

فَهَذَا أَنَا فِي رَوْضِ التَّدَامَةِ أَعْبَعُ

الْهِ فَلَا تَقَطَّعْ رِجَائِي وَلَا تُرْغِ

قُوَادِي قَلِي فِي سَبَبِ جُودِكَ مَطْعُ

الْهِ لَنْ خَيْبَتْنِي أَوْ طَرَدْتَنِي

فَمَا حَيْلَتِي يَا رَبِّ أَمْ كَيْفَ اصْنَعُ

الْهِ أَجْرِي مِنْ عَذَابِكَ إِنِّي

أَسِيرٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ لَكَ أَخْضَعُ

الْهِ فَالْإِسْنِي بَتَلْقَيْنِ حَقِّ

إِذَا كَانَ لِي فِي الْقَبْرِ مَثْوَى مَضْجُ

الْهِ لَنْ عَذَّبْتَنِي الْفَجْحَةَ

فَحَبْلُ رِجَائِي مِنْكَ لَا يَتَقَطَّعُ

الْهِ إِذْ قَنِي طَعْمَ عَفْوِكَ يَوْمَ لَا

بَنُونَ وَلَا مَالٌ هُنَا لَكَ يَنْفَعُ

الْهِ إِذَا لَمْ تَرَعْنِي كُنْتُ ضَايِعًا

وَإِنْ كُنْتُ تَرَعَانِي فَلْتِ اصْبَعُ

الهي لئن فرطت في طلب التقي
فها أنا عثر العفو اقفون
الهي اذ لم تغف عن غير محسن
فمن سبني باهوى يتمتع
الهي ذنوبي بدت الطود واعتلت
وصحك عن ذنبي اجل وارفع
الهي لئن اخطات جهلا فظالما
رجوتك حتى قيل ما هو يرجع
الهي ينحى ذكر طولك لوعتي
وذكر خطايا في العين مني بدع
الهي اقلني عثرتي وامح حورتي
فاني مفر خائف متضرع
الهي انلني منك روحا ورحمة
فانت سوى ابواب فضلك افزع

الهي لئن اقصيتني واهنتني
فمن ذا الذي ومن ذا الشفع
الهي حليفنا حب بالليل ساهر
يناجي ويدعو والمغفل يجمع
وكلهم يرجونك راجيا
برحمتك العظمى وفي كل يطبع
الهي يمسيني مرجاني سلامة
وقبح خطيئاتي على شفع
الهي فان تغفر فعفوا منقذني
والا فبالذنب المدمر اصرع
الهي بحق الهاشمي واليه
وحرمته ابرارهم لك خشع
الهي فانشرنى على دين احمد
مُنْدِبًا تَقِيًّا فَاِنْتَ لَكَ اخضع
ولا تحممني يا الهي وسيدني
شفاعة الكبري فذالك المشفع

الله نور السموات والارض مثل نوره كشوة
ب ارب حاروس الارب

فيها مصباح المصباح في زحاجة الزجاجه
في ماين ماين

كاتها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة
الرب الرب الرب

زيتونة لاشرقية ولا غربية يكاد زيتها
الارب الرب الرب

ليضي ولو لم تفسسه نانو على نور يهدي الله
لا رب

لنوره من لشاء ويضرب الله الامثال
الرب الرب الرب

للناس والله بكل شيء عليم
الرب الرب الرب

بم باسم حاروس الرب الرب الرب الرب الرب الرب
الرب الرب الرب

الرب الرب الرب
الرب الرب الرب

سبحك لا اله الا انت يا رب كل شيء ووارثه
٩٢

يا اله الالهة الرنج في جلاله يا الله المحود في كل فعاله

يا رحمن كل شيء ووجهه يا حي عين لا ترى في ديمومة ملكه وبفائه

يا قديم فلا يفوت شيا علمه ولا يوده يا واحد الباقي ازل كل شيء واخره

يا دائم بغير فنا ولا زال ملكه يا صمد في غير تشبيه ولا شئ كمنه

يا بار فلا شئ كفوه ولا عد في اوصفه يا كبير انت الذي لا تقتدى العقول لخصفه

يا بارى المشئ بلا مثال طامن عزه يا ذا الكى لظاهر من كل افلا بقدره

يا كافى الوسع لما خلق من عظماء يا فضله يا انقياس كل جوب لم ير ضمه ولم يخالطه فعاله

يا احسان الذي وسعت كل شئ ورحمته يا ممان ذاك الا حسان قد علم الخلاق منه

يا ديان العباد فكل يقوم خاضعا لربه يا خالق من في السموات والارضين وكل اليه معاد

يا رحمن كل صبح ومكروب وغياث ومعاده يا بار فلا تصف الا لسن كل جلال ملكه وعزه

يا مبدى البدايا يا من لم يبع في اشتائها من خلقه يا عليم الغيوب فلا يوده من حفظه

يا معيد اذا فنى اذ ابرز الخلاق لدعوته من مخافة يا حليم الاناة فلا شئ يبدل من خلقه

يا محمود الفعال الذي على جميع خلقه بلطفه يا عزيز المنع الغالب على امره فلا شئ يبدله

يا قاهر ذال البطش الشديد انت الذي لا يطاق انتقامه

يا مستعالى القريب في علو ارتقا عينه دونه يا جبار المذل كل شئ بقهره غير تسلطه

يا نور كل شئ وانت الذي خلق الظلمات نوره يا قدوس الطاهر من كل سوء فلا شئ يبدله

يا قريب للمحب المتداني دون كل شئ قربه يا عالي السماع في السما فوق كل شئ عاليا

يا مدبج البداع ومعيد ما بعد فناها لعدته يا حليم المنبر على كل شئ فالعدل امره

يا مجيد فلا يتبع الا وهام كل شانده ومجده

يا كريم العفو والعدل انت الذي ملا كل شئ عدله يا عظيم النشاء الفاخر والكرم والكبرياء

يا عجب فلا تنطق الا لسن بكل الاله وتثابته

سبحك لا اله الا انت يا رب كل شيء ووارثه
٩٣

يا رحمن كل شيء ووجهه يا حي عين لا ترى في ديمومة ملكه وبفائه

يا قديم فلا يفوت شيا علمه ولا يوده يا واحد الباقي ازل كل شيء واخره

يا دائم بغير فنا ولا زال ملكه يا صمد في غير تشبيه ولا شئ كمنه

يا بار فلا شئ كفوه ولا عد في اوصفه يا كبير انت الذي لا تقتدى العقول لخصفه

يا بارى المشئ بلا مثال طامن عزه يا ذا الكى لظاهر من كل افلا بقدره

يا كافى الوسع لما خلق من عظماء يا فضله يا انقياس كل جوب لم ير ضمه ولم يخالطه فعاله

يا احسان الذي وسعت كل شئ ورحمته يا ممان ذاك الا حسان قد علم الخلاق منه

يا ديان العباد فكل يقوم خاضعا لربه يا خالق من في السموات والارضين وكل اليه معاد

يا رحمن كل صبح ومكروب وغياث ومعاده يا بار فلا تصف الا لسن كل جلال ملكه وعزه

يا مبدى البدايا يا من لم يبع في اشتائها من خلقه يا عليم الغيوب فلا يوده من حفظه

يا معيد اذا فنى اذ ابرز الخلاق لدعوته من مخافة يا حليم الاناة فلا شئ يبدل من خلقه

يا محمود الفعال الذي على جميع خلقه بلطفه يا عزيز المنع الغالب على امره فلا شئ يبدله

يا قاهر ذال البطش الشديد انت الذي لا يطاق انتقامه

يا مستعالى القريب في علو ارتقا عينه دونه يا جبار المذل كل شئ بقهره غير تسلطه

يا نور كل شئ وانت الذي خلق الظلمات نوره يا قدوس الطاهر من كل سوء فلا شئ يبدله

يا قريب للمحب المتداني دون كل شئ قربه يا عالي السماع في السما فوق كل شئ عاليا

يا مدبج البداع ومعيد ما بعد فناها لعدته يا حليم المنبر على كل شئ فالعدل امره

يا مجيد فلا يتبع الا وهام كل شانده ومجده

يا كريم العفو والعدل انت الذي ملا كل شئ عدله يا عظيم النشاء الفاخر والكرم والكبرياء

يا عجب فلا تنطق الا لسن بكل الاله وتثابته

بسر ماله ال شرح ماله ال شرح م
۱۷۸۶

۱۱۴۷ هلال اتی علی ال اوسان جی ن من ال در ۷
۱۱۴۸ هلال اتی علی ال اوسان جی ن من ال در ۷

۲۲۶۰ ل می کن شی م ذک و س ا ن ا خ ل ق ن ا ک
۱۱۴۹ ال ان س ان م ن ط ف ا م ش ر ا ج ن ب ت ل ی

۱۱۴۹ ال ان س ان م ن ط ف ا م ش ر ا ج ن ب ت ل ی
۱۱۵۰ ف ج ح ل ن ا م س م ی ع ا ب ص ی ر ا ا ن ا ه د ی ن ا

۱۱۵۰ ف ج ح ل ن ا م س م ی ع ا ب ص ی ر ا ا ن ا ه د ی ن ا
۱۱۵۱ ال س ب ی ل ا م ا ش ا ک ر ا و ا م ا ک ف و ر ا ن ا

۱۱۵۱ ال س ب ی ل ا م ا ش ا ک ر ا و ا م ا ک ف و ر ا ن ا
۱۱۵۲ ا ع ت د ن ال ل ک ا ف س ر ی ن س ر ل ا س ر ل و ا ع ل ال

۱۱۵۲ ا ع ت د ن ال ل ک ا ف س ر ی ن س ر ل ا س ر ل و ا ع ل ال
۱۱۵۳ و س ع ی ر ا ا ن ال ا ب ر ا س ی ش ی ر ی ن م ن ک ا س ک ا ن

۱۱۵۳ و س ع ی ر ا ا ن ال ا ب ر ا س ی ش ی ر ی ن م ن ک ا س ک ا ن
۱۱۵۴ م ش ر ا ج ا ک ا ف و س ر ا ع ی ن ا ی ش ر ی ب ا ه ا ع ج ا د ا ل

۱۱۵۴ م ش ر ا ج ا ک ا ف و س ر ا ع ی ن ا ی ش ر ی ب ا ه ا ع ج ا د ا ل
۱۱۵۵ ی ف ج ر ی ن ا ت ف ج ی ر ا ی و ف و ن ب ا ل ن ذ ر و ی خ ا

۱۱۵۵ ی ف ج ر ی ن ا ت ف ج ی ر ا ی و ف و ن ب ا ل ن ذ ر و ی خ ا
۱۱۵۶ ف و ن ی و م ا ک ا ن ش ر ی م س ت ط ی ر ا و ی ط ع م و ن

۱۱۵۶ ف و ن ی و م ا ک ا ن ش ر ی م س ت ط ی ر ا و ی ط ع م و ن
۱۱۵۷ ال ط ع ا م ع ل ی ج ب ه م س ک ی ن ا و ی ت ی م ا و ا س ی ر ا

۱۱۵۷ ال ط ع ا م ع ل ی ج ب ه م س ک ی ن ا و ی ت ی م ا و ا س ی ر ا
۱۱۵۸ ان م ا ن ط ع م ک م ل و ج ه ا ل ل ه ل ا ن س ر ی د م ن ک م ج ن ا ع

ول اشک و س ا ن ا ن ا خ ا ف م ن س ب ن ا ی و م
۱۷۸۷

۱۷۸۷ ع ب و س ا ق م ط ر ی ر ا ف و ق ی م ا ل ل ه
۱۷۸۸ ش ر ی ن ک ا ل ی و م و ل ق ا م ن ض ر ا و س ر و ا

۱۷۸۸ ش ر ی ن ک ا ل ی و م و ل ق ا م ن ض ر ا و س ر و ا
۱۷۸۹ و ج ز ک م م ب م ا ص ب ر و ا ج ن ک و و ج ر ی ر ا م ت

۱۷۸۹ و ج ز ک م م ب م ا ص ب ر و ا ج ن ک و و ج ر ی ر ا م ت
۱۷۹۰ ک ط ی ن ف ی م ا ل ی ال ا س ر ا ک ل ا ی ر و ن

۱۷۹۰ ک ط ی ن ف ی م ا ل ی ال ا س ر ا ک ل ا ی ر و ن
۱۷۹۱ ف ی م ا ش ر م س ا و ل ا ز م م ر ی ر ا و د ا ن ی ق

۱۷۹۱ ف ی م ا ش ر م س ا و ل ا ز م م ر ی ر ا و د ا ن ی ق
۱۷۹۲ ع ل ی م ظ ل ال ا و ذ ل ل ت ق ط و ف ا ت

۱۷۹۲ ع ل ی م ظ ل ال ا و ذ ل ل ت ق ط و ف ا ت
۱۷۹۳ ل ی ل ا و ی ط ا ف ع ل ی م ب ا ن ی ق م ن ف ض ا

۱۷۹۳ ل ی ل ا و ی ط ا ف ع ل ی م ب ا ن ی ق م ن ف ض ا
۱۷۹۴ ق د ر و ا ت ق د ی ر ا و ی س ق و ن ف ی م ا ک ا

۱۷۹۴ ق د ر و ا ت ق د ی ر ا و ی س ق و ن ف ی م ا ک ا
۱۷۹۵ س ا ک ا ن م ش ر ا ج ا ک ا ف و س ر ا ع ی ن ا ی ش ر ی ب ا ه ا ع ج ا د ا ل

۱۷۹۵ س ا ک ا ن م ش ر ا ج ا ک ا ف و س ر ا ع ی ن ا ی ش ر ی ب ا ه ا ع ج ا د ا ل
۱۷۹۶ ا ت س م ی س ل س ب ی ل ا و ی ط و ف ع ل ی م

۱۷۹۶ ا ت س م ی س ل س ب ی ل ا و ی ط و ف ع ل ی م
۱۷۹۷ و ل د ا ن م خ ل د و ن ا ذ ا ر ا ی ت م م س ب ت

۱۷۹۷ و ل د ا ن م خ ل د و ن ا ذ ا ر ا ی ت م م س ب ت
۱۷۹۸ ل و ل و ا م ن ث و س ا و ا ذ ا ر ا ی ت م م س ب ت

۱۷۹۸ ل و ل و ا م ن ث و س ا و ا ذ ا ر ا ی ت م م س ب ت
۱۷۹۹ ع ی م ا و م ل ک ا ک ب ی ر ا ع ا ل ی م م ن ی ا ب س ن د

۱۷۹۹ ع ی م ا و م ل ک ا ک ب ی ر ا ع ا ل ی م م ن ی ا ب س ن د
۱۸۰۰ خ ض ر و ا س ت ب ر ا ق و ج و ا ا س ا و ر م ن ف ض ا

اعداد لكل هول لا اله الا الله
 ١٤٥

و لكل هج و ع ما شاء الله
 و لكل عجب ما شاء الله
 و لكل رجاء انكر الله
 و لكل دنف استغفر الله
 و لكل صيق حسبي الله
 و لكل عدو اعصمت بالله

و لكل عجب ما شاء الله
 و لكل عجب ما شاء الله
 و لكل عجب ما شاء الله
 و لكل عجب ما شاء الله

الملايكة محمد رسول الله
 علي و آله
 ١٨٤
 ٢٥٢
 ٢٤٢

بسم الله الرحمن الرحيم
 ١٥٩٤
 ٧٧٩
 ٢٣٦٦
 ٢٣٦٩
 ٧٧٩
 ٢٣٦٦
 ٢٣٦٩

منقول الك لوزر رسول خدا صلى الله عليه و آله
 كوزر رسول خدا صلى الله عليه و آله
 كوزر رسول خدا صلى الله عليه و آله
 كوزر رسول خدا صلى الله عليه و آله

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني استنك باسمائك العظام يا مؤمن
 يا هيم يا عزيز يا مؤنس خالصنا من اطاعون والوباء
 يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان
 يا ذا النعمة السابعة يا ذا الكرامة الظاهرة يا ذا الحجة الاقسط

الامان الامان الامان يا ملكا لا يران يا عزيزا لا يضام يا قويا
 لا ينابم خالصنا من اطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله الامان
 الامان الامان يا قائما لا يزول يا عالما لا ينسى يا باقيا لا يفتقر
 خالصنا من اطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله الامان الامان
 الامان يا حيا لا يموت يا صملا لا يطعم يا غنيا لا يفتقر خالصنا
 من اطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان

يا ارحم من كل رحيم يا احكم من كل حكيم يا اعلم من كل
 علم يا اقدم من كل قديم يا اعظم من كل عظيم
 ١٥٩٤
 ٧٧٩
 ٢٣٦٦
 ٢٣٦٩

يا اكرم من كل كريم خلصنا من الطاعون والوباء

يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان يا من هو

في عزة لطيف يا من هو في لطف شريف يا من هو في

ملكه عتي خلصنا من الطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله

الامان الامان الامان يا من هو يرب هب هب العاصون يا من هو

عليه يتوكل المتوكلون يا من هو يرب عتب اليه الراغبون يا من

هو اليه يلجأ الملتجئون يا من اليه يفرع الذنبون خلصنا

من الطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان

واستك باسائك العظام يا عالم يا قائم يا دائم يا حاكم

يا عضو يا عضو يا شكور يا صبور يا ودود يا روف يا قدير

يا قويم يا سميع يا سميع يا رافع يا رافع يا بديع يا وسيع يا واثق

يا حفيظ يا مغيث يا محيي يا مميت خلصنا من الطاعون

والوباء يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان يا نور النور

يا حالق النور يا نور قبل كل نور يا نور بعد كل نور يا نور

نور كل نور يا نور على كل نور يا نور مع كل نور خلصنا

من الطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان

يا نور النور يا نور قبل كل نور يا نور بعد كل نور يا نور

نور كل نور يا نور على كل نور يا نور مع كل نور خلصنا

من الطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان

يا نور النور يا نور قبل كل نور يا نور بعد كل نور يا نور

نور كل نور يا نور على كل نور يا نور مع كل نور خلصنا

من الطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان

يا نور النور يا نور قبل كل نور يا نور بعد كل نور يا نور

نور كل نور يا نور على كل نور يا نور مع كل نور خلصنا

امن الطاعون والوباء يا الله يا الله يا الله الامان الامان الامان يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه يا من هو قواه

Handwritten mark or symbol.

بسم الله الرحمن الرحيم يا من تجل به عقد الكاره وبامن لفتابه
 حدة التدايب وبامن يلمس منه المخرج الى روح الفرج ذلت لقدرتك
 الصعاب ولسبت بلطفك الاسباب وجرى بقدرتك القضاء وضت
 على ارادتك الاشياء ففى ممسيتك دون قولك مؤمنة وبارادتك
 دون نصيبك منزجره انت المدعو للمهمات وانت المفرغ فى المهمات
 لا يذفع منها الا ما دفعت ولا يكتشف منها الا ما كشفت وقد نزل
 بى يا رب ما قد تكادنى ثقله والقرى ما قد بهظنى حمله وبقدرتك
 اورده على ولسانك ووجهته الى فلما صدر لما اوردت ولا صار
 لما وجهت ولا فاتح لما اغلقت ولا مغلق لما فتحت ولا ميسر لما عسرت
 ولانا صر لمن خذلت فضل على محمد واله وافتح يا رب باب الفرج لبطونك
 واكسر عنى سلطان الهم بحولك واملنى حسن النظر فيما شكوت وادفعنى
 حلاوة الصنع فيما سئلت وهب لى من لدنك رحمة وفرحاً هنيئاً
 واحصل لى من عندك فرحاً وحياتاً ولا تحلكنى تشقتنى بالاهاتمام
 عن تقاهد فروضك واستعمال سنتك فقد ضقت لما نزل بى
 يا رب در عما وامتلات بمحل ما حدث على ها وانت القادر على
 كشف ما نيت به وودع ما وقعت فيه وافعل بى ذلك وان لم استوجه منك
 يا ذا العرش العظيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 اسم الله الرحمن الرحيم يا من تجل به عقد الكاره وبامن لفتابه
 حدة التدايب وبامن يلمس منه المخرج الى روح الفرج ذلت لقدرتك
 الصعاب ولسبت بلطفك الاسباب وجرى بقدرتك القضاء وضت
 على ارادتك الاشياء ففى ممسيتك دون قولك مؤمنة وبارادتك
 دون نصيبك منزجره انت المدعو للمهمات وانت المفرغ فى المهمات
 لا يذفع منها الا ما دفعت ولا يكتشف منها الا ما كشفت وقد نزل
 بى يا رب ما قد تكادنى ثقله والقرى ما قد بهظنى حمله وبقدرتك
 اورده على ولسانك ووجهته الى فلما صدر لما اوردت ولا صار
 لما وجهت ولا فاتح لما اغلقت ولا مغلق لما فتحت ولا ميسر لما عسرت
 ولانا صر لمن خذلت فضل على محمد واله وافتح يا رب باب الفرج لبطونك
 واكسر عنى سلطان الهم بحولك واملنى حسن النظر فيما شكوت وادفعنى
 حلاوة الصنع فيما سئلت وهب لى من لدنك رحمة وفرحاً هنيئاً
 واحصل لى من عندك فرحاً وحياتاً ولا تحلكنى تشقتنى بالاهاتمام
 عن تقاهد فروضك واستعمال سنتك فقد ضقت لما نزل بى
 يا رب در عما وامتلات بمحل ما حدث على ها وانت القادر على
 كشف ما نيت به وودع ما وقعت فيه وافعل بى ذلك وان لم استوجه منك
 يا ذا العرش العظيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك
 ١٠١٦
 ١٠١٧
 ١٠١٨
 ١٠١٩
 ١٠٢٠
 ١٠٢١
 ١٠٢٢
 ١٠٢٣
 ١٠٢٤
 ١٠٢٥
 ١٠٢٦
 ١٠٢٧
 ١٠٢٨
 ١٠٢٩
 ١٠٣٠
 ١٠٣١
 ١٠٣٢
 ١٠٣٣
 ١٠٣٤
 ١٠٣٥
 ١٠٣٦
 ١٠٣٧
 ١٠٣٨
 ١٠٣٩
 ١٠٤٠
 ١٠٤١
 ١٠٤٢
 ١٠٤٣
 ١٠٤٤
 ١٠٤٥
 ١٠٤٦
 ١٠٤٧
 ١٠٤٨
 ١٠٤٩
 ١٠٥٠
 ١٠٥١
 ١٠٥٢
 ١٠٥٣
 ١٠٥٤
 ١٠٥٥
 ١٠٥٦
 ١٠٥٧
 ١٠٥٨
 ١٠٥٩
 ١٠٦٠
 ١٠٦١
 ١٠٦٢
 ١٠٦٣
 ١٠٦٤
 ١٠٦٥
 ١٠٦٦
 ١٠٦٧
 ١٠٦٨
 ١٠٦٩
 ١٠٧٠
 ١٠٧١
 ١٠٧٢
 ١٠٧٣
 ١٠٧٤
 ١٠٧٥
 ١٠٧٦
 ١٠٧٧
 ١٠٧٨
 ١٠٧٩
 ١٠٨٠
 ١٠٨١
 ١٠٨٢
 ١٠٨٣
 ١٠٨٤
 ١٠٨٥
 ١٠٨٦
 ١٠٨٧
 ١٠٨٨
 ١٠٨٩
 ١٠٩٠
 ١٠٩١
 ١٠٩٢
 ١٠٩٣
 ١٠٩٤
 ١٠٩٥
 ١٠٩٦
 ١٠٩٧
 ١٠٩٨
 ١٠٩٩
 ١١٠٠

يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين
 اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين
 انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين
 ١٢٩١
 ٩١٧
 ٢١٦٤
 ٢٤١٩

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك
 ١٠١٦
 ١٠١٧
 ١٠١٨
 ١٠١٩
 ١٠٢٠
 ١٠٢١
 ١٠٢٢
 ١٠٢٣
 ١٠٢٤
 ١٠٢٥
 ١٠٢٦
 ١٠٢٧
 ١٠٢٨
 ١٠٢٩
 ١٠٣٠
 ١٠٣١
 ١٠٣٢
 ١٠٣٣
 ١٠٣٤
 ١٠٣٥
 ١٠٣٦
 ١٠٣٧
 ١٠٣٨
 ١٠٣٩
 ١٠٤٠
 ١٠٤١
 ١٠٤٢
 ١٠٤٣
 ١٠٤٤
 ١٠٤٥
 ١٠٤٦
 ١٠٤٧
 ١٠٤٨
 ١٠٤٩
 ١٠٥٠
 ١٠٥١
 ١٠٥٢
 ١٠٥٣
 ١٠٥٤
 ١٠٥٥
 ١٠٥٦
 ١٠٥٧
 ١٠٥٨
 ١٠٥٩
 ١٠٦٠
 ١٠٦١
 ١٠٦٢
 ١٠٦٣
 ١٠٦٤
 ١٠٦٥
 ١٠٦٦
 ١٠٦٧
 ١٠٦٨
 ١٠٦٩
 ١٠٧٠
 ١٠٧١
 ١٠٧٢
 ١٠٧٣
 ١٠٧٤
 ١٠٧٥
 ١٠٧٦
 ١٠٧٧
 ١٠٧٨
 ١٠٧٩
 ١٠٨٠
 ١٠٨١
 ١٠٨٢
 ١٠٨٣
 ١٠٨٤
 ١٠٨٥
 ١٠٨٦
 ١٠٨٧
 ١٠٨٨
 ١٠٨٩
 ١٠٩٠
 ١٠٩١
 ١٠٩٢
 ١٠٩٣
 ١٠٩٤
 ١٠٩٥
 ١٠٩٦
 ١٠٩٧
 ١٠٩٨
 ١٠٩٩
 ١١٠٠

يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين
 اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين
 انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين
 ١٢٩١
 ٩١٧
 ٢١٦٤
 ٢٤١٩

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك
 ١٠١٦
 ١٠١٧
 ١٠١٨
 ١٠١٩
 ١٠٢٠
 ١٠٢١
 ١٠٢٢
 ١٠٢٣
 ١٠٢٤
 ١٠٢٥
 ١٠٢٦
 ١٠٢٧
 ١٠٢٨
 ١٠٢٩
 ١٠٣٠
 ١٠٣١
 ١٠٣٢
 ١٠٣٣
 ١٠٣٤
 ١٠٣٥
 ١٠٣٦
 ١٠٣٧
 ١٠٣٨
 ١٠٣٩
 ١٠٤٠
 ١٠٤١
 ١٠٤٢
 ١٠٤٣
 ١٠٤٤
 ١٠٤٥
 ١٠٤٦
 ١٠٤٧
 ١٠٤٨
 ١٠٤٩
 ١٠٥٠
 ١٠٥١
 ١٠٥٢
 ١٠٥٣
 ١٠٥٤
 ١٠٥٥
 ١٠٥٦
 ١٠٥٧
 ١٠٥٨
 ١٠٥٩
 ١٠٦٠
 ١٠٦١
 ١٠٦٢
 ١٠٦٣
 ١٠٦٤
 ١٠٦٥
 ١٠٦٦
 ١٠٦٧
 ١٠٦٨
 ١٠٦٩
 ١٠٧٠
 ١٠٧١
 ١٠٧٢
 ١٠٧٣
 ١٠٧٤
 ١٠٧٥
 ١٠٧٦
 ١٠٧٧
 ١٠٧٨
 ١٠٧٩
 ١٠٨٠
 ١٠٨١
 ١٠٨٢
 ١٠٨٣
 ١٠٨٤
 ١٠٨٥
 ١٠٨٦
 ١٠٨٧
 ١٠٨٨
 ١٠٨٩
 ١٠٩٠
 ١٠٩١
 ١٠٩٢
 ١٠٩٣
 ١٠٩٤
 ١٠٩٥
 ١٠٩٦
 ١٠٩٧
 ١٠٩٨
 ١٠٩٩
 ١١٠٠

يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين
 اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين
 انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين
 ١٢٩١
 ٩١٧
 ٢١٦٤
 ٢٤١٩

ببیند و بگوید که این طبع در این
جمله که نشان بر عجل است
فرزادش ز شرف بدو نیست
فرزادش ز غیب بدو نیست
علم بدین را اولی است
بدین از عقل ختم اول نمود
تا که در این جای ز حال
تا جان حاجت او میخشد
صد او را اولی از جان
صد او را اولی از جان
که در حقیقت زود ما
که در حقیقت زود ما
علم بدین است که در حق
علم بدین است که در حق

ببیند که در این طبع در این
جمله که نشان بر عجل است
فرزادش ز شرف بدو نیست
فرزادش ز غیب بدو نیست
علم بدین را اولی است
بدین از عقل ختم اول نمود
تا که در این جای ز حال
تا جان حاجت او میخشد
صد او را اولی از جان
صد او را اولی از جان
که در حقیقت زود ما
که در حقیقت زود ما
علم بدین است که در حق
علم بدین است که در حق

ببیند که در این طبع در این
جمله که نشان بر عجل است
فرزادش ز شرف بدو نیست
فرزادش ز غیب بدو نیست
علم بدین را اولی است
بدین از عقل ختم اول نمود
تا که در این جای ز حال
تا جان حاجت او میخشد
صد او را اولی از جان
صد او را اولی از جان
که در حقیقت زود ما
که در حقیقت زود ما
علم بدین است که در حق
علم بدین است که در حق

تا که در این طبع در این
جمله که نشان بر عجل است
فرزادش ز شرف بدو نیست
فرزادش ز غیب بدو نیست
علم بدین را اولی است
بدین از عقل ختم اول نمود
تا که در این جای ز حال
تا جان حاجت او میخشد
صد او را اولی از جان
صد او را اولی از جان
که در حقیقت زود ما
که در حقیقت زود ما
علم بدین است که در حق
علم بدین است که در حق

ببیند که در این طبع در این
جمله که نشان بر عجل است
فرزادش ز شرف بدو نیست
فرزادش ز غیب بدو نیست
علم بدین را اولی است
بدین از عقل ختم اول نمود
تا که در این جای ز حال
تا جان حاجت او میخشد
صد او را اولی از جان
صد او را اولی از جان
که در حقیقت زود ما
که در حقیقت زود ما
علم بدین است که در حق
علم بدین است که در حق

توسعه عجب و شگفتی
لبیان الغریب
در زمین طلا بنام غریب
در بیان بخت زمان با کرم
کامدیر الدجابل صابر الهی
کاشمسی علی صلوات الله
بخت خانه تیان با بهار
روز زنده روز افروز بنابر
عجب کل غریب بناها
فامین سام سوره سمر
اورا بنیست در جنت
که روز زنده روز افروز
منبع تم حلال السلام هم کل داع
منبع تم حلال کتب

روزان روز اقبال است از نور
روزان روز اقبال است از نور
روزان روز اقبال است از نور
روزان روز اقبال است از نور
روزان روز اقبال است از نور
روزان روز اقبال است از نور
روزان روز اقبال است از نور
روزان روز اقبال است از نور
روزان روز اقبال است از نور
روزان روز اقبال است از نور

بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف

بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف

بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف
بن فام شند از هر طرف

در میان رنگ و آب
در میان رنگ و آب
در میان رنگ و آب

بسیار در میان رنگ کردن کما حدت به رنگ قدیم و جدید چه بنویسد
فصل اول رنگ کردن عروسک بوسه زدن مویز سبزه یا زرد از این کل چند رنگ
خواهند و او را نیم گفته در قفاز رنگند و اندک آب بر او بریزند تا نیم گیرد
روز دیگر در یک زرع کره بس چهار گوشه کند و آب در او بریزد تا زرد آب
از او بکلی برود امتحان به پاره پنجه باید از چند چرخه شود اگر فعل شود
هنوز زرد آب دارد و همچنان بنیله بر او بریزند تا بنیله فعل کرده اند که معصوم
نیک بیفتد و در اقطاب بزرگ نشسته تا نیم خشک شود الفاه بگیرند در
سوده باید الفاه بگیرند زاج سوده مزه سیراب کردن بهلوی بروی خشکند
و بدست بماند چند آنکه کشته شود و غایت کشته آن باشد که قدری
از این معصوم در قفاز آب بریزند و بر سر آب بسیند کشته نشود
و اگر رنگ او در آب نشیند کشته شود باشد الفاه در کره با سر کنند
و بیاد بریزند و چون اول آب بران بریزند آب عمل خواهد آمد در آب جدا
دارند که این عروسک خواهند بود و مرتبه دوم آب از او گیرند و بعد از آن
چون خواهند که کاغذ یا جامه رنگ کنند برین آب اندازند سفید یا آبی
یا آب انبلی از اینها هم که ام باشد قدر در میان بریزند و دست در آن آب
انند چون گفتند هنوز آب آنرا کم باشد بجز ایند و چون کم شود کف آب
ایستاده مانده باشد بیارند کاغذ سفید هموار سطر و قابی بعد از آن کاغذ رنگ
در میان این قاب کتف و کاغذ در آن رنگ افکنند اگر غلیظ در غایت سطر
بماند

باشد دو پاس در رنگ بکند و اگر نه یکی عروسک لطیف آید چون خشک شود
بهره گفتند که بریند راه بسیار در آن حال که رنگ افکنند کفایت
را کنند و بر کشند بنیله بریند رنگ خود قبل از آن که آب آنرا
در میان معصوم بریزند در میان زرد فقط بر کشند تا رنگ خود بر کشند
رنگ شیداب زرد آبی که اول از معصوم آمده باشد کاغذ در آن کشند
چون خشک شود در آب سرخ اندازد غنمی شود رنگ سبز درود
زرد آب به در آن میل که هم رسد سبز لطیف آید رنگ چمنی خواهد بود
زرد آب در دو رنگ میل بکند رنگ کشته چمنی آید رنگ زرد است در زعفران
در شیشه ظرف کشته و قدر آب سرخ در او بریزند و نیم اور بیشتر بگذرانند بعد از آن
بیا لند و کاغذی در آن تر کنند زرد در او بر بیشتر رنگ خواهند بیشتر بدارند
رنگ خضر تر نو زفته بگیرند بهمان دستور که در زعفران گفته شد عمل کنند
رنگ در بستند قدر استخوان افرو در زبان طریق که در زعفران گفته
عمل کنند نیک آید رنگ در دای که نیر سفید باشد و نیم فعل اول کاغذ سفید بر آب
معصوم افکنند چنانکه فرود نرود و نگذارد چون نیک رنگ گیرد و بر در آن چنانکه
خضر سفید بخورد رنگ که نیم زرد و نیم سرخ کنند چون خشک شود نیم بیکر
در زعفران افکنند و نیم زرد بماند یا زرد و نیم فعل رنگ بنفشه کف سبز که گذر
باغها که دیوار از خار سفته اند مزه و بیجیده بچیده بالا برود از رنگ او

در صورتی که در وقت خوردن آن در معده باد و نفوس در وقت خوردن آن در معده باد و نفوس در وقت خوردن آن در معده باد و نفوس

زنگ لاجورد است و باور و زنگش او سفید می گویند و در معده آن گل رنگ
می خوانند او را بیا رنگ و بوی بند و آب او را می کشند و صاف کنند کاغذ را در او
تر کنند بنفش شود در رنگ کاغذ و مس چهار حصه از رنگ در یک حصه معصفر
رنگ آبی که کشند رنگ سبز بزرگ میشود در غایت خوب کلکون قدر تقم را
پاره پاره کرده دردی با کیزه بچوشند و سفید قدر صل کرده با او بیا رنگ
و در کاغذ را آب شیبایی بدارند و خشک کنند و الفه باب تقم بر آورند و خشک
کنند و مهره رند رنگ زرد لیمونی قدر زعفران صل کرده و صاف کرده
ورق در هم چنانکه زرد رنگ باشد یا آن بیا رنگ و اول کاغذ را با شیبایی
تر آورند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن زعفران که زرد آبی بخوراند
و در او تر کنند زرد شافتن شود بر لیمونی لطیف است و کف
رنگ بخی کاغذ را بر آن صفت که محض شد با شیبایی بر آورند
و از معصفر بر آورند اگر زرافتن صافند راه همین است
رنگ بجانز کاغذ را با تقم رنگ کرده باشد با آب که بود بر آورند
رنگ فستقی کاغذ را با آب که بود و زعفران بر آورند
فستقی شود رنگ معصفر کاغذ را با آب که بود و ما
بدانند همچنان شود رنگ انار کاغذ سبز با تقم
بر آورند رنگ روشن شود کاغذ شیبایی داده را با آب که بود و سفید
بر آورد رنگ طوطی را با زنگ معصفر که در عمل زنگ را است

بر آورده بر سفید شود مانند طوطی و لطیف شود اگر زرافتن کشند لیمونی
رنگ لاجورد را کاغذ با آب رنگ کل پیس بر آورند رنگ قرمز
قدر سفید را کلکون ببالند و کاغذ در آن بکشند رنگ قلعی
زنگ رنگ که گفته شد قدر سبط تر کرده و دره پنز جو یک رنگ پیس
از پیچید و شیبایی بر داده محل خود بر کشند صاف در وقت قلعی شود
زرافتن کشند و خشک زرد و مهر زنگ خوب است
رنگ کل بنفشه کون صفت بود و از آب لیمون بنویسند رنگ
بر آید اول کاغذ را در معصفر تر کنند و صون بدین رنگ
ببرون آورند معصفر لیمون در آن شیبایی بکشند
کشند از آب لیمون بنویسند لغایت لطیف بود م سب
مانند کسین شود رنگ سبز در وقت خوردن آن
کشند که عیار شود با صبغ عمر صاف حل کنند و نصف زنج
نیل کل سب بید بوی صاف کنند و کاغذ در آن بکشند رنگ
نیک آید رنگ کل انار بیا رنگ کل انار که بکشند و در کاغذ
چین کشند و بگذارند صاف شود و کاغذ شیبایی در آن تر کنند
معصفر بر آورند رنگ سبز در وقت خوردن آن عمل زنگ را بر آورند

کا محمد اور ان دکھا کر کہ وقت کتنے دور تک بکشد اتر آہوا
ہر جا کہ ضولہ ہند کا رہندہ اس میں حمص فرعون کو کہند

منسب الی امیر المؤمنین

تَعْرِفُ فَعَلٌ لِلنَّبِيَّةِ ذَاتِ
فَعَمَّرَ الْعَنَقِيَّ لِلْحَادِثَاتِ
لَدَا نَتْفَانَا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ
فَعَلَّ ابْنُ ابْنِي هَالِكِ بْنِ هَالِكِ
فَلَا يَبْدُ مِنْ كَوْنٍ بِمَا هُوَ كَائِنٌ
أَتْرَجُ حُجَّاجَةً مِنْ حَيَاةٍ سَقِيمَةٍ
سُرُورٌ مَوْصُولٌ بِفَقْدَانٍ لَذَّةٍ
وَحُبٌّ لِلدُّنْيَا عَزِيزٌ وَبِاطِلٌ
وَسَوْفَ تَلْقَى حَالًا لَيْسَ عِنْدَهُ
يَمِينٌ أفعال العباد ليطفئه
وَمَنْ حَسِنَتْ أفعاله فَهُوَ فَائِزٌ
أذا كان هذا النوع من كان قبلنا
فَلَنْ نَعْلَمَ أَنْ سَوْفَ تَدْرِكُنِي
وَكُلٌّ مِنْ أَوْدِي مِنَ الْجِبِلِّ لِأَحَقِّ
تَنَاهَيْهِ سَاعَاتُهَا وَالذَّقَاتُ
وَتَطَرُّقُنَا الْمَعَادَاتِ الطَّوَارِقِ
بِمَنْ ضَمِنْتَهُ خَيْرُهَا وَالْمَشَارِقِ
وَلَا يَدُ مِنْ أَيْتَانِ مَا هُوَ سَائِقٌ
وَسَهْمِ الْمَنَادِي لِلخَلِيقَةِ اشْتِقِ
وَمِنْ دُونَ مَا تَقْوَاهُ تَأْتِي الْعَوَاقِبُ
وَفِي ضَمْنِهَا لِلرَّاعِيَيْنِ الْبَوَاقِبُ
سِوَى الْعَدْلِ الْخَفِيِّ عَلَيْهِ النَّفَقِ
وَيُظهِرُ مِنْهُ عِنْدَكَ الْحَقَائِقُ
وَمَنْ فَحَّتْ أفعاله فَهُوَ رَهِيقٌ
فَانَا عَلَى أَنَا هُمْ تَدْلَا حَقُّ
دَلْوَعِصْتِكَ الرَّاسِيَاتِ الشُّعْرُوقِ

كتابنا من
بني هاشم بن المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والسلام على محمد وآله
الطيبين الطاهرين وبعد فهذه جملة احاديث وردت عن ائمتنا
العصويين في شرافة قم واهله على ما ضبطها علماء وفارضوان الله
عليهم والحمد لله الذي جعلنا من شيعة آل محمد ومن اهل هذه البلدة
الطيبة واسأل الله تعالى ان تلك البلدة الطيبة مقرى حبي حبيب
ومدني في مماتي وهو حسبي ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير واليه
المرجع والمصير قال الحسن بن محمد بن الحسن قمى قال روى سبعين
عبد الله بن خلف عن الحسن بن محمد بن سعد عن الحسن بن علي الحراني
عن عبد الله بن سنان سئل ابو عبد الله عليه السلام اين بلاد الجبل
فانما قد روي انه اذا رد اليكم الامر يخسف بعضها فقال
ان فيها موضع يقال له نجر ويستمر بقم وهو معدن شيقينا
فاما الري فويل له من جناحيه وان الامن فيه من
قم واهله ما جناحه قال عليه السلام احدهما بغداد والآخر
فانة تلتقي فيه سيوف الخراسانيين وسيوف البغداديين فجعل الله
عقوبتهم فيلكنهم فياوى اهل الري الى قم فيؤويهم اهل قم ثم يفلتون
الى

الري موضع يقال له اردستان باسنا عن عبد الواحد البصري
عن ابي واهل عن عبد الله الليثي عن ثابت البناني عن نسي بن
مالك قال كنت ذات يوم جالسا عند النبي صلى الله عليه وآله
اذ دخل عليه علي بن ابي طالب عليه السلام فقال صلى الله عليه وآله
الى يا ابنا الحسن ثم اعنقه وقبل بين عينيه وقال يا علي الله عز
عرض ولا يتك على السموات فسبقت اليها السماء السابعة
فزينها بالعرش ثم سبقت اليها السماء الرابعة فزينها بالبيت
المعمر ثم سبقت اليها السماء الدنيا فزينها بالكواكب ثم عرضها
على الارضين فسبقت اليها مكة فزينها بالكعبة ثم سبقت
اليها المدينة فزينها ثم سبقت اليها الكوفة فزينها بال
ثم سبق اليها قم فزينه بالعرب ففتح اليه بابا من ابواب الجنة
وعن محمد بن قتيبة الهادي والحسن بن علي الكساري عن
علي بن النعمان عن ابي الاكراد علي بن ميمون الصايغ عن ابي
عبد الله عليه السلام قال ان الله اجتمع بالكوفة على ساير البلاد
وبالمؤمنين من اهلها على غيرهم من اهل البلاد واجتمع
قم على ساير البلاد وباهلها على جميع اهل المشرق والمغرب
من الجن والانس ولم يدع الله قم واهله مستضعفا بل
بل وفقهم وايدهم ثم ان الذين راهاه بقم ضعيف ذليل
ولو لا ذلك لاسرع الناس اليه فخر به وبطل اهله فلم يكن حجة

على سائر البلاد و اذا كان كذلك تستقر السماء والارض و ينظروا
طرفه عين و ان البلاد امدفوع عن قمر اهلها و سياتي زمان تكون
بلدة قمر و اهلها حجة على الخلايق و ذلك في زمان غيبة قائمنا عليه السلام
الى الظهور و لو لا ذلك لساخرت الارض باهلها و ان الملكة لتفزع
الى البلاد عن قمر و اهلها و ما قصد مجتار سوا اقصمه قاصم من التجارين
و شغلهم بدهية او مصيبة او عدو و ينسى الله التجارين في
دولتهم ذكر قمر و اهلها كما سواد ذكر الله ثم قال و روى باسائده
عن الصادق عليه السلام انه ذكر كوفه قال استحلوا الكوفة من المؤمنين
و يارزنها العلم كما يارز الحية عن حجرها ثم يظهر العلم من بلده
بلدة يقال قمر و تصير معدنا للعلم و الفضل حتى لا يبقى في الارض
مستضعف في الدين حتى المخدرات في الحال و ذلك قرب
غيبة قائمنا فيجعل الله قمر و اهلها قائمين مقام الحج و كولا ذلك
لساخرت الارض باهلها و ليسبق في الارض فيفيض العلم منه الى
سائر البلاد في المشرق و المغرب فيتم حجة الله على الخلق حتى لا يبقى
على الارض احد لم يبلغ اليه العلم و الدين ثم يظهر القائم عليه السلام
و يصير سببا للنعمة الله و يحثه على العبادات لا ينتقم من العباد
الا بعد ان كان حجة **و عن ابن عباس** قال الذي نقيب الرى قال سمعت
ابا الحسن علي بن محمد عليه السلام يقول انما ستمى القم به لانه لما وصلت
السفينه اليه في طوفان نوح عليه السلام قامت وهو قطعوه من
بيت المقدس **و عن الحسن بن يوسف** عن خالد بن يزيد عن ابي عبد الله
قال

قال ان الله اختر من جميع البلاد كوفة و قمر و قنيس **و عن احمد**
بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن ابي جميل بن الفضل بن صالح
عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا عمت البلادان **و الفتن**
فعلينكم بقمر و حو اليها و نواحيها فان البلاد امدفوع عنها
و عن احمد بن خزيمة بن سعد عن اخيه موسى بن خزيمة قال قال
ابي ابو الحسن الرضا عليه السلام العرف موضع يقال له و رازدهار قلت
لعمري فيه ضعيفان فقال الرضا و تمسك به ثم قال ثلث مرات
لعمري موضع و رازدهار **و عن احمد بن محمد بن عيسى** عن محمد بن خالد بن
عن سعد بن سعد الاشعري عن جماعة عن ابي عبد الله عليه السلام
قال اذا عمت البلاد اقالا من في كوفه و نواحيها من السواد و قمر
من الجبل و نعم الموضع قمر الخائف الطائف **عن محمد بن سهل** بن
عن ابيه عن جده عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا فقد الامن
في البلاد و ركب الناس على الخيول و اعترى النساء و الطيب
فالهرب عن جوارح قلت جعلت فداك الى اين الى كوفه و نواحيها
او الى قمر و حو اليها فان البلاد امدفوع عنها **و يعقوب بن يزيد**
عن محمد بن ابي عمير عن جميل بن دراج عن زرارة اعين عن الصادق
قال اهل خراسان اعلامنا و اهل قمر انصارنا و اهل كوفه اوتاننا
و اهل هذا السواد منا و نحن منهم **و عن سهل بن زياد** عن عبد
الحسن بن اسحق الناصح مولى جعفر عن ابي الحسن الاول عليه السلام
قال قمر عشرا ل محمد و ماوى شيعتهم و لكن سيهلك جماعة

من شيئا فهم معصيه ابا لهم ولا استخفاف ولا استخفافه بالاسخنة بكرة لهم
ومشايتهم ومع ذلك يدفع عنهم شر الاعادي وكل سوء **وعن**
سهل عن الحسين محمد الكوفي عن محمد بن حمزة القاسم العلوي عن
عبد الله بن العباس الهاشمي عن محمد بن جعفر عن ابيه الصادق
قال اذا اصابتكم بليية وعناء فعليكم بقم فانه ماوى الفاطميين
ومستراح المؤمنين وسياتي هناك ينفر اولياونا ومحبونا عنا
ويبعدون منا وذلك مصلحة لهم لكيلا يرفوا بولائنا ويحقدوا
بذلك دما لهم واموالهم وما اراد احد بقم واهله سوء الا اذله
الله والاعداء من رحمة **وعن سهل** عن احمد بن عيسى البرازي عن
ابي سحوق العلاف النيشابوري عن واسط بن سليمان عن ابي
الحسن الرضا عليه السلام قال ان للجنة ثمانية ابواب لا اهل قم واحد
منهم فطوبى لهم ثم طوبى لهم **وعن احمد بن محمد عيسى** عن محمد بن خالد
عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام قال كنا عند جالسين
اذ قال مستند خراسان خراسان سجستانا سجستانا كما في النظر الى اهلها
راكبين على الجمال مسرعين الى قم **وعن معقوب بن يزيد** عن ابي الحسن
الكرخي عن سليمان بن صالح قال كنا ذات يوم عند ابي عبد الله
فذكر فتى بن عباس وما يصيب الناس منهم فقلنا جعلنا فداك
فاين المفرغ والمفر منهم في ذلك الزمان فقال الى كوفه وحواليها والى
قم ونواحيها ثم قال في قم شيعتنا ومواليها وتكثر فيه العمارة **بقصه**
الناس

الناس ويجمعون فيه حتى يكون الحرج من بلدتهم **وفي بعض**
روايات الشيعة ان قم سلبت في العمارة الى ان يشتري من صنع من
بالف درهم **وفي خطبه** الملاحم لامير المؤمنين عليه السلام التي خطب
بها بعد واقعة الجمل بالبصرة قال خرج الحسن صاحب بيتنا
مع جم كثير من حمله ورجله حتى ياتي نيشابور ليفتحها ويقسمها
ثم ياتي اصبهان ثم الى قم فيقع بينه وبين اهل وقعة عظيمة
يقتل فيها خلق كثير فيهم اهل قم فيذهب الحسنى او الهتم **يسمي**
ذرايرهم ونساءهم ونحرب دورهم فيفرغ اهل قم الى الجبل يقال
له وراذهار فيقيم الحسنى ببلدهم اربعين يوما ويقتل منهم
عشرين رجلا ويصلب منهم رجلين ويوحل عنهم **وعن علي بن**
عيسى عن ابي بن يحيى بن جندب عن ابي الحسن الاول عليه السلام
قال رجل من اهل قم يدعوا الناس الى الحق يجمع معهم قوم كزبر الحديد
لا تر لهم ابراج والعوصف ولا يميلون من الحرب ولا يخشون
وعلى الله يتوكلون والعاقبة للمتقين **وباستنا** عن غفان
البصري عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال لي ادرى لم سمي
قم قلت الله ورسوله وانت اعلم قال انما سمي قم لان اهل
يجمعون مع قائم آل محمد صلوات الله عليه ويقومون معه
ويستقيمون عليه وينصرون **وعن علي بن عيسى** عن علي بن
محمد بن الربيع عن صفوان بن يحيى سابع السابري قال كنت يوما

عند أبي الحسن عليه السلام فجزى ذكر قمر واهله وميلهم الى المهدي
 عليه السلام فترحم عليهم وقال رضى الله عنهم قال ان الجنة ثمانية
 ابواب وواحد منها لاهل قمر وهم خيار شيعتنا من بين سائر البلاء
 نعم الله تعالى ولا يتنا في طينتهم **وروى** بعض اصحابنا قال كنت
 عند ابي عبد الله عليه السلام جالسا اذ قرأ عليه السلام هذه الآية
 حتى اذا جاء وعدا ولهما بعثنا عليهم عباد لنا اولى بائس دين
 فجاؤا خلال الديار وكان وعدا مفعولا فقلنا جعلنا فداك
 من هؤلاء فقال عليه السلام ثلث مرات هم والله اهل قم **وروى**
 عن عدة من اهل الري فقال عليه السلام حرمنا باخواننا من
 اهل قم فقالوا نحن من اهل الري ^{القمي} فاعاد عليه السلام الكلام قالوا لك
 مرارا واجابهم السلام بمثل ما اجاب به علي بن ابي طالب قال عليه السلام
 ان الله حرمنا وهو مكة وان لرسوله حرمنا والله حرمنا هو الدينه
 وان لامير المؤمنين عليه السلام حرمنا وهو الكوفة ^{وقالوا ان}
 لنا حرمنا وهو بكة قم وستد فن فيها امرة من اولادى ^{الرسول}
 تسمى فاطمة فن زارتها وجبت له الجنة قال الراوى وكان هذا
 الكلام منه عليه السلام قبل ان تولد الكاظم عليه السلام ^{في روايات}
 ان رسول الله صلى الله عليه واله لما اسرى به راي ابليس باركا
 بهذه البقعة فقال له قم يا ملعون فسميت بذلك **وروى**
 عن الائمة عليهم السلام لولا القميون رضاع الدين **وروى** مرفوعا
 الى محمد بن يعقوب الكليني باسناده الى علي بن موسى الرضا عليه السلام
 قلا

قال اذا عمت البلدان الفتن فعليكم بقم وحواليها وواحيها فان
 البلاد مدفوع عنها **وقال** عليه السلام لزيد بن ابي عمير عن ابي بصير
 قال الشيخ عنده يا سيدي ان اريد الحرج عن اهل بيتي فقل
 كثرت السفهاء فقال لا تفعل فان البلاد يدفع بك عن اهل قم
 كما دفع البلاد عن اهل بغداد بابي الحسن الكاظم عليه السلام **وعن سهل**
 بن زياد عن علي بن ابراهيم الجعفي عن محمد بن الفضل عن عدة
 من اصحابنا عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال ان لعلي قم
 ملكا وفرف عليها جناحيه لا يريد حاجبا والتسوء الا اذا به
 الله كذوب الملح في الماء اشار الى عيسى بن عبد الله فقال عليه السلام
 سلام على اهل قم سقى الله بلادهم الغيث وينزل عليهم البركات
 ويبدل سيئاتهم حسنا هم اهل ركوع وسجود وقيام
 وقعود هم الفقهاء والعلماء الفها هم اهل الديانة والرواية
 وحسن العبادة وقال ابو عبد الله عليه السلام الفقيه القمي
 في كتاب البلدان ان ابالموسى الاشعري روى انه سئل
 امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام من اهل الدين خير ^{الوضع}
 عند نزول الفتن وظهور السيف فقال السلام الموضع يوضع
 ارض الجبل فاذا اضطربت خراسان ووقعت الحرب
 من اهل حرجان وطبرستان وضربت سجستان فاسلم
 الموضع ويند قصبة الا قم تلك البلدة التي يخرج منها

انصار خير الناس ابا داما وجدا وجدة وعمما وعممة تلك التي تسمى
الزهراء بها موضع قدم جبرئيل وهو الموضع الذي تبع منه الماء
الذي من شرب منه امن من الداء ومن ذلك الذي عجن الطين
الذي عمل منه كهينه الطير ومنه يغتسل الرضا عليه ومن
ذلك الموضع يخرج كبش ابراهيم عليه السلام وعسى موسى وخاتم
سليمان وفي رواية الشيعية في فضل قم واهلها مارواه الحسين
بن علي بن الحسين بن بابويه القمي باسناد ذكرها عن ابي عبد الله
الصادق عليه السلام عن رجل دخل عليه فقال يا بن رسول الله اني
ان اسئلك عن مسألة لم يسئلك احد قبلي ولا يسئلك احد بعدي
فقال عساك تسالني عن المحشر والمنشر فقال الرجل اى والذي
بعث محمدا بالحق بشيرا ونذيرا ما اسئلك لاعنه فقال محشر
الناس كلهم الى بيت المقدس لا بقعة بعرض الجبل يقال لها
قم فانهم يجاسبون في حفرة ويحشرون في حفرة
الى الجنة ثم قال اهل قم مغفور لهم قال فوثب الرجل على صلته
وقال يا بن رسول الله هذا خاصة لاهل قم قال نعم ومن
يقول بمثل مقالهم ثم قال اريدك قال نعم قال حدثني ابي عن
ابيه عن جدته قال قال رسول الله صلى الله عليه واله نزلت الى
بقعة بارض جبل خضراء احسن لو نامن الرغفران واطيب راحته

المسك

المسك اذا فيها شيخ بارك على راسه برنس فقلت جبرئيل هذا
البقعة قال فيها شيعه وصيتك علي بن ابي طالب قلت فمن الشيخ البار
فيها قال ذلك بليل للعين عليه اللذة قلت فما يريد منهم قال يريد
ان يصدم عن ولاية وصيتك علي ويذعوم الى الفسق والفسق
فقلت يا جبرئيل هوني اليه فاهوى بنا اليه من سرع من برق
خاطف فقلت له قم يا ملعون فاسرك المرحه في نساءهم واولادهم
لان اهل قم شيعتي وشيعه وصيتي علي بن ابي طالب **وردى**
محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن محمد بن الحسن الحضري عن محمد بن
بهلول عن ابي سلمة العبد عن ابي عبد الله الصادق عليه السلام
قال تربة قم مقدسة واهلها متاوخن منهم لا يريدون جبار بسوء
لا تجلت عقوبته نار جهنم **واسناده** عن الصادق عليه السلام
قال قم بلدنا وبلد شيعتنا مطهرة مقدسة قبلت ولا يتناهل
البيت لا يريدون احد بسوء لا تجلت عقوبته ما لم يخونوا
اخوانهم فاذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم جبارا سوا انهم
انصار قاعنا ودعاه حقا ثم رفع راسه الى السماء وقال
اللهم اعصمهم من كل فتنه ونجهم من كل هلكة
ثم ذكر صاحب التاريخ المشاهد والقبور الواقعة
في بلدة قم فقال انها قبر فاطمة بنت موسى بن جعفر عليهم السلام
وردى ان زيارتها تقادل الجنة **وردى** شيخ قم انه

لما خرج المأمون عليه اللعنة على بن موسى الرضا عليها السلام من المدينة
الى مرو في سنة مائتين خرجت فاطمة اخته عليها السلام في سنة مائتين
احدى وما تين تطلبه فلما وصلت الى ساوه مرضت فسالت كم يني بين قم
قالوا عشرين فراسخ فامرت خدامها فذهب بها الى قم وانزلها في بيت
موسى بن خنيزج بن سعد ولاصح انه لما وصل الخبر الى سعد
اتفقوا وخرجوا اليها ان يطلبوا منها النزول في بلده قم فخرج من بيتهم
موسى بن خنيزج فلما وصل اليها اخذ بزمام ناقتها وجرها الى قبة و
انزلها في دراره فكانت فيها سبعة عشر يوما مضت الى رحمة الله
ورضوانه فدفنها موسى بعد التفضيل والتكفين في ارضه وهي
التي الان مدفنها وبنى على قبرها سقفا من البوارى الى ان مضت
زينب بنت الجواد عليها السلام عليها قبة **وهي** الحسين بن علي بن
موسى بن بابويه عن محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد انه لما توفيت
فاطمة رضي الله عنها وغسلوها وكفنها ذهبوا بها الى ابلان
ووضعوها على سرداب جفروه لها فاختلف السعد بنهم
في من يدخل السرداب ويدفن فيها فاتفقوا على خادم الشيخ
كبير صالح يقال له قادر فلما بعثوا اليه راوا راكبين سرعين
متلثمين ياتيان من جانب الرملة فلما قربا من الجبارة نزلا
وصليا عليها ودخلا السرداب واخذ الجبارة دفنهاها
ثم خرجا وركبا وذهبا ولم يعلم احد منها والمحراب الذي
فاطمة تصلى عليها موجود الى الان في دار موسى بن خنيزج
ثم مات

ثم ماتت ام محمد بنت موسى بن محمد بن علي الرضا عليه السلام مدفونها
في بيت فاطمة رضي الله عنها ثم توفيت ميمونه اختها مدفونها
هناك ايضا وبنوا عليها قبة ودفن فيها ام سعي جارية محمد بن
ام حبيبة جارية محمد بن احمد بن الرضا واخت محمد بن موسى
ومنها قبر ابي جعفر موسى بن محمد بن علي الرضا عليه السلام قال وهو اول
من يدخل من السادات الرضوية قبره وكان مبرقا دارا عما فخر
العرب من قم ثم اعتذر منه وادخلوه واكرموه واشتروا من
اموالهم له دارا اذخرا ع وحسن حاله وشترى من ماله الرضا
قوى ومزادع فباعت اليه اخوة ريفت ام محمد وميمونه
بنات الجواد عليه السلام فمرو بهن بنيت موسى فدفن
عند فاطمة رضي الله عنها وتوفى موسى ليلة الاربعاء
ثامن شهر ربيع الاخر من سنة ست وتسعين وما بين
ودفن في الموضع المعروف بانه مدفنه ومنها قبر ابي علي
محمد بن احمد بن موسى بن محمد بن علي الرضا عليه السلام توفى
في سنة خمس وعشرون وثلثمائة ودفن في مقبره محمد بن موسى
ثم ذكر مقابر كثير من السادات الرضوية وكثير من
اولاد محمد بن جعفر الصادق عليه السلام وكثير من احفاد
علي بن جعفر وقبور كثير من السادات الحسينية وكان
الزاهل قم من الاستغنين وقال رسول الله صلى الله عليه

اللهم اغفر للاشعريين صغيرهم وكبيرهم وقال الاشعريون مني
 وانا منهم وروى عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد عن
 ابي النخعي عن محمد بن اسحق عن الزهري قال قال رسول الله صلى الله عليه واله
 لا ذر ولا اشعريون وكذبت مني لا يدلون ولا ينجون **وهذا**
 الاسناد عن ابي النخعي عن الزهري عن زيد بن اسلم قال قال
 للاشعريين لما قدموا انتم المهاجرين الى الانبياء من ولد اسمعيل
 ثم ذكر اخبار كثيرة في فضائلهم ثم قال من مفاخرهم ان اول
 من اظهر التشيع لقيم موسى بن عبد الله بن سعد الاشعري **وهي**
 انه قال الرضا عليه السلام لكريان بن ادم بن عبد الله بن سعد الاشعري
 ان الله يدفع البلاء بك عن اهل قم كما يدفع البلاء عن اهل نجد اذ
 بقى موسى بن جعفر عليهم السلام ومنها انهم الفوا المزارع والعقارات اكثر
 على الامة عليهم السلام ومنها انهم اول من بحث الخمس اليهم عليهم السلام
 ومنها انهم عليهم السلام الرواجعة كثير منهم بالهدايا والتحف **والالف**
 كابي حمزة ذكره ابن ادم وعيسى بن عبد الله بن سعد وغيرهم ممن
 يطول بذكرهم الكلام وشرفوا بعضهم بالحياتيم والخلع وانهم اشرفوا
 من دعب الخراي تورد الرضا عليه السلام بالف دينار من الذهب ومنها
 ان الصادق عليه السلام قال عمران بن عبد الله اظلك الله يوم لا ظل
 الا ظله انتهى ما اخرجته من تاريخ قم ومؤلفه من علماء الامامية
هذا ما ذكر في بحار الانوار ونقل من الكتب المختلفة من مصنفات العلماء
 الامامية رضوان الله عليهم فمنها ما في علل الشرايع من مصنفات
 شيخنا

رئيس الموحدين محمد بن علي بن بابويه القمي **في العلل** عن علي بن عبد الله
 الوراق عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى والفضل بن
 عامر عن سليمان بن مقبل عن محمد بن زياد الازدي عن عيسى بن
 عبد الله الاشعري عن الصادق جعفر بن محمد قال حدثني ابي عن جدي
 عن ابيه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله لما اسرى بي
 الى السماء حملني جبرئيل على كتفه الايمن فنظرت الى بقعة بارض الجبل حمراء
 احسن لونا من الرعفران واطيب عجا من المسك فاذا فيها شيخ على اسنانه
 برنس فقلت لجرئيل ما هذه البقعة الحمراء التي هي احسن لونا من الرعفران
 واطيب عجا من المسك قال بقعة شيعتك وشيعته وصيك على فقلت
 من الشيخ صاحب البرنس قال ابليس قلت فامر بد منهم قال يريد ان يصيدهم
 من ولاية امر المؤمنين ويدهوهم الى الفسوق والفجور فقلت يا جبرئيل
 اهوينا اليهم فاهوى بنا اليهم اسرع من البرق الخاطف بالبصر
 اللامع فقلت ثم يا ملعون فسارك اعداءهم في امواتهم واولادهم و
 نساؤهم فان شيعتي وشيعته على ليس لك عليهم سلطان فسميت قم
الاختصاص روى عن علي بن محمد العسكري عن ابيه عن جده عن امر المؤمنين
 عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله لما اسرى بي الى السماء
 الراجحة نظرت الى قبة من دواء لها اربعة اركان واربعة ابواب
 كلها من اسنن اخطرت يا جبرئيل ما هذه البقعة التي لم اذني
 السماء الراجحة احسن منها فقال جبرئيل هذه صورة مدينة تعال
 لها قم يجمع فيها عباد الله المؤمنين ينتظرون محمد او شفاعته للقيمة
 والحساب محرم عليهم النعم والاحزان والمكاره قال وسالت
 علي بن العسكري عليه السلام من ينتظرون الفرج قال اذا ظهر

المأ على وجه الارض الكش عن محمد بن مسعود وعلي بن محمد معا من الحسين
 بن عبد الله عن عبد الله بن محمد بن علي بن احمد بن حمزة عن عمران الفقي
 عن حماد الباب قال كنا عند ابي عبد الله عليه السلام ونحن جماعة ان دخل
 عليه عمران بن عبد الله الفقي فسأله وبره وبشه فلما ان قام فالتكلم
 عبد الله عليه السلام من هذا الذي بررت به هذا البر فقال من اهل
 بيت النجباء يعني اهل قم ما اوردتم جبار من الجبابرة الا قضمه **الله منه**
 بهذا الاسناد عن احمد بن حمزة عن المرزبان بن عمران عن ابيك بن
 عثمان قال دخل عمران بن عبد الله على ابي عبد الله عليه السلام فقرأ به
 ابو عبد الله عليه السلام فقال له كيف انت وكيف ولدك وكيف اهل
 وكيف بنو عمك وكيف اهل بيتك ثم حدثته قليلا فلما خرج قال **ابى عبد الله**
 عليه السلام من هذا قال هذا اخيب قوم الجبابرة ما نصب لهم جبار الا قضمه **الله**
 قال حسين عرضت هذين الحديثين على احمد بن حمزة فقال عرضهما
 ولا احفظ من رواهما **وروى** القاضى نور الله التسترى قدس
 روحه في كتاب مجالس المؤمنين عن الصادق عليه السلام انه قال **الله**
 ان الله حرما وهو ملكه الا ان لرسول **الله** حرما وهو المدينة الاوان
 لا امير المؤمنين حرما وهو الكوفة الا وان قم الكوفة الصغيرة الا ان
 للجنة ثمانية ابواب ثلثة منها الى قم تقبض فيها امره من ولدى
 اسمها فاطمة بنت موسى وتدخل لشفا عنها شيعة الجنة **الله**
وعن سعد بن سعد عن الرضا عليه السلام انه قال اذا عمت البلاد
 الفتن والبلايا فعليكم بقم وحو اليها ونواحيها فان البلايا مدفوع
 قال **الله** عليه السلام فله الجنة **ومنه** عنها

عن

وعن الرضا عليه السلام قال الجنة ثمانية ابواب ثلثة منها اهل قم
 فضوي لهم ثم طوبى لهم **وعن** امير المؤمنين عليه السلام انه
 قال صلوات الله على اهل قم سقى الله بلادهم الغيث ونزل عليهم
 البركات وببذل الله سيناتهم حسنتهم اهل ركوع وسجود وقيام
 وقعودم الفقهاء العلماء الفهلاء هم اهل الديانة والرواية وحسن
 العبادة **وروى** الشيخ الاجل عبد الجليل الرازى في كتاب **الله**
 باسناده عن النبي صلى الله عليه واله قال لما عرج في السماء
 مررت بارض بياض كافورية شتمت منها راحة طيبة
 فقلت يا جبرئيل ما هذه البقعة قال يقال لها ابنة عرضت لها
 رسالتك وولاية ذريتك فقبلت وان الله خلق منها رجلا
 يتولونك ويتولون ذريتك فتبارك الله **خبرنا**
اهلها **العبون** عن ابن تميم بن عبد الله القرشي عن ابيه عن
 احمد بن عمار الاضاري عن ابي الصلت الهروي قال كنت عند
 ابي عبد الله عليه السلام فدخل عليه قوم من اهل قم فسلموا عليه
 عليهم وقربهم ثم قال لهم حبايكم واهل افانتم شيعتنا حقا فسيب
 عليكم يوم تزوروني فيه توبتي بطوس الا فمن زارني وهو على
 غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته امته **ومنه** عن محمد بن
 الشيباني عن محمد بن جعفر الاسدي عن سهل بن زياد عن **الله**
 بن عبد الله الحسنى قال سمعت على بن محمد العسكري عليه السلام يقول

من خير بشر و يوسخ كل سنة فكتب جدى على بن ابي طالب عليه السلام
 هذه السنة المباركة فان فيها علم ما كان وما يكون من الامم المحموم
 في كل سنة الى يوم القيمة ^{السنه} الشكر الله تعالى اذا كان اول المحرم السبت
 يكون الشتاء باردا في جميع الامصار وتكثر الهبوبات والرياح و
 تعزل الحظه وتقل في سائر البلاد ويقع الموت في الضبيان الصغار
 وتكثر الحج ويقل العسل في سائر البلاد وتقع في الاشجار افة تقع
 في الدواب موت عظيم وتغزو العرب والحج ويكون الغلب العم
 يسبون حرمهم وتغزو الاسفار في بلاد الروم ويكثر الامن
 والحج في ارض بل ويكثر الخصب وتكون سنة مباركة على اهل بابل والله
 اول المحرم الاصح يكون الشتاء معتدلا البرد وتكثر الامطار
 في تلك السنة وتصاب بعض الاشجار افة وتصاب الفواكه والزرع
 بافة تحصل ويكون فيها اوجاع مختلفة ويكون العسل قليلا ويقع
 الموت في البقر ويكون اضر اسننه غلظ في الطعام ويكون حر وبرد بين
 السلاطين ويفقد رجلا عظيم الشأن لا يدري من قتله وتقتل الكواكب
 بعضها ايضا ويصلح حالهم بعد ذلك ويصلح احوال العامة ومعالمتهم
 والله اعلم واحكم اول المحرم الاثنين يكون نافعا للعلات
 اشتنا صالحا ويكون الصيف حرا شديدا ويكون نافعا للعلات
 والنبات لارض وتصح البقر وتكثر من عيهم وتكون سنة حاضرة
 معشبة نديه صالحه خاصة للبقر وتكثر العسل وترخص في بلاد
 الهند وتكثر الفواكه ويصح في المشرق افة وتصاب غلات بلاد
 فارس ويكثر الزكام في ارض الجبل ويفقه ملك من اللوك
 العرب ويكون بين العرب قتال عظيم وتصلح ملوك العرب والحج

اهل قم واهل ابيه مغفور لهم لزيادتهم لجدى على بن موسى الرضا
 عليه السلام بطوس لا ومن زاره فاصابه في طريقه قطرة من السماء

حرم الله جسده على النار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله ^{جمعين}
 خير الملوحة المروية عن مولانا جعفر بن محمد الصادق ابي عبد الله
 عليها السلام رواه ابو بصير رحمه الله عليه قال حضرت مجلس الامام ابي عبد الله
 جعفر بن محمد الصادق عليها السلام ذات يوم فقلت له يا بن رسول الله
 اريد ان تخبرني عما يكون وما لا تعلمه من امور السنة فقال لي يا ابا بصير
 اعلم انما اراد الله تعالى ان يقبض روح موسى بن عمران عليه السلام
 امره ان يودع الالواح التي كانت عنده الى الجبل الى ابن ففعل ذلك فما زالت
 تلك الالواح في ذلك الجبل الى ان بعث الله سبحانه وتعالى جدى محمد
 رسول الله صلى الله عليه واله فينبينا هو في بعض الايام جالس في المسجد
 اهله واصحابه واذا قد اقبل عليه قوم من اهل اليمن ومعهم الالواح وقالوا
 السلام عليك يا رسول الله اعلم اننا بيننا نحن سائرين واذا قد نشق الجبل
 وظهرت منه هذه الالواح فبينما نحن ننظر اليها واذا بها انف شمع
 صوته ولا نرى شخصه وهو يقول الالواح ودعية موسى بن عمران
 عليه السلام فخذها فسميها الى محمد بن عبد الله صلى الله عليه واله وسلمها
 الى جدى امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام فقال له يا رسول الله ما صنع
 بها قال كتبها واحفظها فان فيها علم ما كان وما يكون الى يوم القيمة
 والسمع منها نسخة تكون في ايدي شيعتك حتى يعلموا ما يكون في السنة

العجم العرب الله اعلم وحكم
 اول المحرم الثلثا تكون السنة شديدة البرد
 وتكثر الثلوج في بلاد الجبل والشرق وكثرة العسل وتصاب الاشجار بافحة
 تحصل وتكون بناحية المغرب من السماء افة من حمر ويرد وتصاب القلاب
 في تلك السنة ويخرج على السلطان خارجي ويقع في الشمام على اصعب
 في تلك السنة ويقتل بعضهم ايضا ويقع الموت في مواضعهم وتصلح
 مواشهم ارضيا بل وتكثر الادهان في تلك السنة والله اعلم وحكم
 اول المحرم الاربعاء يكون نافع لجميع الاشجار صالحا للحيال
 كلها او يقع الوباء في الناس والبهايم ويقع في ارض بابل غلاصة ويقع
 الحروب بين ملوك العجم والعرب وتقتل العجم العرب ويقتل بعضهم خلق كثير
 وتكون فتق كثره واضطراب شديد وهجوع عظيم في تلك السنة وتقتل
 رجل جليل القدر لا يعرف قائله وتكثر الاغمار في تلك السنة وتصح الفواعل وتصاب
 ببعض اشجار افة والله اعلم وحكم
 اول المحرم الخميس يكون الشتاء
 قليل البرد وتكثر الامطار في تلك السنة وتكثر الغلات والفواكه وتكثر الحمى الباردة
 والممثلة بين الناس وتغلو الاسعار في ارض بابل ويقع الحرب كثير بين
 العرب والعجم وتملك العرب بعض بلادهم ويكون الحاج سالما في تلك السنة
 وتكثر الاغمار في اول السنة وتغلو بعد ذلك الله اعلم وحكم
 يوم الجمعة يكون الشتاء صالحا لقليل الامطار وكثرة بناحية الجبل سحاب ويرد
 وكثرة الموت في جميع البلاد وتغلو الاسعار بالمغرب وتوضع في المشرق
 رخصا عظيما ويخرج على السلطان خارجي وتنتصر اليونان على الفرس
 والروم يقع في المغرب وباء عظيم والله
 اعلم وحكم
 المحرم

بسم الله الرحمن الرحيم

در سن ختم سوره بركه كرسن بزرگه حضرت ضحی صلی الله علیه و آله این سوره را اقبله ان خوانده انچه در سوره
 و طرق ختم سوره آن است که در اول شروع باید شروع با بسم الله و در صورت عمل آوده
 بنشیند و در عقبه نشسته باشد در میان فلوت مخصوص بک در دلش غم مغرب کسب
 و جعفر طیف مشغول نبوات کرد از بهترین اوقات بود از نماز شب است چون از نماز شب
 فارغ شدی اولاً میخوانی بسم الله الرحمن الرحيم و بعد از آن اللهم صل علی محمد و آل استغفر الله
 ربی و اتوب الیه سبکوی و بعد از آن اللهم صل علی محمد و آل محمد و تجزئ لهم کل کما صلیت
 علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید سبکوی و بعد از آن ای سبک میخوانی در خواندن
 عقد ایشان در غنی است از آن حضرت است و ضم بهام ادرت حب عقد میکنی بر حرفی
 چون ایشان عقد شد فتح میکنی از منشی را بجز در امر حرف که ایشان عقد است
 ایشان دست راست ایشان کی بتلاوت که بعضی در ایشان حب است و
 جمعش بر سر ایشان نشستی را بجز نیستی و بعد از آن بسم الله الرحمن الرحيم
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صل الله علی محمد و آل الطیبین و بعد از آن
 حسبی حسبی حسبی عن سوالی علیک جالی و بعد از آن دست و نشن مرتبه
 یا الله میگوئی بعد شروع میکنی بدعا می توصل سید و ان آمین و اول
 اللهم یا منتهی طب الحاجات و یا من عنده نيل الطلبات و یا من
 لا یبغ نعمه بالا ثمار و یا من لا یکره عطاياه بالامتنان یا من
 لا یقف خزائنه السائل و لا یبدل حکمته السائل و یا من لا یغیب الیه
 ولا یغیب عنه اسئلتک ان تقضی حاجاتی یا قاضی الحاجات و یا من
 اللهم انی اسئلك بامانت یارب العالمین و قوة میکان و قربته و عبادته
 و فتحته و هیبتة عزرائیل و قبضته و مر وضة رضوان و خزائنه
 و غضب مالک و صوتهم و شفقتهم در در ایل و خدمته ان تقضی حاجاتی
 یا قاضی الحاجات و یا منتهی اسئلتک بصفوة ادم و خلافة و سلامه و فوج

ختم سوره بركه

واجابته ونجاة ابراهيم خَلْتِه وقرية موسى ومعجزته وشكر سليمان ومملكته
وبركة عيسى ورفعة ونبوه محمد صلى الله عليه وآله ومحبته ان تقضى حاجاتي
يا قاضي الحاجات **وسئل** اللهم اني اسئلك بتوبة حواء وامانتها وبشارة
سارة وبركتها وهجرة هاجر وعطيتهما واخلاص اسيته وشهارتها
وطهارة مريم وولايتها وشفقة خديجة ونفقتها وصدق فاطمة ومؤدتها
ان تقضى حاجاتي يا قاضي الحاجات **وسئل** اللهم اني اسئلك بايمان مملكتي
ورغبته وباسلام مكسلينا وغزبته ومعجزة سوسر وغزله وتوحيد
كسقوطه ووحده وشهاده ادم قيطوش وروايته واتباعه كسقوطه
وموافقة وباخلاص نواسنوس وراسقة ان تقضى حاجاتي يا قاضي الحاجات
وسئل اللهم اني اسئلك بصديق ابراهيم خَلْتِه وصبر اسمعيل ومودته وخلق قومه
درسلته وقرب علي وشياعته وشرف فاطمه ونسبتها وشهاده الحسن و
تربيته وبعثة الحسين وشهاده رضوان الله عليهم اجمعين صلوات الله و
سلامه عليهم اجمعين ان تقضى حاجاتي يا قاضي الحاجات **وسئل** اللهم اني
اسئلك بعلم العالمين وحكيم ومعرفة العارفين ومحبتهم وخوف الخائفين
وخشيتهم وتوحيد الموحدين وشهادتهم ومولاة الاولياء وكرامتهم ونبوت
المطيعين وعبادتهم وبيكاه العاصين وندامتهم ان تقضى حاجاتي يا قاضي الحاجات
بشره وكن به عيسى بن رضوان الرعد مودت اهل بيته دارنه ورضاه حوائج عظام
كحسرتهم وتعليمهم مودع الوصية كزنا اهل بيته من دارنه ورضاه حوائج عظام
درلاوت دن تاثير تمام است وبترتيب حرف التحيه ان نيت بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم اني اسئلك يا سامع الدعاء ويا رافع السماء ويا داعم البقاع ويا واسع العطاء
لذي الفاقة القديم ويا عالم الغيوب ويا ساتر العيوب ويا غافر الذنوب
ويا كاشف الكرب عن المرهق الكظيم ويا فائق الصفات ويا مخزج النيات
وجامع الشتات ويا باعث الممات من الاعظم الرميم ويا منزل الغيا

من الدج الحثات على الحزن والدمام الى الحجج الغرات من العلم الرزوم
ويا خالق اليرج سماء بلا فزوج مع الليل ذي الولوج على الضوذي العلوج
مغتنه سنا النجوم ويا فائق الصبح ويا مرسل الرياح بكور مع الرواح مجون في النوايح
فينشان بالغيوم ويا مرسل الرواح ويا رها الشوايح في رضاء الشوايح اطرارها
البوايح من صنعة القدم ويا هادي الرشاد ويا ملهم السداد ويا رازق العباد
يا محيي البلاد ويا فارج الهوم ويا من به اعوذ ويا من به الود ومن حكمه النفوذ
فما عنه كشدوذ تباركت من حليم ويا مطلق الاصر ويا جابر الكسير ويا
مغني الفقير ويا عازي الصغير ويا شافي السقيم ويا من به اعتراز
ويا من به احتراز من الذل والمجاز والافات والمراد اعذني من
الغوم وامن حنته وانس لذكر المعاد منس والقلب عنه مقس ومن شر
غني نفس وشيطانها الرجيم ويا منزل المعاش على الناس والمعاش
والافراح في العاش من العظم والرياش قدست من كرم ويا مامن
الزوام من طاع وعاص فما عندك من مناص بعد ولا تظلم
لماض ولا مقيم ويا خير مستعاض لمحض اليقين راض بما هو عليه قاض
من احكامه المواض محنت من حرم ويا من بنا محيطا وعتا الاذي
يعيط ومن ملكه البسيط ومن عدله القسيط على البر والاشيم ويا
رائي الخوض ويا سامع اللقوظ باحصائه الحفيظ ويا قاسم الخوظ
بعدل من القسوم ويا من هو السميع ومن عرشه الرفيع ومن خلقه البليغ
ومن جاره المنيع من الظالم العشوم ويا من جفا فاسيع ويا من حيا وسوع
يا من كفي وبلغ ما قد صفا وافرغ من منه العظم ويا ملجأ الضعيف ويا منفع
التهيف تباركت من لطيف رحيم بارؤف خير بما علم ويا من فضيحق
على نفس كل خلق وقاة بكل اوقه فما يفع التوق من الموت والخوم
تراني ولا اركب ولا ربلي سوا فقدني الى هداك ولا تغشني ادا

بتوفيقك العصور وامتدت الجلال والجلال والجلال والجلال والجلال والجلال والجلال
 تعاليت من جليل من الجحيم ومن هولها العظيم ومن عيشها الذميمة
 ومن حرها المقيم ومن مائها الجحيم واصحنتي القران واسكنني الجنان وزنا
 وجنتي الحسان وناولني الامان الى الجنة النعيم الى نعمة وهو غير استماع
 لغو ولا باركار شجو ولا باعتماد شكوى سقيم والكليم الى المنظر التزييه الذي
 لغوب فيه هنيئا لساكنية فطوب عامر به ندوى المدخل الكريم الى منزل
 تعال بالחסن قديتلا بالانور قد توالا تلقى به الجلالا بسيد الرحيم الى
 المفرش الوطى الى الملبس البهي الى المطعم الشهي الى المشرب الهني
 من السلس الحميم باعطائك الكريم يا اكرم الاكرم من فيا من هو اجل مما
 وصفت استغنى ان تصلى على محمد وال محمد ولا تحرمني شيئا مما استغنى
 وزدني من فضلك انك على كل شئ قدير وصلى الله على محمد واله الطاهرين
 ودر تمام افرقه ستم مرتبه كبريه يارب يسر شروع عايد باد افرضه صح
 وبعده افرغ از نماز وسبع فطره اصلوات اعلمها بلا فاصله بسم الله الرحمن الرحيم
 وحروف تهجيه ايكتفسر بحوانه ونحوها بن عقد وفتح اثنان مينايد بس حرتيه
 لسم الله الرحمن الرحيم يسويه وشروع در رواه مبدك بس مينايد نحو كره حرتيه
 ادب قرانه وعفه اثنان ذلكت الة وشارة وقصد مقصود در واقع ان عمل
 مياورد ودر هر موضعي بعمل ان جبهه تسهيل الحرفه مسودات والرتبه

بسم الله الرحمن الرحيم
 يسين . والقران الحكيم . انك رطن المرسلين
 على صراط مستقيم . تنزيل العزيز الرحيم . لتبين
 قوما ما اتوا اباؤهم فهم غافلون . لقد حق القول

في قوله الرحمن الرحيم
 مع الاله المانع الا انما والاله
 يا ارحم الراحمين

على الكرم فهم لا يؤمنون . انا جعلنا في اعناقهم اعلا فلهي
 الى الابدقان فهم مقرنون . وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن
 خلفهم سدا فاغشىناهم فهم لا يبصرون . وسواء عليهم غافلون
 ام لم تنذهم فهم لا يؤمنون . انما تنذرون من اتبع الذكر و
 حسنى الرحمن بالغيث فبشره بمغفرة واجركريم . انا نحن
 ربي المولى وكنت لما قد مورا اثارهم وكل شئ احصيناه
 في امام مبين . واضرب لهم مثلا اصحاب القرية اذ جاءها
 المرسلون اذ ارسلنا اليهم اثنين فلذبوهما فعززننا ثاين
 فقالوا اننا اليكم مرسلون . قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما نازل
 الرحمن من شئ ان انتم الا نكذبون . قالوا ربنا يعلم انا اليكم
 لم نرسون . وما علينا الا البلاغ المبين . قالوا اننا نظير نابلم
 لكن لم تنتهوا لرحمتكم ولما استنكم منا عذاب اليم . قالوا
 طاركم تعلم نون ذكركم بل انتم قوم مسرفون . وجاه
 من اقصى المدينة رجل يسئى قال يا قوم اتبعوا الحق
 المرسلين . اتبعوا من لا يستلکم اجرا وهم مهتدون
 وما الى لا اعبد الذي فطرني واليه ترجعون . اتخذ
 من دونه الهة ان يزدن الرحمن بصر لا تغن عن شفا
 عنهم شيئا ولا يفتنون . ان اذ الفى ضلال مبين
 انى انتت برتك فاسمعون قيل اذ حل الجنة قال باليت
 قومي يعلمون . بما عقر لي ربي وجعلني من المرءين

بظنهم

ذوق غفران

بر عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كرهتم بعد كونه يا ارحم
 انت الذي لا تقدر
 العقول وصدق عظمتها
 يا ارحم

عقوبت حروف الاله
 يسويه يا ارحم الراحمين
 لما خلق من عظامي افضو
 يا ارحم

في قوله الرحمن الرحيم
 مع الاله المانع الا انما والاله
 يا ارحم الراحمين

يا ارحم الراحمين
 وقصد من جعل الاله

أمرنا وما على قومه من بعده من جند من السماء وما من لنا
إن كانت الأصححة واحدة فإذا هم خامدون يا أخصر
على العباد ما يأتيهم من رسول إلا كانوا به يستهزؤن
الم يروم أهلكتنا قبلهم من أنقرون أنهم اليهم لا جعون
وإن كل لما جميع لدينا محضرون وإيه لهم الأرض
المينة حينئذها وأخرجنا منها حبا ومنها ياكلون
وجعلنا فيها جنات من نخيل وأعناب وفجرنا
فيها من العيون لياكلوا من ثمره وما عملتنا
أيديهم أفلا يشكرون سبحان الذي خلق الأزواج
كلها مما نسبت الأرض ومن أنفسهم وما لا يعلمون
وإيه لهم الليل نسلح منه النهار فإذا هم مظلمون
والشمس تجري مسرعة فإذ لك تفديد العرير العليم
والقمر قدنا منازل حتى غاد كالفرجون القديم لا الشمس
ينبغي لها أن تدرك القمر ولا الليل سابق النهار وكل في
فلك يسبحون وإيه لهم أنا حملنا ذريتهم في الفلك
المشعور وما خلقنا لهم من مثله ما يركبون وإن
نشأ نزعهم فإصريح لهم ولا هم يتقنون الأرحمة
منا ومناعا إلى حين وإذا قيل لهم اتقوا ما بين أيديكم
وما خلفكم لعلم أن جعون وما تاتيتهم من آية
من آيات ربهم إلا كانوا عنها معرضون وإذا قيل
لهم انفضوا مما رزقكم الله قال الذين كفروا للذين

غفون

بعض السماء
وتكون التارة

بعض السماء
بعض الآيات

المنيا

أنوا الضم من لو نشاء الله أطعمه إن أنتم إلا في ضلال
مبين ويقعون متى هذا الوعد إن كنتم صادقين ما
ينظرون إلا صبحة واحدة تأخذهم وهم يخصمون
فلا يستطيعون توصية ولا إلى أهلهم يرجعون
ونفخ في الصور فإذا هم من الأجدث إلى أهلهم
يرجعون ونفخ في الصور فإذا هم من ينسلون
قالوا يا ويلنا من بعثنا من قدنا هذا ما وعد
الرحمن وصدق المرسلون إن كانت الأصححة
واحدة فإذا هم جميع لدينا محضرون فاليوم لا
نفس شيئا ولا تجزون إلا ما كنتم تعملون إن
أصحاب الجنة اليوم في شغل فالحون هم وأنوا
في ضلال على الآياتك متكلمون لهم فيها فإلهة
ما يدعون سلام قولا من رب رحيم وأما نورا
اليوم أيها المجرمون ألم أعهد إليكم يا بني أدان لا
تعبد الشيطان إنه لكم عدو مبين وإن أعبدوني
هذا صراط مستقيم ولقد أضل منكم جبلا كثيرا
أفلم تفلحوا تعقلون هذه جهنم التي كنتم توعدون
أضلوها اليوم بما كنتم تعقلون هذه جهنم التي كنتم
توعدون أضلوها اليوم بما كنتم تكفرون اليوم نعبد
على أنفوسهم وتكلمنا أيديهم وتشهد أرجلهم بما كانوا يكسبون
ولو نشاء لطمسنا على أعينهم فاستبقوا الصراط فاني يبيِّنون

تصير
من بعد سب جود
وغيره تشبيه بالانك
الظاهر من كل آية بقدر
سه يارك

بعض الآيات

بعض الآيات

بعض الآيات

ابن دعا راجحون اللهم مناد في قلبي من حبت علي بن ابي طالب امير المؤمنين
 واولاده ولا تقبضني بل اعلني حبت علي واولاده ولا تحشرني
 الا على حبت علي واولاده الطاهرين برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على محمد و
 آله الطاهرين المعصومين من ال ظله وقيمت والحمد لله رب العالمين
 والعن اللهم اعدائهم واعداً شيعتهم من الجن والانس من
 الاوليين ولاحزين من ادل الاضراع والابداع الى يوم الدين
 بسجده من سبلوات مفسر سني بن نوع ك اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم
 كما صليت على ابراهيم وال ابراهيم
 انتهى ما اردت ذكره في قوله
 تليف محمد بن مغيرة بن عبد الله بن ابي بصير